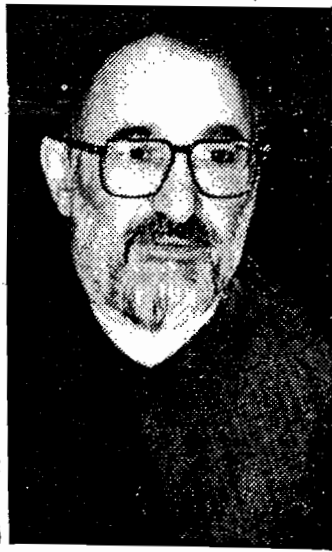




گفته می شود: از سوی ائتلاف خط
امام، ارزش ها و کارگزاران

دکتر خاتمی

کاندیدای ریاست

جمهوری می شود!

* در محافل سیاسی ورود دکتر خاتمی و مهندس
موسوی به شورای انقلاب فرهنگی گامی در جهت
مقابله با "حجتیه" و "موتلفه اسلامی" ارزیابی
شده است. (ص ۳۶)

راه

۳۶ صفحه

توده

دوره دوم شماره ۵۵ دیماه ۱۳۷۵

حزب توده ایران و
جمهوری اسلامی

اسناد

شهادت

می دهند!

(ص ۲)

مشت واحد

کجا باید فرود آید؟

(ص ۲۱)

میزکرد تلویزیونی که بخش نشد

۸۵٪ جوانان

معتاداند

(ص ۷)

اسلام

و انگلستان

بی نظیر بوتو: می خواهند
حکومت اسلامی در پاکستان
برسر کار آورند!

(ص ۱۴ و ۱۵)

گفتگو با نماینده

فلسطین در فرانسه

(ص ۲۹)

محاصره ارتجاع را

باید سازمان داد!

* کودتای خونین و خرنده ارتجاع "مذهبی-بازاری" در جمهوری اسلامی به پیروزی قطعی
خواهد رسید؟

* سرمایه داری تجاری وابسته و روحانیون متحد آن، که متکی به ارتجاعی ترین سنت های مذهبی،
نقشی تعیین کننده در جمهوری اسلامی دارند، سرانجام موفق خواهند شد، با قبضه کامل قدرت
نقطه پایان را بر انقلاب ۵۷ بگذارند؟

* آیا پیروزی نهائی این کودتا و تسلط قطعی ارتجاع "بازار-روحانی" بر ایران، محتوم و اجتناب
ناپذیر است؟

شاید کسانی، حتی در درون و پیرامون حکومت، خود را آماده پذیرش چنین فاجعه ای کرده
باشند، اما تمام شواهد و قرائن در ایران از روحیه مقاومت توده ای در برابر این پیروزی تلخ و شوم حکایت
دارد. عمق درک توده های مردم از این فاجعه و شناخت آنها از عاملین، هدایت کنندگان و حمایت کنندگان
این کودتا، در انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی به نمایش درآمد و بی تزلزل می توان گفت، در دو فرصت
پیش رو، یعنی انتخابات "میان دوره ای مجلس" و "ریاست جمهوری" این اراده توده ای، علیرغم هر نوع
توطئه و ترفندی که سازمان داده شود، به نمایش در خواهد آمد. باید با تمام توان و امکان خویش در راه
استحکام هر چه بیشتر این اراده کوشید و جنبش مقاومت را با استفاده از هر فرصت، و بهره گیری از هر
توان و نیروی (هر اندازه اندک و متزلزل) متشکل ساخته و سازمان داد. بدین خاطر است که امروز افشای
چهره ارتجاع ضد ملی و آگاه ساختن وسیع ترین طبقات و اقشار اجتماعی از عمق فاجعه ضد ملی، که فاجعه
کنونی در ایران را تکمیل خواهد کرد، انقلابی ترین و درعین حال، یگانه ترین سیاست و مشی ممکن و وطن
دوستانه است! این فاجعه اگر به پیروزی برسد، ایران را میدان یکه تازی امپریالیسم جهانی و بویژه امریکا و
انگلستان خواهد کرد، فقر، فلاکت، تبعیض قومی-مذهبی، فساد، فحشا، اعتیاد، سقوط فرهنگی، اقتصاد دلالی
و حکومت غارتگران را شتاب خواهد بخشید. این همان کارنامه ایست که حکومت های وابسته به صندوق
بین المللی پول و بانک جهانی در امریکای لاتین نگ آنرا به دوش می کشند و مردم در برابر آن به مقاومت
برخاسته اند. آنها که از سر سادگی تصور می کنند، چنین دولتی در ایران دولت مستعجل است و برقراری آن
آخرین گام برای جمهوری اسلامی و نخستین گام برای تحولات اساسی در ایران است، نه جهان و مناسبات
کنونی آنرا می شناسند و نه به عمق فاجعه توجه دارند. فاجعه ای از آن دست، که ما و همه نیروهای وطن
دوست ایرانی از وقوع آن بیم داریم، ایران را به همان گردابی خواهد برد، که افغانستان، روسیه،
تاجیکستان، عراق و... را برده و رویدادهای اخیر نشان می دهد، که امپریالیسم می کوشد پاکستان و حتی
هندوستان و... را نیز در همین جهت هدایت کند!

واقع بینی حزب ما به شهادت اسناد

احکام ثانویه

«... به منظور خروج از بن بست فوق (یعنی تصویب لوایح در مجلس و رد آن در شورای نگهبان) اسامی را حاصل مجوز استفاده از احکام ثانویه را به مجلس شورای اسلامی دادند. براساس این مجوز قانونی که از نظر شورای نگهبان در چهارچوب احکام اولیه قرار نمی گرفتند، در صورتیکه دو سوم نمایندگان مجلس ضرورت آن را تشخیص می دادند احتیاج به تصویب شورای نگهبان نداشته و قابل اجرا می شد.»

«راه توده»: (در این دوران اکثریت مجلس در اختیار نیروهای چپ مذهبی بود و اقلیت طرفدار سرمایه داری نیز از بیم آیت الله خمینی بر مواضع خود چندان پافشاری نمی کردند. ناطق نوری که اکنون رئیس مجلس و کسانیدای ریاست جمهوری از طرف مؤتلفه اسلامی است بر سر مخالف خوانی با همین احکام آیت الله خمینی یک بار در مجلس اسلامی به شدت زیر فشار قرار گرفت و به دنبال آن نیز برای مدتی به عقب رانده شد. مقام رهبری کنونی جمهوری اسلامی «علی خامنه ای» نیز یکبار مسئله احکام ثانویه را از موضع مخالفت در نماز جمعه خود مطرح کرد که با تذکر علنی و تند آیت الله خمینی این موضع گیری خود را پس گرفت. بخشی از اختلافات میرحسین موسوی و علی خامنه ای در دوران نخست وزیر میرحسین موسوی و ریاست جمهوری علی خامنه ای به همین جدال طبقاتی پشت صحنه برای سمت گیری اقتصادی کشور باز می گردد. آنچه را که اکنون مؤتلفه اسلامی بعنوان اختلافات میرحسین موسوی و علی خامنه ای مطرح کرده و موسوی را ناهمخوان با مقام ولایت فقیه اعلام می دارد، متکی به مسائل همین دوران است.)

بازگردیم به اسناد منتشره در «عصرما» و نامه ای که «امامی کاشانی»، دبیرکنونی شورای نگهبان، در زمان حیات آیت الله خمینی و در مخالفت شورای نگهبان با فتوای او درباره احکام ثانویه، خطا به وی می نویسد: «...استظهار می شود، موضوعاتی که ضرورت آن بوسیله مجلس مشخص می شود، مادام که موضوع محقق است رفع ید از حکم اولی می شود...علیهذا در مورد ملک مشروع اشخاص بعنوان ثانوی، تجویز تصرفات غیر مالک شرعی والزام به اجاره یا مزارعه تا ضرورت باقی است، مشمول این فرمان می شود ولی تصرفات مالکانه و فروش ملک غیر، چون بقاء موضوع ضرورت که در فرمان مصرح است در آن منتفی است شامل نمی شود، استدعا داریم نظر مبارکتان را مرقوم فرمائید. «امامی کاشانی»

«عصر ما» اضافه می کند: این استفسار به دو موضوع مهم را منعکس می کند: اول تردید در مورد انتقال مالکیت دائمی به غیر با استفاده از احکام ثانویه، دوم احساس تکلیف شورای محترم نگهبان در مورد دخالت در قوانینی که با استفاده از احکام ثانویه به تصویب مجلس شورای اسلامی می رسید.

امام خمینی هر دو موضوع را منتفی دانستند و مرحوم حاج سید احمد آقا خمینی در پاسخ به تلفنگرام مذکور می نویسد:

«حضرت امام فرمودند: «من قبلاً گفته ام در صورتیکه دو سوم نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی ضرورتی را تشخیص داد احتیاج به تصویب و یا رد آن شورای محترم را ندارم، لذا در هر مورد احتیاج به سؤال نیست، چرا که من در هر مورد نظر مثبت و یا منفی ندارم. شما آقایان بر طبق آنچه قبلاً گفته ام عمل نمائید.»

«عصر ما» می نویسد: «مجوز امام به مجلس شورای اسلامی در مورد استفاده از احکام ثانویه و تاکید دوباره ایشان و رهنمودهای خاص آن حضرت نتوانست چنان مورد استفاده قرار گیرد که مشکل قانونگذاری را به طور کلی حل کند، و شروطنی که بعداً برای استفاده از احکام ثانویه مقرر شد...اعتبار اجرائی برخی قوانین مهم را متزلزل کرده و قدرت برنامه ریزی میان مدت و دراز مدت را از مشمولین چنین قوانینی سلب می کرد.»

«راه توده»: این جنگ و ستیز بر سر نظام اقتصادی جمهوری اسلامی، که در همان دوران ارگان های مطبوعاتی حزب توده ایران بدقت آنها را پیگیری کرده و ضمن افشا کردن دقیق آنچه در پشت صحنه می گذشت، نظرات خود را پیرامون آنها اعلام می داشت، در جریان تصویب قانون «کار» بیش از هر حادثه و رویداد دیگری خود را نشان داد. در جریان تهیه و تصویب قانون «کار» حزب ما، حتی برای یک روز از توطئه های پشت پرده برای پایمال ساختن حق مشروع کارگران و زحمتکشان ایران غفلت نکرد و همزمان با انواع یورش های تبلیغاتی گرایش های راست و ارتجاعی در حکومت به حزب ما، به این وظیفه تاریخی خود عمل کرد. همه کسانی که آن سال ها و آن رویدادها را بخاطر دارند، شاهد این به چنان کوشی حزب ما و انواع یورش ها برای بستن دهان آن می باشند. حال بیینیم «عصر ما» با استفاده از اسناد و مدارک، این جنگ و ستیز طبقاتی را که در پشت صحنه جریان داشت و سرانجام حدود سه سال پس از یورش به حزب توده ایران منجر به تصویب قانون کار شد، چگونه منتشر می کند. «عصر ما»

در سال های اخیر و بدنبال تشدید فعالیت برخی تشکلهای آرمان گرای اسلامی در داخل کشور، اطلاعات بسیار با ارزشی پیرامون نبرد پشت پرده سال های اولیه پیروزی انقلاب انتشار یافته است. در جریان همین افشاگری، مشخص شد که در ترکیب رهبری حزب جمهوری اسلامی سه جریان وابسته به سه تفکر اقتصادی و سیاسی بی وقفه با یکدیگر در نبرد بوده اند و سرانجام این نبرد انحلال حزب مذکور بوده است. همین نبرد در ترکیب رهبری «روحانیت مبارز تهران» وجود داشت که سرانجام منجر به انشعاب در آن شد و «مجمع روحانیون مبارز» استقلال خود را از آن اعلام داشت. این نبرد در مجلس اسلامی، مجلس خبرگان، مجلس اسلامی، دولت، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نیز جریان داشته و پیامدهای خود را نیز به همراه داشته است. حزب توده ایران، از ابتدای پیروزی انقلاب، این نبرد را بدقت تشخیص داده و آنرا «نبرد که بر که» در جمهوری اسلامی اعلام داشت. این نبرد بین این روحانی با آن روحانی و یا بین این مکتب و آن مکتب و بر سر ریش و حجاب و ... جریان نداشت و ندارد، بلکه بر سر اساسی ترین تصمیمات اقتصادی که نظام اقتصادی برآمده از انقلاب ۵۷ را شکل می داد و می دهد جریان داشته و دارد. این نکته باید برای بسیار از نیروهای وابسته به جریانات چپ ایران و آنانی که نبرد طبقاتی در جمهوری اسلامی را انکار می کنند، باید بسیار درس آموز باشد. برای آنها، که اکنون و پس از رویدادهای سال های اخیر، تشریندی ها و جناحیندی ها را در جمهوری اسلامی، نبردی برای غلبه دین بر دولت و تشکیل دولت دینی (نگاه کنید به بررسی سخنرانی فرخ نگهدار در همین شماره راه توده) تشخیص داده اند و یا کسانی که نبرد اساسی را در جمهوری اسلامی بین طرفداران «ولایت فقیه» و مخالفان آن تشخیص داده اند!

همه این افشاگری ها و اسناد و مدارکی که از بایگانی ها بیرون آمده نشان می دهد که جناحیندی های کنونی در جمهوری اسلامی نیز ریشه در کجا دارد و یورش به میرحسین موسوی برای جلوگیری از کاندیداتوری وی برای انتخابات ریاست جمهوری از کدام ناحیه و با چه اهدافی انجام می شود. براساس همین اسناد و مدارک باید حمایت همه جانبه ارتجاعی ترین جناح های روحانیون حاکم و حزب بازاری ها و تجار بزرگ «مؤتلفه اسلامی» از «ولایت مطلقه فقیه» را تحلیل و ارزیابی کرد.

آخرین مراجعه به اسناد و مدارک، که در داخل کشور و از سوی نشریه «عصر ما»، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی انجام شده، شامل نامه های شورای نگهبان و نخست وزیر وقت «میرحسین موسوی» به آیت الله خمینی می باشد، و کسب تکلیف در نزاعی، که بین شورای نگهبان قانون اساسی و دولت، بر سر سمت گیری اقتصادی کشور جریان داشته است. بسیار جالب است که دبیرکنونی شورای نگهبان، یعنی امامی کاشانی، که حالا از طرفداران ولایت مطلقه فقیه است، در زمان حیات آیت الله خمینی، چگونه در برابر فتوای مذهبی او برای کنترل و محدود ساختن بخش خصوصی موضع می گرفته است. البته او به نمایندگی از تمام اعضای شورای نگهبان نامه هایش را می نویسد. ترکیب کنونی شورای نگهبان نیز در اکثریت خود همان است که در زمان آیت الله خمینی بود، به همین دلیل باید دید چه مسیری در اقتصاد کشور طی شده و می شود، که آنها اینگونه طرفدار ادامه مطلقه آن می باشند؟

آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از آخرین شماره نشریه «عصر ما» (۷ آذر ۷۵) است و مضمون نامه نگاری ها و مخالفت ها، باز می گردد به حمایت آیت الله خمینی از احکام ثانویه و مقاومت شورای نگهبان در برابر آن و به طرفنداری از بازار و سرمایه داری تجاری و زمینداران! فتوای استفاده از احکام ثانویه، راه گریز مذهبی و فقهی بود که آیت الله خمینی برای دفع مخالفان مذهبی تقویت اقتصاد دولتی بدان متوسل شده بود. هر دو، یعنی هم آیت الله خمینی، که مرجع اعلم تقلید و ولی فقیه منتخب مردم بود، و هم فقهای شورای نگهبان به اسلام و فقه با دو دیدگاه نگاه می کردند و استدلال های خود را نیز متکی به همین برداشت ها برای یکدیگر طرح می کردند.

عصر ما، نامه های دو طرف را اینگونه انتشار داده است:

شورای نگهبان علیرغم این حکم، باز هم از مخالفت با آیت الله خمینی باز نایستاد و به نوشته "عصرما" کار را به آنجا کشاندند که آیت الله خمینی طی نامه تندى در شانزدهم دیماه ۱۳۶۶ خطاب به ریاست جمهوری (علی خامنه‌ای)، که به نوعی نظرات شورای نگهبان را تائید می کرد، نوشت:

«حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسوا لله صلی الله علیه و آله وسلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که دفع بدون تخریب نشود خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرار داد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی است، جلوگیری کند. آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها با این اختیارات از بین خواهد رفت، صریحا عرض می‌کنم که فرضا چنین باشد، این از اختیارات حکومت است.»

عصرما در تفسیر این حکم می‌نویسد: نامه امام راحل به ریاست محترم جمهوری به مثابه تیر خلاصی بر تفکر مبتنی بر آزادی مطلق روابط اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی تلقی شد. اما در عمل مشخص شد که معتقدین مذکور بر اعتقادات خود هنوز پای می‌نهند. شورای محترم نگهبان نیز به دنبال این فتوا و نظرات امام پس از بررسی قانون کار در چارچوب همان احکام اولیه مورد نظر خود بیش از صد ماده از مجموع حدود ۲۰۰ ماده آن را خلاف شرع دانست.

عصر ما می‌افزاید: به منظور درک بیشتر معضل قانونگذاری بی‌مناسبت نیست که برخی از مواد قانون کار را که شورای نگهبان آنها را برخلاف شرع دانسته است عینا نقل کنیم:

ماده ۵۱... کار کارگران در شبانه روز نباید از ۸ ساعت تجاوز نماید

ماده ۶۲... روز جمعه، روز تعطیلی هفتگی کارگران با استفاده از مزد می‌باشد.

ماده ۷۳... کلیه کارگران در موارد ذیل حق برخورداری از سه روز مرخصی با استفاده از مزد را دارند: ازدواج دائم، فوت همسر، پدر، مادر و فرزندان.

ماده ۷۹... به کار گماردن افراد کمتر از ۱۵ سال ممنوع است.

ماده ۱۵۵... کلیه کارگاه‌ها موظفند برحسب اعلام وزارت کار و امور اجتماعی و با نظارت این وزارت و سازمان‌های مسئول در امر سواد آموزی بزرگسالان، به ایجاد کلاس‌های سواد آموزی بپردازند.

ماده ۷۵... انجام کارهای خطرناک، سخت و زیان آور و نیز حمل بار بیشتر از حد مجاز با دست و بدون استفاده از وسائل مکانیکی برای کارگران زن ممنوع است.

جالب آنکه موارد فوق جزو حداقل حقوقی است که از حدود یک صدسال پیش تاکنون برای کارگران جهان در نظر گرفته شده است.

راه توده: عصرما، سپس به موارد دیگر مقاومت شورای نگهبان در برابر نظرات آیت الله خمینی اشاره می‌کند و از جمله مورد نرخ گذاری، کنترل قیمت‌ها و... را بر می‌شمارد و در پایان و در مخالفت با تلاشی که جناح راست موجود در مجلس پنجم برای انحلال "شورای مصلحت نظام" به کار گرفته است، از این شورا بعنوان مرجعی یاد می‌کند که با توجه به اختلافات مجلس و شورای نگهبان تشکیل شد و در زمان خود گشاینده بسیاری از مشکلات بود. ظاهرا شورای نگهبان برای حاکمیت مطلق خود، در نظر دارد با استفاده از اکثریت شکننده کنونی جناح راست در مجلس اسلامی، این شورا را منحل کرده و به یک تازی هائی که حتی در زمان حیات آیت الله خمینی نیز از آن دست بردناشت، ادامه بدهد.

حتی همین مجموعه مختصر اسناد و مدارک نه تنها تائید کننده دیدگاه حزب ما در باره حاکمیت در جمهوری اسلامی در سال‌های نخست پیروزی انقلاب، نبرد که بر سر که در حکومت برآمده از انقلاب ۵۷ است، بلکه نشان می‌دهد، که اکنون نیز همان نبرد، به اشکال دیگر و با توجه به شرایط نوین همچنان ادامه دارد. بنابراین آنها که جناحیندی و تشریندی در جمهوری اسلامی را ندیده می‌گیرند و از سیاست "تحریم انقلابی" پیروی می‌کنند، در حقیقت خود را از این نبرد، که بازتاب نبرد کلی در جامعه است، کنار کشیده و منزوی می‌سازند. دفاع از حقانیت مشی و سیاست حزب توده ایران و مقابله با تبلیغات دشمنان و مخالفان تاریخی و طبقاتی حزب ما نیز از جمله درگرو توجه به همین اسناد، روشننگری پیرامون آنها و دفاع از نقش تاریخی است که حزب ما در جریان انقلاب و سال‌های پس از پیروزی آن ایفاء کرد!

درباره قانون کار، نظرات شورای نگهبان و ارتجاع مذهبی و سرمایه داری پناه گرفته در پشت این دو سنگر را در ارتباط با این قانون چنین می‌نویسد:

«...پیش نویس قانون کار - سرانجام- تصویب شد، اما برای محکم کاری و جلوگیری از رد آن در شورای نگهبان، مجوز اسام راحل را نیز در این زمینه همراه داشت. متن این مجوز در نامه‌ای که نخست وزیر (میرحسین موسوی) در تاریخ ۲۶ فروردین ۶۴ به وزیر کار نوشته است به شرح زیر منعکس شده است:

برادر سرحدی زاده- وزیر کار و امور اجتماعی:

بدنبال گفتگو با برادر دکتر حبیبی درباره قانون کار، مشکل عدم جواز شرعی برای قبولاندن بعضی از مواد این قانون به صاحبان صنایع مطرح شد، مشکل توسط حاج سید احمد خمینی به استحضار امام امت مد ظله العالی رسید و ایشان فرمودند: «دولت می‌تواند در مقابل رعایت شرایط خود و قانون، مواد اولیه و یا سایر امکانات متعلق به خود را به صاحبان صنایع بدهد و برعکس در صورت عدم قبول شرایط آمده در قانون از سوی صاحبان صنایع، می‌تواند مواد اولیه و یا سایر امکانات متعلق به دولت را در اختیار آنها قرار ندهد.» لذا قانون تدوین شده به نظر می‌آید از این نظر اشکالی نداشته باشد.

"عصر ما" اضافه می‌کند: لایحه قانون کار با این پشتوانه به شورای محترم نگهبان تقدیم شد و امید زیادی به تصویب آن وجود داشت، اما متأسفانه در جریان بررسی قانون در شورای نگهبان، دولت و مجلس متوجه شدند که شورای مزبور فتوای امام را صرفا شامل واحدهای تولیدی و خدماتی می‌داند که از تاریخ تصویب قانون کار جدید تاسیس می‌گردند. چنین تلقی‌ای از قانون به معنای آن بود که قانون کار بر واحدهای تولیدی و خدماتی حاکم نبوده و روابط بین کارگر و کارفرما در این واحدها می‌تواند بر اساس توافق و تراضی طرفین صورت گیرد. برای اینکه شبهه شورای نگهبان بر طرف شود استفساریه جدیدی در تاریخ سوم آذر ماه ۱۳۶۶ ("راه توده": توجه شود که شورای نگهبان چگونه تصویب این قانون را به امید تغییر شرایط و از جمله درگذشت آیت الله خمینی به تعویق می‌انداخت) از امام راحل به شرح زیر صورت گرفت:

«محضر مبارک رهبر کبیر انقلاب اسلامی... آیا می‌توان برای واحدهائی که از امکانات و خدمات دولتی و عمومی مانند آب، برق، تلفن، سوخت، ارز، مواد اولیه، بنر، جاده، اسکله، سیستم اداری، سیستم بانکی و غیره بنحوی از انحاء استفاده می‌نمایند، اعم از اینکه این استفاده از گذشته بوده و استمرار داشته باشد و یا به تازگی بعمل آید، در ازاء این استفاده شروطی الزامی را مقرر نمود؟ ابوالقاسم سرحدی زاده- وزیر کار و امور اجتماعی»

"عصرما": امام خمینی در پاسخ سوال فوق مرقوم فرمودند: «در هر دو صورت چه گذشته و چه حال دولت می‌تواند شروط الزامی را مقرر نماید.»

به نوشته نشریه "عصرما" این بار دبیر شورای نگهبان "لطف الله صافی" شخصا برای آیت الله خمینی نامه نوشته و مخالفت خود را با نظرات وی به شرح زیر اعلام می‌دارد:

«...در امور عامه و خدماتی که به دولت منحصر شده است، بعنوان شرط مقرر داشتن نظامات مختلف که قابل شمول نسبت به تمام موارد و اقشار و اصناف و اشخاص است، موجب این نگرانی شده است که نظامات اسلام از "مزارعه"، "آجاره"، "تجارت"، "عائله" و سایر روابط بتدریج عملا منع و در خطر تعویض و تغییر قرار بگیرد. خلاصه استظهار این اشخاص که می‌خواهند در برقرار کردن هرگونه نظام اجتماعی و اقتصادی این فتوا را مستمسک قرار دهند به نظر آنها باب عرضه هر نظام را مقنن نموده است...»

"راه توده": این نامه "لطف الله صافی" با صراحت کامل دفاع از سرمایه داری، کوتاه ساختن دست دولت از امور خدماتی، سپردن اقتصاد کشور به بهانه مزارعه و آجاره و تجارت بدست بازار و سرمایه داری تجاری است. نامه حاوی نگرانی سرمایه داری بازار از روند اقتصادی در کشور و در حمایت شورای نگهبان از این سرمایه داری و زمینداران بزرگ است. آیت الله خمینی، که شورای نگهبان (طرفداران امروز "ولایت مطلقه فقیه") به مخالفت با نظراتش ادامه می‌دهد، این بار در پاسخ به شورای نگهبان می‌نویسد:

«بسمه تعالی. دولت می‌تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کنند با شروط اسلامی و حتی بدون شرط قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است...حضرات آقایان محترم به شایعاتی که از طرف استفاده جویان بی‌بند و بار یا مخالفان با نظام جمهوری اسلامی پخش می‌شود اعتنائی نکنند که شایعات در هر امری ممکن است.»

اسلام انگلیسی از نگاه "اکنونیست" و ولیعهد انگلستان!

"حجتیه" (سازمان فراماسیونی روحانیت ایران) و مؤتلفه اسلامی (تشکیلات غیرروحانی وابسته به "حجتیه") می‌تواند در جمهوری اسلامی داشته باشد؟ تشکیلاتی که نماینده سرمایه داری تجاری و زمینداران بزرگ است و با اعمال قشریت مذهبی و ارتجاع دینی، نه تنها پیوسته نقش تخریب را برای توده‌های مردم برعهده داشته و دارد، بلکه برای گمراه کردن جنبش‌ها، به بیراهه کشاندن آنها و سرکوب و یورش به هر نوع آزادی خواهی و استقلال طلبی و عدالت جویی از مذهب و باورهای دینی مردم بیشترین بهره را گرفته است. این سیاست یعنی "مذهب علیه مذهب" و "مردم علیه مردم"؛ یعنی همان سیاست کلی که انگلستان در تمام کشورهای تحت سلطه خود در گذشته اعمال می‌کرده و در جهان معروف است به سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن"!

بهترین مناسبات با انگلستان!

سفر سه وزیر جمهوری اسلامی به انگلستان، بحث‌های بسیاری را در محافل سیاسی تهران موجب شده است. گفته می‌شود یک هیأت مطبوعاتی نیز همراه این سه وزیر بوده است؛ از جمله سردبیر گیهان هراتی، سلیمی نمین، که عضو جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی، به سرپرستی حجت الاسلام محمد ریشه‌ری است.

نشریه "عصرما" درباره این سفر، در شماره ۷ آذرماه خود نوشت: «در جریان کنفرانس بازرگانی اخیر لندن، که هدف آن جلب سرمایه‌های انگلیسی برای اجرای طرح‌های مختلف در ایران بود، وزیران نفت، بازرگانی و صنایع جمهوری اسلامی ایران که به همین منظور به لندن رفته بودند، با تشریفات کامل مورد استقبال قرار گرفتند. به نوشته "دیلی تلگراف" دیدار این سه وزیر از لندن و استقبالی که از آنها بعمل آمد، بسیار فراتر از یک اقدام بازرگانی و اقتصادی بود و جنبه سیاسی نیز داشت.»

مصاحبه با نخست وزیر متواری افغانستان

"گلدین حکمتیار"، نخست وزیر متواری افغانستان، که گفته می‌شود در شمال این کشور زندگی می‌کند، اخیراً با خبرنگار بی.بی.سی مصاحبه‌ای انجام داد. او در این مصاحبه، در نقش اپوزیسیون "ربانی" رئیس جمهور متواری افغانستان ظاهر شد و اعلام داشت که پیمان جدید بین ربانی-احمد شاه مسعود و ژنرال دوستم را نمی‌پذیرد و به آن نیز نمی‌پیوندد!

حکمتیار در باره طالبان و سقوط کابل بدست آن، گفت: «حکومت ربانی خود به خود هم سقوط می‌کرد و من بارها این نکته را به وی گفته بودم. اکنون نیز با صراحت می‌گویم که تلاش ربانی و متحدانش برای بازگشت دوباره به کابل و بدست گرفتن قدرت یک خواب و خیال است. طالبان تا زمانی که ضرورت داشته باشد، در کابل خواهد ماند! البته تردید نیست که رفتار و کردار آن با مردم خود به خود اعتبار آنرا از بین برده و زمینه سقوطش را فراهم ساخته است.»

حکمتیار بدین ترتیب خود را جانشین دولت طالبان در کابل قلمداد و جانشینی مطلوب و از قوم پشتون برای حامیان بین‌المللی و همسایگان افغانستان (ایران و پاکستان) معرفی کرد. جانشینی که تندخوئی طالبان را ندارد و متکی به قوم پشتون است!

حکمتیار درباره جمهوری اسلامی نیز گفت: «ایران باید دست از سیاست‌بازی‌های گذشته‌اش بردارد و واقعیت افغانستان را بپذیرد. جمهوری اسلامی در گذشته اشتباهات بسیاری را مرتکب شده، از جمله در مناسبات با حکومت آقای ربانی و استفاده از شرایطی که برایش فراهم آمده بود!»

حکمتیار بدین ترتیب و در لفافه و اشاره، جمهوری اسلامی را به حمایت از خود و معامله و مذاکره فراخواند. این تلاش‌های نوین حکمتیار، بویژه مصاحبه‌اش از مخفیگاه با رادیو بین‌المللی انگلستان، که نمی‌تواند نسنجیده و ناگهانی باشد، کوشش‌های جدیدی ارزیابی می‌شود که از جانب پاکستان و انگلستان برای اتحادی از طالبان و حکمتیار و برقراری یک حکومت متحد پشتون‌های متعصب مذهبی در کابل انجام می‌شود. کوشش‌هایی که امریکا، انگلستان و پاکستان امیدوارند شمال این کشور را نیز در برگیرد!

به گزارش بنگاه سخن پراکنی بریتانیا بی‌بی‌سی "ولیعهد انگلستان پرنس چارلز" طی سخنانی، که در یک اجلاس فرهنگی- پژوهشی ایراد داشت بر ضرورت توجه به اسلام و به کار بردن اصول آن تأکید کرد! رادیو بی.بی.سی که در بخش فارسی شامگاهی خود (۱۲ دسامبر ۹۶) این خبر را پخش کرد، از قول "پرنس چارلز" گفت: «در جهان صنعتی غرب، به اصول بنیادی اخلاقی کم توجهی می‌شود و این امر تا آنجا پیش رفته که حتی با استفاده از علم پزشکی در "ژن انسان نیز تغییراتی را بوجود آورده‌اند.» وی به عنوان چاره‌ای برای جلوگیری از سقوط فرهنگی و اخلاقی در جهان و بویژه کشورهای غربی، تأکید کرد که «باید از اصول اولیه "اسلام" پیروی کرد!»

سخنان اسلام خواهانه پرنس چارلز، که قطعا در محافل مذهبی و ارتجاعی جمهوری اسلامی نه تنها با استقبال روبرو شده، بلکه مبنای گسترش باز هم بیشتر مناسبات اقتصادی-سیاسی با این کشور خواهد شد، همزمان است با انتشار تحلیل و توصیه بسیار مهم نشریه "اکنونیست" چاپ لندن!

اکنونیست، که آثرا ارگان معتبر سرمایه داری جهان می‌شناسند و در انگلستان منتشر می‌شود، در شماره اول دسامبر ۹۶ خود پس از توصیه به امریکا و کاخ سفید برای پیروی از سیاست خارجی نوین در ارتباط با کشورهای اسلامی، صریحاً از اسلام طرفدار سرمایه داری و غرب یاد کرده و می‌نویسد: «...برخورد با اسلام نیاز به "خونسردی" دارد، نه ترس و اضطراب" و واشنگتن باید میان گروه‌های مختلف اسلامی تفاوت قائل شود»

اکنونیست، که باز کردن حساب برای اسلام مورد نظر خودش در جهان اسلام و طبعاً "ایران" را به امریکا توصیه کرده و در حقیقت پیروی امریکا را از سیاست خارجی فعال انگلستان در ارتباط با کشورهای اسلامی طلب می‌کند، در ادامه می‌نویسد:

«... اسلام به عنوان یک دین الهی هیچ نوع تهدیدی برای امریکا به شمار نمی‌رود، اما اسلام گرایان مختلف را باید از هم تفکیک کرد و با آنها برخورد‌های مناسب با آنها را داشت.»

این نظر اکنونیست که بعنوان سرمقاله نشریه مذکور انتشار یافته، همزمان است با کودتا در پاکستان و هموار شدن راه تشکیل دولتی اسلامی در این کشور، تشکیل دولت طالبان در افغانستان و گسترش سریع مناسبات علنی و رسمی با دولت جمهوری اسلامی که در زیر و به نقل از مطبوعات داخل کشور آنرا می‌خوانید. این مجموعه بخونی نشان می‌دهد، که انگلستان نیز مانند فرانسه، آلمان، امریکا و در جریان تقسیم دوباره جهان پس از اتحاد شوروی در میان خود، طرح احیای نفوذ و در کنترل گرفتن اقتصاد و سیاست مستعمرات و نیمه مستعمرات گذشته را پیگیری می‌کند. خطاب اکنونیست به امریکا در زمینه حمایت از برخی از گروه‌های اسلامی در کشورهای مسلمان، نشان می‌دهد که این کشور تنها حاضر است با امریکا بر سر این تقسیم غنائم توافق و تفاهم کند و همچنان بعنوان نزدیک‌ترین متحد و شریک امریکا در اروپا عمل کند. اکنونیست، در این تحلیل و توصیه خود اشاره‌ای به آلمان، فرانسه و یا دیگر کشورهای اروپایی ندارد!

این همان سیاست تهاجمی جدید انگلستان برای روی کار آوردن دولت‌های اسلامی مرتبط با خود در جهان اسلام و بویژه جمهوری اسلامی نیست، که سرمایه داری تجاری ایران و ارتجاع مذهبی را در جمهوری اسلامی تا حد تعیین تکلیف علنی برای تمام مراجع مذهبی ایران دلگرم کرده است؟ سفر سران و رهبران حزب "مؤتلفه اسلامی" به قم و گرفتن بیعت از آیت الله‌های مقیم این شهر جهت حمایت از کاندیدای ریاست جمهوری این حزب و سپس وادار کردن "جامعه روحانیت مبارز تهران" به قبول و تأیید این نظر آیت الله‌های قم و حوزه علمیه قم نشانه بارز همین تلاش و دلگرمی نیست؟ نفوذ ریشه دار انگلستان در میان محافل روحانی و مذهبی ایران، که بخشی از سیاست همیشگی انگلستان برای نفوذ در میان اقوام، قبیائل، مذاهب و... برای تسلط اقتصادی و سیاسی بر کشورها بوده و هست، متحدینی مناسب‌تر و آشناتر از

برنامه دولت ناطق نوری از زبان خود او در راه اجرای فرامین صندوق بین المللی پول و امپریالیسم امریکا سرکوب سیاسی، اقتصادی اقتصادی

"علی اکبر ناطق نوری" از سوی "مؤلفه اسلامی" کاندیدای ریاست جمهوری است. حزب مؤلفه اسلامی با تمام قدرت خویش برای پیروزی او در این انتخابات تلاش می کند. در دو جلسه "مدرسین حوزه علمیه قم" و "روحانیت مبارز تهران" که تعداد قابل توجهی از اعضای آنها در جلسات مورد بحث شرکت نداشته اند، مؤلفه اسلامی موفق به جلب نظر این دو ارگان برای حمایت از ناطق نوری شده است. در این تردید نیست، که حمایت مؤلفه از ناطق نوری، نه بخاطر مهر و محبتی است که نسبت به او دارند، بلکه این حمایت در فرمانبرداری است که ناطق نوری از این حزب و سران بازاری آن و همچنین رابطه ایست که با انجمن حجیه دارد. پیروی ناطق نوری از دیدگاه های مؤلفه اسلامی و حجیه در حیات آیت الله خمینی و مخالفت هایش با نظرات آیت الله خمینی، سرانجام موجب شد تا یکبار در مجلس اسلامی زیر ضربه رفته و استیضاح شود. او بدلیل همین دیدگاه ها و روابط با مؤلفه اسلامی، در حیات آیت الله خمینی سال ها در حاشیه ماند و نتوانست به پست های کلیدی دست یابد. پس از مرگ آیت الله خمینی و قدرت نمایی علنی مؤلفه اسلامی، او بسرعت به صحنه بازگشته و راه چند ساله را چند شبه طی کرد.

بنابراین اطلاعات اولیه هم می توان نقش او را در صورت رسیدن به پست ریاست جمهوری حدس زد:

بلند گوی مؤلفه اسلامی، پیگیری برنامه های صندوق بین المللی پول و خصوصی سازی لجام گسیخته و سرکوب همه آنچه که بعنوان آزادی های باقی مانده از انقلاب بهمین باز شناخته می شود.

ناطق نوری، که خود را رئیس جمهور آینده ایران می داند، اخیراً طی مصاحبه ای با نشریه "صبح" به سردبیری مهدی نصیری اشاره به برخی برنامه هایش کرد. حتی مطابق همین برنامه های اعلام شده وی، نیز می توان با وعده ها و دیدگاه های او، برپایه در ارتباط با برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" و همنوایی دولت احتمالی او با امپریالیسم جهانی، آشنا شد.

این برنامه ها، همان است که تاکنون از قول مدیر مسئول روزنامه "رسالت" (مرتضی نبوی)، اسدالله بادامچیان (دبیر اجرایی حزب مؤلفه اسلامی)، حبیب الله عسگرآلادی (دبیر کل حزب مؤلفه اسلامی) و دیگر سخنگویی و طرفداران بازار و خصوصی سازی اعلام و پیگیری شده است. این مجموعه تنها ایرادی که به دولت هاشمی رفسنجانی دارند، همانا تعلل در خصوصی سازی و ناپیگیری قاطع وی در اجرای برنامه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی است. آنها اعتقاد دارند، که با تشکیل دولت یکدستی که اداره آن دست خودشان باشد، این برنامه ها را با سرعت و قاطعیت بیشتری به اجرا خواهند گذاشت.

این قاطعیت، که ظاهراً رفسنجانی بهر دلیل و انگیزه ای قادر به اجرای آن نبوده است، ممکن نیست، مگر ابتدا دوختن دهان مخالفان این برنامه ها در طیف چپ مذهبی و ملیون، بستن مطبوعات ناهمخوان با این برنامه ها و...! آنها این قاطعیت و در واقع سرکوب را نه تحت عنوان سرکوب مخالفان برنامه های تعدیل اقتصادی و سپردن کامل مملکت بدست بازار و غارتگران بازاری و روحانیون حامی آن، بلکه به بهانه اسلامی تر کردن جامعه، درست کردن حجاب زن ها، بلند کردن آستین پیراهن مردها و... به اجرا خواهند گذاشت. در واقع آنها دولت مقتدر و سرکوب مخالفان را زیر این پوشش پیش خواهند برد، زیرا درغیر اینصورت با مقاومت بدنه مسلح و غیر مسلح جمهوری اسلامی روبرو خواهند شد. بدنه ای که خود قربانی همین برنامه است!

ببینیم از میان همه آن مشکلاتی که اکنون جامعه ایران با آن دست به گریبان است، رئیس جمهور مؤلفه اسلامی کدام نسخه را در جیب دارد و

بجای پرداختن به ریشه مشکلات کنونی جامعه چگونه به سبک رجال "حزب ایران نوین" شاهنشاهی و در قالب برنامه های "امیرعباس هویدا" چه اولویت هایی را ایشان در برنامه دارد. ناطق نوری می گوید:

((اگر من رئیس جمهور شوم، یکی از اقداماتم که با برنامه پنجساله دوم هم منافاتی ندارد، اصلاح ساختار اداری کشور خواهد بود، زیرا در این ۱۷ سال ما با تشکیلات اداری دولت، جدی برخورد نکردیم))

ناطق نوری وقتی اشاره به برنامه پنجساله دوم می کند، در حقیقت "سزنا" را از سر دیگرش به دهان می گیرد و در آن می دمدم. او به گونه ای در این ارتباط سخن می گوید که گویی می خواهد یک عمل انقلابی در جامعه انجام بدهد که موافقان برنامه پنجساله نباید نگران آن باشد، زیرا با آن منافاتی ندارد. اما حقیقت آنست که سپردن وظائف دولتی به بخش خصوصی از جمله فرمان های صندوق بین المللی پول است که در برنامه پنجساله نیز گنجانده شده و از ابتدای اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" نیز در برنامه دولت هاشمی رفسنجانی بوده، اما بدلیل مقاومت مردم و بدنه جمهوری اسلامی تاکنون موفق به اجرای کامل آن نشده اند. این برنامه، یعنی شکستن دولت و کوچک کردن آن و سپردن صنایع مادر و خدمات ملی-دولتی به بخش خصوصی و بازار. یعنی خصوصی کردن راه آهن، پست، هواپیمایی، بیمه ها، درمان، آموزش و پرورش، ذوب آهن، نفت و...

این همان برنامه ایست که اکنون در تمام کشورهای جهان سوم و به توصیه و حتی نظارت نمایندگان بانک جهانی و صندوق بین المللی پول اجرا می شود. این خواست بارها از دهان و زبان علینقی خاموشی، محسن رفیق دوست که خود ماکت و نمونه این دولت را در بنیاد مستضعفان تشکیل داده، عسگرآلادی و دیگران بیرون آمده و در مطبوعات انتشار یافته است. بنابراین اصلاح ساختار اداری کشور که ناطق نوری به آن اشاره می کند، اجرای همین خواست بازار، سرمایه داری، تجاری و غارتگران است، که برپایه در کشورهای جهان سوم و کشوری نظیر ایران، یعنی بی پناهی مطلق مردم و سپردن منابع زیر زمینی کشور بدست سرمایه داران.

ناطق نوری نمی گوید این اصلاح ساختار اداری چیست، اما می داند چه می خواهد بکند. نمی گوید زیرا خلاف قانون اساسی می خواهد عمل کند و صلاح خود نمی داند از هم اکنون خلاف قانون اساسی برنامه ای را اعلام کند و بر آگاهی مردم بیافزاید! اصلاح ساختار اداری، از نگاه صندوق بین المللی همان است که ما در بالا به آن اشاره کردیم، و برنامه پنجساله که قرار است ناطق نوری آنرا پیگیری کند چیزی جز همین خواست نیست!

ناطق نوری در بخش دیگری از تشریح برنامه دولت خود می گوید:

((اصلاح نظام مالیاتی کشور، نیز در برنامه من است، زیرا در سیستم فعلی افراد دلبه دار فرار می کنند))

او نمی گوید افراد دلبه دار چه کسانی هستند، چرا که اگر این بحث کمی بیشتر ادامه یابد، باز می گردد به سیستم اقتصادی کشور و نقش سرمایه داری تجاری در آن. بنابراین ناطق نوری، همان لغات و اصطلاحات امیرعباس هویدا را در آغاز رسیدن به وزارت دارائی در نظام شاهنشاهی به کار می گیرد، تا هم حرفی زده باشد که مردم را خوش آید و هم چیزی نگفته باشد که حامیان در بازار از آن خوششان نیاید. سردبیر حزب الهی نشریه "صبح" هم یادش می رود در این باره بیش از این سوال کند!

ناطق نوری در ادامه می گوید:

((برنامه دیگر تجدید نظر در مقررات صادرات و واردات است، ما در مقررات فعلی مشکل پیدا کرده ایم. در سال ۷۵ صادرات ما کاهش داشت و بیکاری و خوابیدن کارخانه ها را به دنبال خود آورد.))

این گفته های ناطق نسوری کوچکترین ارتباطی با واقعیت بیکاری موجود در کشور، خوابیدن کارخانه ها و... ندارد. اگر از هزار و یک دلیل، تنها یک دلیل پذیرفته شود، آن دلیل اینست که بازار داخلی همچنان در انتظار تولیدات داخلی است و چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. اگر کارخانه های ایران تولیدی داشته باشند که بشود صادر کرد، ابتدا باید بازار ایران انباشته از این کالا باشد. بنابراین برای بیکاری و خوابیدن کارخانه های باید بدنبال دلائل دیگر بود، که بزرگترین و اساسی ترین آن ها، سیستم اقتصادی حاکم بر جمهوری اسلامی است. یعنی سرمایه داری تجاری! روی سخن ناطق نوری هم در این اعلام برنامه، در حقیقت نه مردم، بلکه بازار و تجارت است، که از تعدیل در برنامه "تعدیل اقتصادی" بشدت ناخرسندند و خواهان پایان بخشیدن قطعی به نقش دولت در صادرات و واردات کشوراند. این نارضایتی، حداقل در یک مورد، در اعتراضات یکسال گذشته تجار فرش و صاحبان کارگاه های فرش ایران منعکس شد. مصاحبه های مکرر "حاج امانی"، رئیس انجمن اسلامی

حجتیه در تمام دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد بود. یعنی منحرف کردن توده مردم از ورود در بحث‌های اساسی در مساجد و محافل مذهبی و جانشین کردن موعظه فرهنگی و اخلاقی به جای آن. شعار حجتیه در این زمینه این بود: «هرچه فساد و تباهی بیشتر باشد، زمان ظهور امام زمان جلو خواهد افتاد، بنابراین بگذار دزدی، فساد، غارت، چپاول، سرکوب، فساد، اعتیاد، فحشاء و... ادامه یابد، تا مهدی موعود بیاید و همه چیز را یکشبه درست کند!» ناطق نوری همین اندیشه و تاکتیک شناخته شده و رسوا را در ارتباط با چپاول و غارت جاری در کشور، توصیه می‌کند. او می‌گوید:

«فساد موجود به دلیل تهاجم فرهنگی دشمن است و علت گسترش فساد مالی این است که دشمن تبلیغ می‌کند که چرا ما نباید زندگی مجلل و باشکوه داشته باشیم. ما گاهی در مجلس هم از استادان اخلاق دعوت می‌کنیم که نماینده‌ها را نصیحت کنند!»

بلند پایگان مذهبی جمهوری اسلامی، در دوران اخیر بارها، با نگرانی اعلام داشته‌اند، که ما نخواهیم گذاشت تجربه انقلاب مشروطه تکرار شود و روحانیون را پس بزنند. این سخنان اشاره به سرنوشتی دارد که امثال آیت الله بهبهانی و طباطبائی خود بدست خویش برای خود رقم زدند و بعدها نیز آیت الله کاشانی چنین کرد. اینکه سهم روحانیون در شکست انقلاب مشروطه تا کجا بود و اگر روحانیون به قول بلندپایگان جمهوری اسلامی - بر مسند قدرت می‌ماندند سرنوشت آن انقلاب آن می‌شد که شد یا غیر از آن می‌شد، امروز و در این لحظه آنقدر برای مردم ایران تعیین کننده نیست که سهم روحانیون در به شکست کشاندن نهائی یکی از بزرگترین و توده‌ای ترین انقلاب‌های قرن حاضر. روحانیون حاکم در جمهوری اسلامی، پیش از آنکه نگران سرانجامی باشند که روحانیون انقلاب مشروطه برای خود رقم زدند، باید نگران سرنوشت خویش در جمهوری اسلامی و قضایاتی باشند که مردم و تاریخ درباره نقش آنها در انقلاب بهمن ۵۷ خواهند کرد!

ریشه‌های اختلاف "بازاری‌ها" و "دولتی‌ها"

از جمله موارد اختلافات موجود میان دولت هاشمی رفسنجانی و حزب سراسری "موتلفه اسلامی" حمایتی است که دولت از ایجاد فروشگاه‌های بزرگ و سراسری در ایران می‌کند. بازار ایران که این فروشگاه‌ها را رقیب توانمندی برای خود قلمداد می‌کند، از طریق انجمن اسلامی بازار، انجمن اسلامی اصناف و حزب "موتلفه اسلامی" به دولت برای متوقف کردن این طرح فشار می‌آورد. بازار که نگران تضعیف موقعیت خود برای در دست داشتن واردات کشور است، امینوار است با تمرکز تمام قدرت در دست "موتلفه اسلامی" و برقراری حکومت مطلقه "بازاری‌ها" بر جمهوری اسلامی، بتواند یا این طرح را لغو کند و یا خود آنرا در اختیار بگیرد. انجمن اسلامی اصناف و انجمن اسلامی بازار، دو سازمان وابسته به "موتلفه اسلامی" محسوب می‌شوند که دبیران اجرایی آن نیز عضو رهبری موتلفه اسلامی می‌باشند. اختلافات موجود بین موتلفه اسلامی و دولت بر سر فروشگاه‌های رفاه در سخنرانی اخیر قائم مقام مدیر عامل فروشگاه‌های زنجیره‌ای رفاه منعکس است. وی که غلامرضا ناظریان نام دارد، در جریان افتتاح یکی از این فروشگاه‌ها اشاره به اختلافات دولت با بازاری‌ها و فشار بازار به دولت کرده و اظهار داشت: «بازار به دو گروه تقسیم می‌شود، یک گروه که بر اساس اصول و ضوابط کسب و تجارت کار کرده و با رعایت انصاف به سود متعارف راضی هستند و گروهی دیگر که بر اثر بحران‌های بوجود آمده یک شبه ده صد ساله را پیموده‌اند و محتکران بازار هستند. گروه اول نه تنها از ناحیه ما خطر متوجه‌شان نخواهد شد، بلکه کمک هم خواهند شد.»

قائم مقام فروشگاه‌های زنجیره‌ای نه اشاره به حامیان گروه دوم بازاری‌ها کرد و نه گفت که دولت با آنها چه می‌خواهد بکند. این در حالی است که همه اختلافات موجود در همینجاست! همین گروه دوم که خرج شبکه وسیع روحانیت و حوزه‌های علمیه مذهبی را می‌دهد و نهادها و بنیاد مستضعفان و ۱۵ خرداد، کمیته امام و صندوق‌های قرض الحسنه و بنیاد مستضعفان و ده‌ها بنیاد و شرکت واردات و صادرات را در اختیار دارد، حالا خود را در آن حد از توان می‌بیند که کارگزاران سیاسی‌اش را بر مصدر امور اجرایی مملکت نیز بنشانند و سرمایه‌داری تجاری وابسته و غارتگر را سیستم کامل اقتصادی ایران کند! ناطق نوری، کاندیدای این وظیفه است و "موتلفه اسلامی" سازمان و تشکیلات سیاسی این سیستم. تسلط آنها بر تمام اهرم‌های قدرت حکومتی، که تسلط‌شان را بر شبکه روحانیت نیز کامل می‌کند، فصل غم‌انگیز دیگری از انقلاب سال ۵۷ مردم ایران خواهد بود.

بازار، خاموشی، رئیس اتاق بازرگانی، عسکراولادی، دبیرکل حزب موتلفه اسلامی همگی در همین رابطه و در ارتباط با قطع دست دولت از تجارت، صادرات و واردات بوده‌است. ناطق نوری اجرای این خواست بازار را تضمین می‌کند! این خواست بازار، تا فراسوی خصوصی‌سازی صنایع نفت و سپردن عنان اختیار نفت کشور به بخش خصوصی پیش می‌رود. این خواستی است که طی چند سرمقاله و به قلم "عسکراولادی" در روزنامه "رسالت" عنوان شد. (مراجعه کنید به راه توده‌های ۴۸-۴۹-۵۰)

صادرات آزاد (برنامه ناطق نوری)، که در حال حاضر، دولت برای تثبیت ارزش ریال ناچار به نظارت بر آن و کنترل بازار و تجارت شده‌است، یعنی همان بلاتی که صندوق بین‌المللی پول بر سر پول روسیه و دیگر کشورهای اروپای شرقی آورد. یعنی سنجش ریال به دلار در بازار جهانی! قطع یارانه‌ها (سوسیدها) نخستین عمل پیوسته به این گام است و این یعنی تشدید فقر، تورم، گرانی و...

ناطق نوری بخش دیگری از وعده‌های انتخاباتی خود، که اتفاقاً ارتباط مستقیم به همین اصلاح ساختار صادراتی کشور دارد و بخشی از برنامه گذشت‌ناپذیر امپریالیسم جهانی و بویژه امپریالیسم امریکاست را اینگونه تعهد می‌کند:

«بررسی پیوستن یا عدم الحاق به سازمان تجارت جهانی» طبق این اظهارات، اگر مسئله بر سر پیوستن بود، که تاکنون و بر اثر مقاومت مردم و برخی نیروهای پیرامونی حکومت، این عمل انجام نشده‌است، دیگر نیازی به بررسی ندارد. بنابراین بحث بر سر پیوستن به این سازمان است. این پیوند، برای کشوری نظیر ایران، که صادرات عمده و در واقع یگانه صادراتش نفت است، یعنی فروش نفت و خرید مایحتاج خود طبق برنامه تنظیم شده در سازمان تجارت جهانی. این سازمان و برنامه آن نیز براساس تصمیمات و نیازهای اقتصادی امپریالیسم امریکا و تقسیم غنائمی که کشورهای سرمایه‌داری بزرگ بین خود کرده‌اند، انجام وظیفه می‌کند. بنابراین ناطق نوری در اینجا نیز روی سخنش در عین اعلام تعهد به خواست سرمایه‌داری تجاری ایران، به صندوق بین‌المللی پول و امریکا برای جلب حمایت عملی آن‌هاست. او با صراحتی که برای او فعلاً در جمهوری اسلامی تا همین اندازه مقصور است، به امریکا پیام می‌فرستد که مجری کدام برنامه‌است و مخالف کدام نیروهای اجتماعی! بنابراین، اعلام برنامه او پیش از آنکه شنونده و خواننده داخلی داشته باشد و اساساً با این هدف مصاحبه انجام شده باشد، روی خارجی و اعلام تعهد بین‌المللی در برابر امپریالیسم امریکا دارد، زیرا آنچه که مطرح می‌شود، جز این نیست!

ببینیم ناطق نوری، درباره سانسور و سرکوب و بریدن هر نوع نفس سیاسی در جامعه، که بی‌شک موج عظیم آن نیروهای مذهبی و مخالف روند کنونی اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی را شامل خواهد شد، چه می‌گوید و برای سرکوب جنبش دانشجویی چه خوابی در سر دارد. ناطق نوری در این ارتباط می‌گوید:

«باید شکل شورای عالی فرهنگی را عوض کرد. در این شورا باید روی انتخاب روسای دانشگاه‌ها و برنامه‌ها و متون درسی تصمیمات تازه‌ای گرفته شود»

این سخنان، به صراحت یعنی سانسور کتاب‌های درسی، تغییر تمام مدیران، روسا و استادان دانشگاه‌ها و گماردن استادان و مدرّسین حجتیه بجای آنها. یعنی سپردن دانشگاه‌ها بدست امثال استاد (لقب اعضای رهبری موتلفه اسلامی) علی اکبر پرورش، آیت الله‌های نظیر حائری شیرازی، سپردن سرنوشت دانشگاه‌ها بدست حوزه علمیه قم و روحانیون دب‌تچین شده در آن! ناطق نوری در همین زمینه اضافه می‌کند:

«بعضی از استادها و بخشی از متون درسی با اسلام و انقلاب (بخوان ضد آرمان‌های انقلاب) هماهنگی ندارد»

ناطق نوری در بخش دیگری از صحبت‌های خود پیرامون برنامه دولت آینده‌اش می‌گوید:

«در سال‌های اخیر درس‌های اخلاقی از مساجد و منابر رخت بر بسته و بیشتر بحث‌ها در این مکان‌ها اقتصادی و سیاسی شده‌است»

این برنامه نیز جز با کنترل بیشتر مساجد، تصفیه روحانیون ناهمخوان با موتلفه اسلامی و جلوگیری از هر نوع بحث سیاسی و اقتصادی در مساجد و جلوگیری از رواج بحث و اندیشه در میان توده مردمی که به مساجد می‌روند، ممکن نیست. این برنامه، که در واقع ادامه کنترل دانشگاه‌ها، سرکوب جنبش دانشجویی و مخالفان مذهبی برنامه‌های اقتصادی و سیاسی حکومت است، می‌کوشد تا بقایای جسارت سیاسی را در جامعه و در میان مردم از بین ببرد و موعظه مذهبی و اخلاقی را جانشین آن کند. این همان برنامه و تاکتیک

سخنرانی مهندس حجاریان در دانشگاه تهران پیرامون

مشترکات ائتلاف خط امام،

کارگزاران و جمعیت ارزش ها

نشریه "مبین" در شماره ۲۶ آذر، گزارش مربوط به یک جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ در دانشگاه تهران را منتشر ساخت. در این جلسه مهندس سعید حجاریان، از طیف چپ مذهبی مطالبی را پیرامون انتخابات آینده ریاست جمهوری و امکان برخی ائتلاف ها مطرح ساخت. به نوشته "مبین" حجاریان گفت:

«... اگر ما کاندیدانی برای ریاست جمهوری معرفی کنیم، از نظر جناح راست این اقدام ما مخالف نظام تلقی می شود... با به صحنه بازگشتن مجمع روحانیون مبارز، طبعاً گروه های ائتلاف خط امام باید از مجمع تبعیت کنند چرا که مجمع روحانیون دارای وجهت خاصی در جامعه می باشد... مجمع روحانیون با کارگزاران و جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب مشترکاتی دارد که واکنش آنها در مقابل انحصارطلبی یک جناح، از جمله این مشترکات است. درباره سیاست های داخلی و آزادی های مصرح در قانون اساسی نیز مشترکات فراوانی بین گروه کارگزاران، جمعیت دفاع از ارزش ها و ما وجود دارد و طبق آخرین اطلاعات، مجموع ائتلاف خط امام و مجمع روحانیون مبارز قصد دارند دکتر خاتمی را به عنوان کاندیدای خود برای ریاست جمهوری معرفی کنند.

حجاریان درباره دیدگاه های کارگزاران گفت: در مورد شعارهای اقتصادی، نوعی تعدیل در سیاست های اقتصادی کارگزاران دیده می شود و درباره آزادی ها و سیاست های داخلی ما مشترکات زیادی با آنها داریم. حجاریان که عضو ارشد انستیتو تحقیقات اجتماعی جمهوری اسلامی نیز می باشد و از جمله رهبران دانشجویان خط امام نیز به حساب می آید، در این جلسه و درباره کاندیداتوری دکتر خاتمی گفت: ائتلاف خط امام از مجمع روحانیون خواستند که دکتر خاتمی را به عنوان کاندیدای معرفی کنند که در این راستا نیز برخی (اشاره به مؤتلفه اسلامی و روزنامه رسالت) روزنامه سلام، دفتر تحکیم وحدت و... را بعنوان مخالفین نظام معرفی کردند. حجاریان درباره جناح راست (مؤتلفه، بخشی از روحانیون حکومتی و وابسته به روحانیت مبارز) گفت: این جناح خود را عین نظام معرفی می کند و بالطبع دیگران حق فعالیت را ندارند. ما می دانیم که اینها ۱۰ سال با امام و مصالح نظام مخالفت کردند. آنها هنوز همه قدرت را در دست ندارند، اگر چنین شود خواهند گفت اسلام و انقلاب یعنی من و این بسیار خطرناک است.

مهندس حجاریان که معاون سیاسی مرکز تحقیقات استراتژیک ایران است، اخیراً طی مصاحبه ای با روزنامه سلام ۱۹ آبان ۱۳۷۵، در ارتباط با اشغال سفارت آمریکا و آن موقعیت جهانی که به آمریکا امکان واکنش را نداد، گفت: «... من فکر می کنم که یکی از عواملی که باعث شد تا لانه جاسوسی آمریکا تسمیر شود و فشار آمریکا به حدی نتواند برسد که غارت را وادار به عقب نشینی در فاصله کوتاهی بکند، شرایط موازنه قوای حاکم در سطح نظام بین المللی بود. یعنی شرایطی که دو اردوی متقابل در مقابل یکدیگر صف کشیده و نوعی سیستم دو قطبی منعطف در آن مقطع در سطح جهان حکمفرما بود. به همین خاطر آمریکا نمی توانست بپراحتی متحدینی برای خود دست و پا کند و فشارهای سهمگینی را بر ایران وارد آورد تا رفتار ایران به اصطلاح آنها تصحیح گردد. من فکر می کنم در شرایطی مثل وضع فعلی که آمریکا ابراز قدر قدرتی نموده و خود را ناظم نظم نوین جهانی تلقی می کند، دیگر نشود چنین شرایطی فراهم شود و کشوری با چنین اقدامی بتواند با آسیب کمی از این بحران رهائی یابد.»

حجاریان درباره انگیزه های آمریکا برای فشار به ایران گفت:

«(امریکائی ها و بطور کلی انگلوساکسون ها اصالتاً المنفعه ای هستند. در مورد انگلیسی ها گفته می شود که به یکی از آنها گفته اند یک جانی دارند اذان می گویند. وی در پاسخ گفت: آیا این اذانی که دارند می گویند به منافع پادشاهی انگلستان. لطمه نمی زند؟ گفتند نه. گفت پس بگذارید بگویند. هر چه دلشان می خواهد بگویند، یعنی برای ما مهم نیست که دین چه نقش و کارکردی در جامعه دارد، بلکه باید منافع انگلستان را به خطر نیااندازد. امریکائی ها نیز به مصالح خودشان فکر می کنند و کاری به این ندارند که چه کسی داخل ایران مسئولیت دارد. روحانیون و اهل علم یا دیگران.»

بحث های میزگرد تلویزیونی "اعتیاد" که بخش نشد!

۸۵٪ جوانان ایران

معتاد شده اند!

در صدا و سیما جمهوری اسلامی، میزگردی جهت بررسی گسترش اعتیاد در جمهوری اسلامی برگزار شد. در این میزگرد، هشدار باش یکی از پزشکان حاضر در میزگرد، پیرامون فاجعه اعتیاد در ایران، به بحثی تند میان پزشکان و مقامات مسئول که در امر اعتیاد و مواد مخدر فعالیت داشته و در میزگرد شرکت داشتند ختم شد. بحث از آن لحظه شروع شد، که گرداننده میزگرد از نمایش فیلم مستندی که درباره اعتیاد تهیه شده بود خودداری کرده و نمایش آنرا، حتی در همان جلسه نیز غیرممکن اعلام داشت.

از قول محافلی که از اجرای این میزگرد اطلاع مستقیم دارند، نقل می شود: یکی از پزشکان حاضر در میزگرد گفت، که ممانعت از نمایش این فیلم که بیانگر واقعیات است مشکلی را حل نمی کند. واقعیت اینست که در زمینه اعتیاد به حد انفجار رسیده ایم و ۸۵ درصد جوانان کشور به شکلی از اشکال معتاد هستند. ما فقط با یک آماده باش ملی می توانیم جلوی فاجعه را بگیریم. مسئول نیروهای انتظامی، که در جلسه حضور داشت گفت: ما درباره مواد مخدر حالت نیروی هوایی را داریم که تحت بمباران شدید قرار گرفته باشد، نه می توانیم دفاع کنیم و نه قادریم حتی آذیر خطر بکشیم، چون نمی خواهیم در میان مردم ایجاد هراس کنیم. پزشک دیگری که در جلسه حضور داشت گفت: من این فیلم را دیده ام، این فیلم نشان می دهد که اعتیاد تنها در میان مردم فقیر محدود نموده، طبقات متوسط و بالا هم گرفتار اعتبار شده اند. اعتیاد در مدارس پسرانه و بویژه دخترانه پیدای می کند و این فیلم نشان می دهد که برخوردی جوانان عامل بسیار مهمی است. معاون اداره مبارزه با مواد مخدر گفت: ما به تنگ آمده ایم. قادر به مبارزه نیستیم. البته من این حرف ها را هر جای دیگر که تکرار شود، تکذیب می کنم و هر بار که مقامات برای بازدید بیایند خواهم گفت «همه چیز عالی است و مشکل اعتیاد را حل کرده ایم» اما واقعیت این است که شکست خورده ایم.

در پایان این بحث تند و جدی، حاضران در میزگرد توافق کردند، که گزارش محرمانه ای را از مجموع بحث و واقعیاتی که مطرح شده برای مقامات کشور تهیه کرده و متذکر شوند که اعتیاد و فحشاء در حال حاضر بزرگترین مشکل مملکت است!

اسلام ناب امریکائی

در منطقه!

همزمان با استقرار "طالبان" در کابل و تشکیل حکومت در افغانستان، گزارش هایی پیرامون کشور عربستان سعودی نیز در مطبوعات غرب انتشار یافته، که حکایت از تشدید تشریت مذهبی و حضور روحانیون اهل تسنن در صحنه سیاسی و بعنوان اپوزیسیون حکومتی، در این کشور است! دو تن از روحانیون سنتی عربستان سعودی بنام های "سلمان عوده" و "صفر حوالی" علمدار این مخالفت خوانی با خانواده سعودی شده اند. آنها که بدنبال حمایت همه جانبه آمریکا و انگلستان و پاکستان از حکومت طالبان در افغانستان، احساس کرده اند آمریکا و انگلستان از تشریت مذهبی و تشکیل حکومت های هر چه بیشتر مذهبی حمایت می کنند، خاندان پادشاهی آل سعود را غیر مذهبی توصیف می کنند. نکته بسیار مهم آنست، که این روحانیون اهل تسنن، برای جلب افکار عمومی به سوی خود، با آگاهی از رشد جنبش استقلال طلبی مردم، بر مخالفت با حضور ارتش آمریکا در عربستان سعودی تکیه می کنند! این گمان بسیار قوی است که آمریکا و انگلستان، خود بدین ترتیب ابتکار عمل را

زنان از دیدگاه نمایندگان ارتجاع

نشریه "مبین" به صاحب امتیازی و سردبیری مهندس غریبانی، نماینده اردبیل در دوره چهارم مجلس اسلامی منتشر می‌شود. آخرین سخنرانی او در مجلس اسلامی با یورش تبلیغاتی ارتجاع مذهبی روبرو شد و سرانجام نیز صلاحیت او از سوی شورای نگهبان، برای دوره پنجم مجلس تأیید نشد! علیرغم این مخالفت شورای نگهبان، مردم اردبیل به وی رای دادند، اما از سوی شورا این آراء باطل اعلام شد و انتخابات اردبیل نیز سرنوشت انتخابات اصفهان را پیدا کرد. نشریه "مبین" در حال حاضر، بیش از هر نشریه دیگری اخبار و رویدادهای مجلس اسلامی را در ایران منتشر می‌کند. دو خبری که در زیر می‌خوانید در ارتباط با دیدگاه‌های نمایندگان وابسته به جناح راست مذهبی حاضر در مجلس است. این نمایندگان از لیست جناح راست به مجلس راه یافته‌اند. این دیدگاه‌ها، که در زیر می‌خوانید، نشان می‌دهد که در صورت تسلط مطلق این جناح بر تمامی قدرت در جمهوری اسلامی، چگونه شبه "طالبان" بر ایران تسلط خواهد یافت. آیت الله مورد تقلید این نمایندگان، حاتری شیرازی است، که نقطه نظرات او را نیز در این شماره راه توده می‌خوانید. انصار حزب الله و دیگر گروه‌های فشار اجتماعی، از حمایت این نمایندگان برخوردارند. دیدگاه دو نماینده مجلس را در زیر بخوانید:

۱- حجت الاسلام عباسی نماینده بندرعباس به نوشته نشریه "مبین" در تاریخ ۲۶ آذر، طی تظلی گفت: «(زنان هنگام ازدواج ملک بیین مردان هستند)» عباسی که درباره پرداخت مهریه به نرخ روز سخنرانی می‌کرد، گفت: «(حقوق همان است که اسلام می‌گوید (اسلام به تعبیری وی و عربستان سعودی و طالبان افغانستان)، بقیه اش کشک است)»

مبین نوشت که "عباسی" در مجلس چهار نیز طی تظلی گفته بود: «(مگر الان می‌شود اسم تعدد زوجات را برد، (در حالیکه) چه کسی گفته است بهترین، سالم‌ترین و صالح‌ترین مرد کسی است که با یک زن من‌الابد و الی الختم زندگی کند؟ انگار مسلمان بسیار متواضع کسی است که بجز یک همسر نداشته باشد؟...)»

۲- حجت الاسلام فاکر، نماینده مشهد، که او نیز با فشار روحانیت مبارز تهران به مجلس پنجم راه یافته در جریان گزارش نماینده پارلمانی وزیر دادگستری در مجلس پیرامون طرح الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۳ قانون مدنی در خصوص مهریه زنان (تبصره مربوط به محاسبه مهریه زنان به نرخ روز و با در نظر داشت تورم) به نماینده وزیر دادگستری، که او نیز حجت الاسلام است و نامش "منتظری" است، گفت: «(چرا حرف بی‌جا می‌زنی؟ بی‌سواد، تو نه سوادداری نه ادب داری. تو با کدام شواهد حرف می‌زنی، تو مکاسب را نمی‌توانی بخوانی، بسیار بی‌ادب هستی، ای بی‌تقوا! گفتم قوه قضائیه چیزی ندارد...)»

به گزارش نشریه مبین، نماینده پارلمانی قوه قضائیه در پاسخ فقط ابراز تشکر کرده و این عمل او با تحسین دیگر نمایندگان روبرو شد که توهین‌های نماینده مشهد را تقبیح کرده بودند. (بحث بر سر محاسبه مهریه زنان به نرخ روز، یکی از جنجال برانگیزترین بحث‌های مجلس پنجم بوده، که طی آن جناح راست مجلس مخالف آن بود. این طرح که به سود زنان است، سرانجام با ۱۰۶ رای به تصویب رسید، اما فشار جناح راست برای باطل اعلام داشتن رای گیری همچنان ادامه دارد)

زنان را خانه نشین کنید!

آخرین شماره نشریه "زنان" چاپ تهران، گزارشی خواندنی از موقعیت زنان در افغانستان و پس از به قدرت رسیدن "طالبان" چاپ کرده است. در این گزارش از جمله آمده است:

«... سیاست‌های این گروه نشان می‌دهد که آنان با برابری جنسی اعمال شده در دوران حکومت کمونیست‌ها به شدت مخالفند. از زمانی که آنها پایشان به کابل رسیده، مدارس دخترانه بسته شده و تمام زنان شاغل خانه نشین شده‌اند... سید قیاس‌الدین، وزیر آموزش پرورش افغانستان، در یکی از مساجد کابل نماز جماعت برگزار کرد و نظرات گروهش را در باره جایگاه زنان شرح داد. او گفت: «(زن مثل گل سرخ است، به آن آب می‌دهی و تماشا می‌کنی و باید در خانه خود نگهش داری و بویش کنی، نه آن که بگذاری از خانه بیرون برود، تا دیگران بویش کنند...)»

(سخنرانی نماینده بندرعباس در مجلس اسلامی را در همین رابطه در این شماره راه توده بخوانید)

در عربستان بدست گرفته و جنبش مردم این کشور را بطرف تشریت مذهبی هدایت می‌کند.

روحانیون نامبرده و طرفداران آنها، بر اصول خشک وهابیت و برداشت‌های خشک از اصول قرآن تکیه می‌کنند. وهابیت به افکار مخالف، حتی در میان مسلمانان اهل سنت اجازه ابراز نظر نمی‌دهد. نظیر همان تفکری که "حجیه" و "موتلفه اسلامی" در ایران و بعنوان دفاع از تشییع دارد. در حالیکه مردم عربستان از فساد دربار پادشاهی و فقر و فلاکت می‌نالند، روحانیون اهل سنت و تشکلهای مذهبی وهابیت زیر پوشش دفاع از اسلام و مخالفت با حضور امریکا در خاک عربستان، تلاش می‌کند این خواست‌های اقتصادی و سیاسی مردم را بسوی ظواهر اسلامی منحرف سازد.

این روحانیون در موضع اپوزیسیون کوچکترین مخالفتی با ساختار اقتصادی حاکم بر عربستان سعودی ندارند و تنها خواهان جلوگیری از فساد دربار و دستگاه اداری هستند. این موضع بسیار شبیه شعارهای موتلفه برای قبضه همه قدرت در جمهوری اسلامی و مواضعی است که "ناطق نوری"، کاندیدای ریاست جمهوری از سوی موتلفه اسلامی، اخیر و بعنوان برنامه خود اعلام کرده است!! (نظرات او جداگانه در همین شماره چاپ شده است.)

"طالبان" افغانستان بیشترین کمک را از سوی وهابیون عربستان سعودی دریافت می‌دارد و شیوه و روش آنها در افغانستان شمه‌ایست از آنچه که وهابیون عربستان سعودی برای این کشور و دیگر شیخ‌نشین‌های عربستان سعودی در سر دارند. این فعل و انفعالات یکبار دیگر تأییدی است براین نظر که تسلط "حجیه" و "موتلفه اسلامی" بعنوان مدافعان دو آتش تشییع در ایران و وهابیون مدافع تسنن در کشورهای همسایه ایران، زمینه‌های درگیری‌های نظامی در منطقه را فراهم می‌سازد. در خارج از کشور عربستان سعودی و در میان اپوزیسیون خاندان پادشاهی این کشور، میلیاردر تبعیدی "اسامه بن لادن"، که مقیم انگلستان است (!) با وهابیون داخل عربستان همصدا شده و کمک‌های مالی را در اختیار آنها قرار می‌دهد.

رویدادهای خونین در کرمانشاه

رادیو و بویژه تلویزیون جمهوری اسلامی، در دوران تسلط موتلفه اسلامی بر این رسانه همگانی و گماردن یکی از وابستگان مستقیم خود، "لاریجانی"، بر راس آن، به ابراز تبلیغاتی "حجیه" تبدیل شده است. سخنرانی‌ها، تفسیرهای مذهبی و حتی برخی سریال‌های تلویزیونی با مضمون "عمرستیزی" و ضدیت با باورها و سنت‌های مذهبی مسلمانان اهل تسنن ایران بی‌وقفه در حال گسترش است. یکی از آخرین سریال‌های تلویزیونی که در غرب ایران و در میان اهل تسنن بیشترین واکنش را موجب شد، سریال "زندگی حضرت علی" بود. در این سریال، خلفای اهل تسنن به بهانه دفاع از حضرت علی مورد اهانت قرار گرفته‌اند. مرگ مشکوک امام جمعه اهل تسنن در کرمانشاه، که گفته می‌شود توسط گروه‌های سازمان یافته حکومتی به قتل رسیده است، ادامه نیاستی است که در تلویزیون جمهوری اسلامی دنبال می‌شود و زمینه‌های بزرگترین برخوردهای نظامی را در کشور فراهم می‌سازد. "حجیه" از بدو پیدایش آن و سازمان یافتنش توسط سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلستان، همین نوع اهداف را در ایران دنبال می‌کرده است. انحراف افکار عمومی و رویاروی قرار دادن شاخه‌های مذهبی به بهانه دفاع از تشییع از جمله برنامه‌های "حجیه" برای انحراف جنبش‌های مردمی بوده است. همان عملی که اکنون روحانیون وهابی، در موضع مخالفت با حکومت پادشاهی عربستان سعودی پیش گرفته‌اند! البته در ایران و متاثر از شعارهای انقلاب، حجیه و موتلفه نمی‌توانند خود را آشکارا از شعارهای باصطلاح ضد استکباری خلاص کنند. در مورد اسرائیل نیز پیش از آنکه آنها با اهداف اقتصادی اولیگارش‌های مالی امپریالیستی در منطقه خاورمیانه و نقش صهیونیسم بین‌المللی در این اولیگارش‌های کاری داشته باشند، تلاش می‌کنند، یهود ستیزی را جانشین شناخت عمیق مردم از نقش اسرائیل در منطقه کنند!!

عوامل خارجی

تایوان و کره جنوبی در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، دو کانون اصلی جنگ سرد در آسیا بودند. این دو کشور بعثت نقش ویژه‌شان در جنگ سرد و همچنین بعثت پویائی و جذابیت انتخاب سوسیالیستی در جمهوری خلق چین و جمهوری خلق کرده، توجه خاص دولت‌های آمریالیستی را به خود جلب کردند. منافع استراتژیک امپریالیسم جهانی ایجاب می‌کرد که این دو کشور خط اول جنگ سرد در آسیا، به حال خود رها نشده و از حداکثر کمک‌های اقتصادی برخوردار شوند.

در نتیجه در تایوان طی دهه ۱۹۵۰ نزدیک چهار در صد از انباشت خالص سرمایه داخلی، از طریق کمک‌های خارجی و عمدتاً از جانب امریکا تامین می‌شد. به نظر کارشناسان اقتصادی، بدون چنین سطح بالایی کمک خارجی، تولید خالص ملی در تایوان در این دوران نه تنها به کمتر از نیمی از آنچه که بود کاهش می‌یافت، بلکه سطح واقعی درآمد سرانه هم سقوط می‌کرد!

در کره جنوبی، بین سال‌های ۱۹۶۲-۱۹۵۵ کمک خارجی (عمدتاً امریکا) بیش از نیمی از انباشت سالانه سرمایه را تشکیل می‌داد. در سال ۱۹۶۲ کمک‌های خارجی افزون بر هشتاد در صد از پس‌انداز ملی در کره جنوبی را تشکیل می‌داد. مجموع این کمک‌ها تا سال ۱۹۸۳ بالغ بر ۲۶ میلیارد دلار بوده است. در این دوران کره جنوبی بعد از اسرائیل و ویتنام جنوبی، دریافت‌کننده بالاترین سطح کمک مالی امریکا در جهان بود.

حمایت همه جانبه سرمایه‌داری جهانی از توسعه اقتصادی تایوان و کره جنوبی محدود به اعطای کمک‌های مالی نبود. در اواسط دهه ۱۹۶۰ زمانی که این دو کشور پس از انجام موفقیت آمیز مرحله اول برنامه توسعه اقتصادی خود، در چارچوب سیاست "جایگزین کردن واردات" به مرحله نوین "تولید برای صادرات" گام نهادند، با بازارهای باز و بدون مانع امریکا و ژاپن بر روی کالاها و خدمات تولیدی روبرو شدند. صنایع تولیدی این دو کشور طی دوران دخالت تجاوزکارانه امریکا در ویتنام، در نتیجه تولید برای ماشین جنگی امریکا بیشترین بهره را برد.

عوامل داخلی

در میان عناصر داخلی موثر در توسعه اقتصادی تایوان و کره جنوبی، از دو عامل کلیدی اصلاحات ارضی همه جانبه و نقش تعیین‌کننده دولت در ترسیم سیاست‌های اقتصادی، بخصوص در کنترل بر تجارت خارجی و اتخاذ سیاست‌های مالی-پولی و مالیاتی مناسب در جهت توزیع نسبی عادلانه درآمدها می‌توان نام برد.

اصلاحات ارضی

همانطور که اشاره شد، انتخاب سوسیالیستی و بخصوص سیاست‌های ارضی آن در جمهوری خلق چین و جمهوری خلق کره از جذابیت خاصی در بین اکثریت اهالی تایوان و کره جنوبی برخوردار بود. از اینرو یکی از اولین اقدامات دولت‌های تایوان و کره جنوبی در این زمان انجام اصلاحات ارضی بود. با توجه به این که این دو کشور بیش از نیم قرن مستعمره ژاپن بودند و تقریباً همه زمین‌های کشاورزی در اختیار استعمارگران ژاپنی بود، بدنبال شکست ژاپن، اصلاحات ارضی در غیبت طبقه زمیندار و بدون هیچگونه مقاومتی انجام گرفت. قوانین اصلاحات ارضی در تایوان و کره جنوبی در کلیات خود تقریباً یکی بودند. در نتیجه اجرای قوانین اصلاحات ارضی که از ژانویه ۱۹۴۹ شروع شد و تا اواخر دهه ۱۹۵۰ ادامه یافت، در تایوان و کره جنوبی، حد نصاب مالکیت بر زمین ۱٫۷ جریب شالیزار و یا ۷ جریب زمین غیر شالیزار تعیین شد. مالکیت‌های ارضی بالای این حد، در قبال واگذاری اوراق قرضه دولتی، از صاحبان آنها سلب شده و بین خانوارهای بی‌زمین روستایی توزیع گردید. دولت همچنین با واگذاری وام‌های ۱۵ ساله با بهره کم به روستائیان بی‌زمین، در ایجاد طبقه جدید مالکین در روستا نقش عمده را ایفاء کرد.

نتایج بلند مدت اصلاحات ارضی در تایوان و کره جنوبی و اثرات مثبت آن در توسعه اقتصادی این دو کشور را می‌توان این چنین خلاصه کرد:

- تثبیت درآمد خانواده‌های کشاورز در سطح درآمد مزدبگیران شهری؛
- توزیع نسبی عادلانه ثروت؛
- مدیریت بهتر ارضی کشاورزی و افزایش سطح تولید؛
- خود کفائی ملی در زمینه کشاورزی بخصوص تولید برنج؛

توسعه سرمایه‌داری در تایوان، سنگاپور،

هنگ کنگ و کره جنوبی، حاصل جنگ سرد بود

دوران پرورش "ببرهای کوچک" پایان یافته!

* نئولیبرالیسم اقتصادی، که اکنون توسط امپریالیسم جهانی به کشورهای جهان سوم دیکته می‌شود، در مغایرت کامل با توسعه سرمایه‌داری در چهار کشور موسوم به "ببرهای کوچک" قرار دارد.

م. صفا

در بحث‌های جاری پیرامون مسائل توسعه اقتصادی و انتخاب راه رشد، تجربه چهار کشور هنگ کنگ، سنگاپور، تایوان و کره جنوبی به عنوان الگوی قابل نسخه‌برداری و از نظر تاریخی قابل تکرار، توجه بخشی از جنبش چپ ایران را به خود جلب کرده است.

این توجه بخصوص بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی، تا حدی است که شماری از با سابقه ترین فعالین برخی سازمان‌های چپ نیز هوادار الگوی توسعه اقتصادی به اصطلاح "چهار ببر" و یا "چهار اژدهای کوچک" شده‌اند.

این در حالی است که هواداران مهاجر و مجریان برنامه‌های اقتصادی جهانی در ایران، از تکنوکرات‌های رژیم شاهنشاهی در خارج از کشور گرفته، تا کارگزاران بازاریاران و زمینداران بزرگ و روحانیون پشتیبان آنها در سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی ایران، با استفاده از انواع شیوه‌های تبلیغی، از انتشار مقاله در کیهان لندن و کیهان تهران و دیگر نشریات داخل و خارج کشور گرفته، تا بر پائی نشست‌های به اصطلاح علمی و تخصصی و مهمتر از همه با استفاده از شبکه دوم سیما، به تبلیغ تجربه اقتصادی "چهار ببر" در جهت توجیه سیاست‌های تحمیلی بانک جهانی مشغولند.

نکته جالب توجه درباره مجموعه این تبلیغات این است که اغلب این مبلغین، آگاهانه از توضیح و بر شمردن عوامل اصلی و موثر در موفقیت اقتصادی این چهار کشور طفره رفته و حساب شده عناصر اصلی شکل دهنده این تجربه را که مستقیماً در برابر سیاست‌های کنونی امپریالیسم جهانی، یعنی "نئولیبرالیسم" قرار دارند را مسکوت می‌گذارند. از این رو ضروری است که عوامل کلیدی شکل دهنده تجربه "ببرهای آسیائی" مختصراً مرور شوند.

تجربه هنگ کنگ و سنگاپور که اساساً نتیجه موقعیت خاص جغرافیائی و تاریخی آنهاست، نهایتاً نمی‌تواند برای اکثریت کشورهای در حال توسعه سودمند باشد. بالعکس تجربه تایوان و کره جنوبی، که با شرایط اولیه‌ای مشابه وضعیت اکثریت کشورهای در حال توسعه شروع شد، تا حدودی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. عناصر اساسی توسعه اقتصادی تایوان و کره جنوبی را می‌توان به دو گروه جدا و درعین حال مرتبط خارجی و داخلی تقسیم کرد:

گرفتن سیاست اقتصادی "تولید برای صادرات" به سطح توسعه "بیرها" دست یابد، به فرض دسترسی آزاد و بدون ممانعت آن کشور به بازار آمریکا، مصرف کنندگان آمریکایی باید به همان سرعتی که پیراهن نو می خرند، تلویزیون های خود را عوض کنند! به گفته دبیر دوم حزب کمونیست افریقای جنوبی، سیاست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، در دعوت از کشورهای جهان سوم به اتخاذ سیاست "تولید برای صادرات" یعنی "فرستادن سنگ های بیشتر به دنبال استخوان های کمتر" (راه توده شماره ۴۹)

از کدام تجربه می توان آموخت؟

بدون تردید از تجربه این کشورها درس هایی می توان آموخت، اما آنچه که در این موارد آموختنی است، اساسا در تقابل کامل قرار دارد با سیاست های نولیبرالی مورد حمایت بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و امپریالیسم جهانی. سیاست های "تعدیل اقتصادی" کاهش بودجه دولتی و بخش خدمات اجتماعی، حذف نظارت دولت بر اقتصاد، وضع مقررات به سود سرمایه های تجاری و بورس بازی، خصوصی سازی موسسات عمومی و گشودن بازار داخلی به روی کالاهای خارجی نتیجه ای جز کاهش دستمزدها، از بین رفتن اشتغال، وابستگی هر چه بیشتر اقتصاد ملی و گسترش چشمگیر فقر و محرومیت وسیع ترین بخش های جامعه دنبال ندارد. تجربه تایوان و کره جنوبی نشان می دهد که بدون رد کامل سیاست های تعدیل اقتصادی، بدون انجام اصلاحات ارضی و بدون ملی کردن تجارت خارجی، نمی توان از توسعه اقتصادی سخن گفت.

(در شماره ۴۹ "راه توده" و در عنوان مصاحبه دبیر دوم حزب کمونیست افریقای جنوبی، متأسفانه "توسعه آسیایی نمی تواند الگوی توسعه در آفریقا باشد" به غلط "توسعه آسیایی می تواند الگوی توسعه در آفریقا باشد" چاپ شده بود، که بدینوسیله تصحیح می شود. مقالات بالا نیز، در حقیقت بسط نظرات مطرح شده در آن مصاحبه است.)

"اقتصاد آزاد" راه حل توسعه نیست!

وزیر کار و امور اجتماعی در جمهوری اسلامی، "کمالی"، که روزگاری دبیر "خانه کارگر" بود و در کابینه "هاشمی رفسنجانی" شاهد عواقب اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی"، در تهران گفت: «اجرای برنامه های اقتصاد آزاد، مشکلات زیادی برای کشورهای در حال توسعه به وجود آورده است. اگر غرب (کشورهای بزرگ سرمایه داری) توانستند با اجرای این برنامه به موفقیت دست یابند، بخاطر غارت منابع دیگر کشورها (از یکسو) و کنترل هیجانات اجتماعی (عقب نشینی در برابر مبارزات اجتماعی و تثبیت دستاوردهای اجتماعی، که اکنون یکی پس از دیگری پس گرفته می شود- از سوی دیگر) بود!»

"کمالی" این نظرات خود را در دیدار با وزیر کار جمهوری روسیه که به ایران سفر کرده بود بیان داشت. در این دیدار، "ملکیان"، وزیر کار روسیه نیز گفت: «تجربه جهانی نشان داد که باید براساس سیستم تلفیقی از اقتصاد آزاد و دولتی برنامه ریزی کرد. ما گام هایی برای اجرای اقتصاد آزاد در کشورمان برداشتیم، اما به نتیجه مطلوبی دست نیافتیم.» این دیدار روز سوم آذرماه در تهران صورت گرفت.

خانه کارگر، که "کمالی" همچنان بر مدیریت آن نظارت دارد، در جریان انتخابات مجلس پنجم، غمدا در کنار دو گروه بندی کارگزاران و ائتلاف خط امام قرار گرفت. تجدید نظر دولت در برنامه دوم توسعه، که متکی به "تعدیل اقتصادی" تنظیم شده بود، از جمله دلائل اساسی اختلافات متحدان دولت هاشمی رفسنجانی، مرکب از روحانیت مبارز، مولفله اسلامی، "رسالت" و کارگزاران بود. ظاهرا خانه کارگر براساس همین نگرش و تعدیل در برنامه تعدیل اقتصادی، از مولفله اسلامی و روحانیت مبارز تهران فاصله گرفت.

- جلوگیری از مهاجرت بی رویه روستائیان به شهرها، با نتیجه مشخص صرفه جویی قابل توجه در سرمایه گذاری های زیربنایی دولت.

در تایوان در نتیجه اصلاحات ارضی و انتقال کارخانه های تولیدی به مناطق روستایی، و ایجاد اشتغال جنبی برای کشاورزان و خانواده آنها، در اواسط دهه ۱۹۶۰، یعنی زمان انتقال به سیاست "تولید برای صادرات"، بیش از نیمی از نیروی کار شاغل در بخش تولیدی، در مناطق روستایی زندگی می کردند.

نقش دولت

چنانکه قبلا مطرح شد، توسعه اقتصادی در تایوان و کره جنوبی دو مرحله متمایز و مبتنی بر دو استراتژی متفاوت "جایگزین کردن واردات" و "تولید برای صادرات" را در برمی گیرد. مرحله اولیه "جایگزین کردن واردات" در دو کشور از اوایل دهه ۱۹۵۰ شروع شد و تا اواسط دهه ۱۹۶۰ ادامه یافت. مشخصه اساسی این مرحله را می توان در نقش عمده دولت در تعیین سیاست های اقتصادی خلاصه کرد. بعثت شباهت سیاست های اتخاذ شده در دو کشور، در اینجا به بررسی نمونه تایوان اکتفا می شود.

هدف اصلی سیاست توسعه در تایوان در این دوران عبارت بود از حمایت از تولیدکنندگان داخلی کالاهای قبلا وارداتی از طریق وضع محدودیت های وارداتی و اعطای معافیت های مالیاتی به تولیدکنندگان داخلی. ستون فقرات این سیاست را نقش برجسته دولت در کنترل تجارت خارجی و تعیین نرخ مبادله ارزی تشکیل می داد. در تایوان بین سال های ۱۹۴۹-۱۹۵۸ سه نرخ متفاوت مبادله ارزی وجود داشت. هدف اصلی این سیاست چند نرخ عبارت بود از انتقال سود سرشار تجارت خارجی به خزانه دولت، گسترش رشد صنایع تحت مالکیت و مدیریت دولت، تثبیت حداقل سطح زندگی مردم و توزیع نسبی عادلانه درآمدها.

در تایوان در این دوره، دولت نه تنها مالکیت انحصاری بر صنایع تولیدی عمده، مانند انرژی و آب را در اختیار داشت، بلکه دخالت مستقیم دولت در مدیریت فعالیت های اقتصادی به میزانی بود که به هنگام آغاز مرحله "تولید برای صادرات" بیش از ۴۸ درصد کل ارزش تولیدی کشور متعلق به واحدهای تولیدی بود که یا مستقیما تحت مالکیت دولت قرار داشتند و یا با مدیریت کامل دولتی اداره می شدند. تنها پس از اطمینان از پاکرقتن صنایع داخلی و افزایش صادرات بود که دولت نقش فعال خود را در حمایت از بازار داخلی و کنترل تجارت خارجی تخفیف داد.

اظهار نظر منطقی درباره امکان الگو قرار دادن تجربه این دو کشور برای نزدیک به ۱۵۰ کشور عقب نگه داشته شده و در حال توسعه جهان، تنها زمانی ممکن است که بتوان نشان داد این تجربه در کلیت خود، همزمان برای همه کشورهای جهان قابل تکرار است. در حالیکه شرایط عینی خلاف این را ثابت می کنند.

چنانکه نشان داده شد، موفقیت این کشورها در شرایط ویژه جنگ سرد و با کمک های مستقیم مالی و حمایت های همه جانبه سرمایه داری جهانی امکان پذیر شد. در حالیکه بر اساس واقعیت های کنونی، سرمایه داری جهانی نه مایل به اعطای کمک های مشابه به کشورهای عقب مانده و در حال توسعه است و نه قادر به اتخاذ چنین سیاستی.

هدف اصلی نولیبرالیسم اقتصادی، تحمیل سلطه سرمایه بر کار است و از این رو می کوشد که وابستگی کشورها را به مراکز قدرت تشدید نموده، بازارها را توسعه داده و نظارت بر آنها را برقرار کرده و سرانجام ضمن حفظ مناطق نفوذ کنونی، به تقسیم مجدد آنها نیز مبادرت ورزد. هدف سرمایه گذاری خارجی کشورهای امپریالیستی، بنا بر بردن سطح درآمدها در مناطقی است که در حال حاضر فاقد قدرت خرید کالاها و خدمات کشورهای سرمایه داری هستند. به همین دلیل است که این کشورها، با انواع بهانه ها از سرمایه گذاری تولیدی در کشورهای صادرکننده نفت و صادرکنندگان دیگر مواد اولیه خودداری کرده و فعالیت های خود را عمدتا در مناطق با سطح درآمدهای بسیار پایین متمرکز می کنند.

به فرض اینکه هدف استراتژیک سرمایه داری جهانی تغییر کند و کشورهای در حال توسعه هم خود راسا سرمایه اولیه لازم و همه پیش شرط های زیر بنایی ضرور برای تکرار تجربه تایوان و کره جنوبی را فراهم نمایند، برنامه توسعه اقتصادی آنها نهایتا با محدودیت تقاضا در کشورهای پیشرفته سرمایه داری روبرو خواهد شد. برخلاف تبلیغات منتشره در نشریات وابسته به سازمان های چپ ایران (از جمله نگاه کنید به مقاله "هندوستان رقیب بیرها" در نشریه "کار" شماره ۱۴۲) برای آنکه کشوری مانند هندوستان بتواند با در پیش

دو مصاحبه دبیر اجرایی "موتلفه اسلامی" به فاصله یکسال

حزب فقط "موتلفه"!

* دبیر اجرایی موتلفه اسلامی، اگر فقط یک حقیقت را بر زبان آورده باشد، همان است که در باره حزب توده ایران گفته است!

از آسدا الله بادامچیان، دبیر اجرایی حزب "موتلفه اسلامی" دو مصاحبه در دست است. یکی از این دو مصاحبه با مطبوعات داخل کشور انجام شده و دیگری با رادیو بی. بی. سی. اولی به سال ۷۴ و تدارک موتلفه اسلامی برای قبضه کردن مجلس و سپس در دست گرفتن ریاست جمهوری باز می‌گردد و دومی به همین هفته‌های اخیر باز می‌گردد، که انگلستان طرفدار اسلام و اسلام‌گرایان مورد نظر خودش شده است.

بنظر ما، پیش از آنکه ببینیم اپوزیسیون خارج از کشور کدام نسخه را برای مردم سالاری در ایران در دست دارد و مضمون مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های وابسته به این اپوزیسیون چیست، باید دید آنها که قدرت را در اختیار دارند کیستند؟ چه می‌گویند؟ ارتباطشان با امپریالیسم چیست؟ نقطه نظراتشان در برابر و در مقابله با نقطه نظرات کدام جریان‌ات پیرامونی حکومت و جنبش مردم قرار دارد؟ افشای این نقطه نظرات و بسیج مردم برای به عقب راندن و به زیر کشیدن صاحبان این قدرت چگونه میسر است؟ و بالاخره اینکه تکلیف ما با واقعیت موجود چیست؟

سینارها و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایی که این واقعیات را در نظر نداشته باشند، سرانجام به همانجا ختم خواهند، که طی ۱۷ سال گذشته شده است: آمال و آرزوها را اعلام کردن و از جنبش و راه‌های ممکن مبارزه غافل ماندن!

۱- مصاحبه نخست بادامچیان، که خلاصه‌ای از بیوگرافی او نیز در پاورقی همین مطلب آورده شده است، با روزنامه "آخبار" چاپ تهران انجام شده است. زمان این مصاحبه، یعنی ۹ آبان ۷۴، همان زمانی است که موتلفه اسلامی پیروزی خود را در انتخابات مجلس پنجم قطعی دانسته و با صراحت برای "روحانیت مبارز" نیز تکلیف تعیین می‌کند. او در این مصاحبه و در حالیکه خود قوه مقننه کشور را در قبضه دارد و سانسور فیلم و بستن مطبوعات، کمیسیون بررسی تقاضای فعالیت احزاب و... زیر نظر مستقیمش می‌باشد، به دیگران توصیه اسلامی می‌کند، که حزب برای گرفتن قدرت تشکیل دهند و غیر اسلامی عمل نکنند!!

بادامچیان به خبرنگاران روزنامه "آخبار" که برای مصاحبه به دیدارش رفته‌اند، با توجه به نزدیکی این روزنامه به دفتر ریاست جمهوری و این احتمال که این دفتر و وزاری کابینه هاشمی رفسنجانی برای شرکت در انتخابات مجلس پنجم نوعی تشکل را بوجود آورند، و در پاسخ به این سؤال که "جامعه روحانیت مبارز" چرا در حالیکه مثل حزب عمل می‌کند، رسماً جواز فعالیت نمی‌گیرد، می‌گوید:

«... این که می‌گویند چرا روحانیت نمی‌تواند حزب باشد، در کمیسیون احزاب هم این بحث مطرح شد. زمانی وزیر کشور وقت می‌گفت، مثلاً

"جامعه روحانیت مبارز" یک حزب است و باید از کمیسیون احزاب اجازه بگیرد. آیت الله مهدوی کنی می‌گفت، جامعه روحانیت هرگز مثل سایر احزاب، حزب نیست. البته این درست است که به "مجمع روحانیون مبارز" به عنوان یک حزب، کمیسیون مجوز داده است. حالا وقتی در مقابل تعریف از حزب قرار می‌گیریم، باید تامل کنیم».

خبرنگار نمی‌پرسد و بادامچیان نیز نمی‌گوید، که اگر جامعه روحانیت مبارز یک مجمع و تشکل روحانی است که نیاز به مجوز ندارد و هرکار دلش خواست در ایران می‌کند، پس چرا تشکिल دهندگان "مجمع روحانیون" که آنها نیز همگی روحانی و تا لحظه انشعاب نیز عضو همین جامعه روحانیت مبارز بوده‌اند، باید مجوز برای فعالیت می‌گرفتند؟ فرق روحانی با روحانی چیست؟

بادامچیان برای مخدوش کردن مرزهای تفکیک "جامعه روحانیت" و "مجمع روحانیون" می‌گوید: «... اصلاً، در میان روحانیان، نه چپ می‌توان یافت، نه راست»!

باز هم خبرنگار نمی‌پرسد و بادامچیان نیز نمی‌گوید، که اگر اینگونه است که شما می‌گویند، پس دلیل انشعاب آنها از یکدیگر در زمان حیات آیت الله خمینی و با تأیید او چه بود؟ یورش به آنها برای کوتاه ساختن دستشان از سه قوه مقننه و مجریه و قضائیه پس از درگذشت آیت الله خمینی برای چه بود؟ اصلاً دعوا در این میان بر سر چیست؟ چرا باید یک عده روحانی از شما مجوز برای فعالیت بگیرند ولی عده دیگری از روحانیونی که بقول شما چپ و راست هم ندارند، نیازمند این مجوز نیستند؟

بادامچیان در باره فرا حزبی بودن "جامعه روحانیت مبارز" و در واقع در نقش تعیین تکلیف برای این جامعه و در پاسخ به سؤال خبرنگار که بدرستی می‌گوید: «جامعه روحانیت مرام‌نامه هم دارد، در انتخابات هم شرکت می‌کند، در مجلس هم گروه پارلمانی دارد و... یعنی پدیده‌ای مربوط به احزاب را دارد» پاسخ می‌دهد:

«این یک تشکل "مجموعه‌ای" و ارتباطی است، نه یک تشکیلات حزبی که عضو بپذیرد، عضو گزینش کند، حوزه‌های حزبی، هیأت اجرایی و کمیته مرکزی و غیره داشته باشد، البته شورا، اعضا، دبیرکل، روابط و پدیده‌های دیگر دارد!!) و البته در انتخابات شرکت می‌کند، اما فراکسیون پارلمانی ندارد و جالب اینکه حزب نیست، زیرا یک حزب اعضای خود را برای نامزدی در انتخابات معرفی می‌کند، یا حداقل با اشخاص و گروه‌های دیگر بازی سیاسی می‌کند، اما جامعه روحانیت کسانی را معرفی می‌کند که عضو نیستند... حتی جمعیت موتلفه از اعضای خود توقع پیروی دارد، اما جامعه روحانیت این گونه نیست...»

البته جریان انتخابات مجلس پنجم، همسوسی موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز و ارائه لیست مشترک نمایندگی مجلس، در مرحله اول این انتخابات و حتی همین جریان تحمیل کاندیدای ریاست جمهوری از سوی این حزب به روحانیون و روحانیت مبارز همگی خلاف اظهارات سال ۷۴ حاجی آقا بادامچیان از آب درآمده است. ظاهراً دروغگو را مذهب‌یون دشمنان خدا می‌شناسند. براساس این حکم، حداقل نزد مسلمانان دو آتش و طرفداران اسلام ناب محمدی باید تکلیف امتثال بادامچیان‌ها روشن باشد!

بادامچیان در ادامه مصاحبه خود، اشاره به اهداف تشکيل دهندگان احزاب می‌کند و مطالبی را هم بعنوان معلومات جهانی‌اش طرح می‌کند؛ او که خود به دلیل رهبری اجرایی حزب موتلفه اسلامی بر صندلی قوه قضائیه، یعنی یکی از سه رکن اساسی نظام حکومتی تکیه زده است، دیگران را از تشکيل حزب برای رسیدن به قدرت منع کرده و می‌گوید:

«...باید دید که آیا می‌خواهیم تشکیلات ایجاد کنیم، تا قدرت بدست بیاوریم و در آن تشکیلات به جامعه خدمت می‌دهیم؟ برای همین، خدمت ما به قدرت منتهی است. پس برای برخی اصل، قدرت طلبی است، اگر چه درپوشش شعارهای اصولی و تشنگ پنهان باشد... مفهوم علم سیاست از دیدگاه اسلام با دیدگاه غرب و شرق تفاوت دارد. من در کتاب "مبانی روش تحقیق سیاسی" آوردم. همه دانشمندان غربی که در سیاست بحث کرده‌اند، از سقراط گرفته تا ارسطو تا ماکیاوول و دیگران در سیاست فقط بحث قدرت را می‌کنند... احزاب دنیوی دایم با هم جنگ دارند. هرکدام برای سرکار آمدن، مردم را شست و شوی مغزی می‌دهند. یعنی سیاست تا اینجا نزول می‌کند و فریب و حقه‌بازی در این سیاست رواج دارد... در ایران هم نزدیک انتخابات، بعضی تشکیلات نوینیان را می‌بینیم. اینان در حدود انتخابات فعالیت می‌کنند و نام خود را هم از روی ارزش‌ها انتخاب می‌کنند. البته ما می‌فهمیم، اینان که شعار حمایت از مستضعفان، توسعه، زیربنای فلان و فلان می‌دهند، یک هدف دارند و آن قدرت است. می‌خواهند به نمایندگی مجلس برسند...»

به حمایت عملی و علنی از اسلام مورد نظر این کشور در جهان اسلام و «جمهوری اسلامی» ظاهرها پس از شکست در انتخابات مجلس پنجم سران موفتله اسلامی، که به گفته آقای بادمچیان در شمار احزاب دنیوی محسوب نمی شوند و دنبال قدرت هم نیستند، باید رای و حکم قطعی مردم را پذیرفته و از قدرت کناره گرفته و پست و مقامشان را ترک می کردند. اما نه تنها چنین نکرده اند، بلکه از همه قابل توجه تر، رویکردی است که انگلستان به آنها نشان می دهد و وقت رادیوی بی بی سی را برای تبلیغ و بیان نظراتشان در اختیار آنها می گذارد! بدین ترتیب انگلستان نیز رای و نظر مردم را ندیده گرفته و همچنان رهبران موفتله اسلامی را قدر قدرت و صاحب اختیار در جمهوری اسلامی تشخیص داده و برای مصاحبه و اطلاع از برنامه های حکومتی آنان برای آینده به سراغشان می رود!

ببینیم در این مصاحبه که یکسال پس از مصاحبه با روزنامه «آخبار» انجام شده و نتیجه انتخابات شکست موفتله اسلامی را نشان می دهد، بادمچیان بازهم از موضع تعین تکلیف برای مملکت و حتی آینده هاشمی رفسنجانی، چه می گوید: (خبر به نقل از سرویس خبر- داخلی و روزنامه سلام ۳۰ آبان ۷۵ است)

«روحانی بودن شرط اساسی ریاست جمهوری نیست و یک غیر روحانی هم می تواند کشور را اداره کند، ولی با توجه به شرایط فعلی کشور و برای بسیج اعتقادات مردم نیاز است که رئیس جمهور روحانی باشد و ما روحانی بودن رئیس جمهور را موجب بهتر اداره شدن کشور می دانیم.»

بدین ترتیب موفتله اسلامی کاندیدای روحانی خود را برای ریاست جمهوری، یعنی ناطق نوری را به غیر روحانی ترجیح می دهد. حالا باید دید، اگر یک روحانی دیگر، که سید اولاد پیغمبر هم باشد و بدین ترتیب یک درجه نیز مقامش بالاتر از روحانی غیر سید (شیخ) باشد، اما دیدگاه هایش در باره مسائل مختلف اقتصادی، سیاسی، به گونه ای در برابر ناطق نوری و موفتله اسلامی باشد، از نظر موفتله اسلامی دارای همین شرایط هست؟ اگر چنین نشود و موفتله اسلامی جنگ روانی-تبلیغاتی را علیه او در پیش بگیرد، این نشان نمی دهد که موفتله پشت روحانیون وابسته به خود سنگر گرفته و بر مملکت با این شیوه اعمال قدرت می کند؟ اگر چنین شود، و فلان کاندیدای روحانی، در خط موفتله نباشد و نخواهد تابلو آن بشود، اساس این تفکر که روحانی باید ریاست جمهوری باشد، دگرگون نخواهد شد؟ همین شیوه و ترفند، در ارتباط با سیاست حمایت از «ولایت مطلقه فقیه» پیگیری نشده و نمی شود؟

بادمچیان در پاسخ به سوال بی بی سی پیرامون امتناع مهندس میرحسین موسوی از قبول کاندیدایی خود برای انتخابات ریاست جمهوری، می گوید:

«هرکس خودش را صالح می داند، می تواند در انتخابات شرکت کند و هر کس فکر می کند، در موقعیتی است که نمی خواهد در انتخابات شرکت کند، آزاد است که شرکت نکند.»

درباره این امتناع و موقعیتی که میرحسین موسوی در آن قرار گرفته و یا او را در آن موقعیت قرار دادند، و نقش موفتله اسلامی در این ارتباط، گزارش «راه توده» درباره دلائل اعلام انصراف میرحسین موسوی را در همین شماره بخوانید.

درباره آینده هاشمی رفسنجانی نیز، دبیر اجرایی موفتله اسلامی، به خبرنگار بی بی سی می گوید:

«مگر چرچیل که بعد از جنگ جهانی در انتخابات انگلستان رای نیاورد، بی کاره شد؟... آقای هاشمی هر جا که باشند عزیز هستند و به عهد خود است که چه مسئولیتی را به عهد گیرد.»

بدین ترتیب، تکلیف هاشمی رفسنجانی نیز از نظر موفتله اسلامی مشخص است و او باید برود دنبال یک کار دیگر برای خودش!

* اسداله بادمچیان در رشته علوم سیاسی درس می خواند و در رشته معارف اسلامی و سیاست نیز تدریس می کند. او رئیس کمیسیون ماده ۱۰ احزاب، مشاور عالی رئیس قوه قضائیه، رئیس شورای سیاست گذاری خبرگزاری جمهوری اسلامی، عضو هیات نظارت بر مطبوعات، عضو هیات امنای بنیاد فارابی و دبیر اجرایی حزب موفتله اسلامی است. او عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود. در موفتله اسلامی، همراه اصناف به فعالیت پرداخت و برای دورانی نیز عضو سازمان مجاهدین خلق بود، که این باز می گردد به قبل از ۱۳۵۳.

جریان انتخابات مجلس پنجم، طرد موفتله اسلامی و شکست سران و رهبران آن در این انتخابات (از جمله بادمچیان که می خواست به نمایندگی همان مجلسی برسد که در بالا خودش به آن اشاره می کند!) نشان داد، که مصداق واقعی این سخنان بادمچیان جز خود ایشان و دوستان و هم حزبی ها و تشکل های همسو با ایشان نبود. البته آنها برای رسیدن به همان مجلس و همان قدرتی که آنها برای دیگران ناپسند و غیر اسلامی می دانند، نه فقط به انواع شعارها و حقه بازی ها متوسل شدند، بلکه لشکر «انصار حزب الله» و جمله به سینماها و مردم کوچه و بازار را هم سازمان دادند. پس از شکست در مرحله دوم انتخابات نیز راهی قم شدند، تا سیاست بازی و زود بند مورد اشاره خودشان را از این طریق سازمان بدهند، که دادند! بنابراین، بادمچیان و طبعاً دیگر رهبران موفتله اسلامی، که مخالف حضور احزاب در جامعه هستند و آنها را غیراسلامی می دانند، از همان مکتبی پیروی می کنند که آثار مربوط به آنها در دانشگاه های بعد از انقلاب خوانده اند. آثاری که «ماکیاولیسم» را آموزش می دهد!

بادمچیان در این مصاحبه، به نکته ای اشاره می کند، که ما بخشی از آنها که مربوط به حزب توده ایران است، بعنوان یک واقعیت انکار ناپذیر تأیید می کنیم. او می گوید:

«در مورد احزاب ملی گرا که همه در جبهه ملی جمع شدند، در آغاز، این جبهه موفقیت هائی داشت، ولی بعد در اثر جدا شدن از مذهب، آن هم در یک کشور مذهبی مثل ایران، این جبهه هم موقعیت خود را از دست داد. همین جبهه هم بیشتر بر شخصیت ها تکیه داشت، تا مجموعه تشکل حزبی. خود من شاهد بودم که مردم بیشتر دنبال نواب صفوی بودند، تا به دنبال گروه حزب مسلمانان ایران یا فدائیان اسلام. البته همیشه این طور نیست. مثلاً در همان وقایع حزبی سال های نهضت ملی شدن نفت، در حزب توده، کیانوری را کسی نمی شناخت، بلکه حزب را می شناختند. اما در جبهه ملی، دکتر مصدق چهره مشخصی بود. این به وضعیت جغرافیای انسانی و سیاسی یک کشور مربوط است. ما که آن روز و امروز با حزب توده (ایران) مخالف بودیم، درعین حال دیدمان نسبت به حزب توده، به عنوان تشکل بود و نه چهره های حاضر در آن مثل کیانوری، عموتی یا دکتر مرتضی یزدی، این چهره ها خیلی برای ما مطرح نیستند. اما هر وقت از جبهه ملی حرفی بود، بلافاصله یاد دکتر مصدق می افتادیم. وقتی هم شخصیت های این احزاب در موقعیت های غیر رسمی قرار گرفتند، مثل این که دکتر مصدق به احمدآباد تبعید شد، دیگر تخریبی نماند...»

اینکه بادمچیان کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دولت ملی دکتر مصدق را، قرار گرفتن مصدق در موقعیتی دیگر قلمداد می کند و آدرس امریکا و انگلستان را به خوانندگان مصاحبه اش نمی دهد، و یا اینکه وی در سال های نهضت ملی، چقدر در صحنه بوده که خودش را اینگونه معرفی می کند، و یا در آن سال ها کسانی که از حزب توده ایران نام می برد، در کجا قرار داشته و یا نداشته اند، بحث جداگانه است و به راست گویی و صداقت وی که با این نظرات و اطلاعات در ج.ا. استاد دانشگاه نیز می باشد، باز می گردد.

(بادمچیان متولد ۱۳۲۲ است و حتی اگر همان سال کودتای ۲۸ مرداد هم وارد صحنه شده باشد، پسر چهل و ۹-۱۰ ساله بوده است!) آنچه که در اینجا و بعنوان یک واقعیت از دهان کسی که خودش می گوید همیشه مخالف حزب توده ایران بوده بیرون آمده می خواهیم اشاره کنیم. آن حقیقت اینست که حزب توده ایران، از نگاه مردم ایران و حتی مخالفان آن، هرگز در وجود این فرد و یا آن فرد متبلور نبوده است و بهمین دلیل نیز افراد بسیاری از آن کناره گرفته اند، به قربانگاه برده شده اند. بر اثر کھولت سن در گذشته اند و... اما حزب توده ایران بعنوان نیاز زحمتکشان ایران برای تشکل و بعنوان سخنگوی ملی و وطن دوست زحمتکشان ایران پیوسته به حیات خود ادامه داده است. خون رفته از حزب ما پیوسته در رگ های تازه ای جریان یافته است. بادمچیان اگر در تمام این مصاحبه بالا بلند یک سخن منطقی بر زبان آورده باشد، همین اعتراف است: «حزب توده ایران یک تشکل است و ما با تشکل کار داریم» البته نمی گوید که به همین دلیل نیز دشمنی با آن را، علیرغم همه کشتاری که از اعضا و رهبران آن کردیم ادامه می دهیم!

مردم نیز همین نظر را درباره حزب ما دارند و به همین دلیل نیز ریشه حزب ما کندن نیست. شاه امتحان کرد و جمهوری اسلامی هم این امتحان بی نتیجه را تکرار کرد. حزب ما در آرمان ها، سیاست و مشی توده ایش زنده است و همه زحمتکشان ایران عضو و رهبران آن به حساب می آیند.

۲- همانطور که نوشتیم، آقای بادمچیان یک مصاحبه دیگر هم کرده است. این مصاحبه که در حقیقت سنت شکنی در جمهوری اسلامی است، با رادیو بی بی سی و پس از انتخابات مجلس پنجم انجام شده است. یعنی پس از شکست تاریخی موفتله اسلامی در انتخابات دوره پنجم و روی آوری انگلستان

مصاحبه خانم زهرا رهنورد، همسر میرحسین موسوی با

مجله زنان، پیرامون علل انصراف موسوی:

سرمایه دارها و زمینداران

بزرگ، مخالف

"موسوی" هستند!

ماجرای دنباله دار اعلام انصراف میرحسین موسوی از نامزدی ریاست جمهوری، همچنان در ایران و در محافل گوناگون سیاسی مورد بررسی و تحلیل است. در همین محافل برخی اخبار پشت پرده نیز در این ارتباط نقل می شود، که مهمترین آن مربوط است به جوسازی و پرونده سازی جناح راست حکومتی و وابستگان به حزب سرمایه داران بازار ایران "موتلفه اسلامی". برخی از این اخبار را بصورت مستقل، در ادامه همین خلاصه مصاحبه می خوانید!

در تهران شماره ۳۱ مجله زنان نیز همراه با گفتگوی افشاگرانه همسر میرحسین موسوی، خانم "زهرا رهنورد" انتشار یافت. خانم زهرا رهنورد، خود نویسنده و از متفکرین اسلامی است و تا آنجا که گفته می شود بنا بر وصیتنامه مرحوم "علی شریعتی" تدوین و انتشار آثار علی شریعتی به وی واگذار شده است! آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از این مصاحبه نسبتاً مشروح است، که با عنوان "ریاست جمهوری و قضایای ناگفته" در مجله زنان انتشار یافته است:

«... موسوی مایل نبود، ولی درخواست مردم و گروه ها و به خصوص درخواست های مردمی او را کشاند به جایی که بگوید به طور مثبت به این قضیه فکر می کند، ولی نهایتاً پس از ملاقات بعضی از دست اندرکاران با او، این نتیجه حاصل شد که واقعا مصلحت نیست که باشد... من بیشتر تحلیل خودم را می گویم، اما احتمالاً موسوی هم همین تحلیل را داشت و می گفت باید هماهنگی های لازم در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وجود داشته باشد، تا بشود سیاست جدیدی را اعمال کرد... اصطکاک بین الگوی اداره اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی که در شرایط فعلی وجود دارد و الگویی که طبیعتاً مورد نظر موسوی است. او یک الگویی را مورد نظر دارد که امکانات و ابزار لازم برای آن وجود ندارد... مثلاً فرض کنید الان اقتصادی که در جامعه تحت عنوان اقتصاد تعدیل یا سیاست تبدیل مطرح است، مدل مورد نظر موسوی نیست، ضمن اینکه قطعاً مدل هشت سال جنگ را هم نمی خواست پیاده کند.»

خانم رهنورد در پاسخ به خبرنگار مجله زنان، پیرامون شایعات مربوط به پخش عکس های خصوصی و خانوادگی و فشار اقتصادی به پدر موسوی و... گفت:

«پدر موسوی یک بازاری جزء و متدین است که بعضی ها برای فشار روی موسوی ممکن بود به پدرش فشار بیاورند. درباره عکس هم اگر راست باشد، تازه پخش هم نکنند، چه اشکالی دارد؟ خانوادگی است دیگر. ما هیچ وقت عکس های خانوادگی خاصی نداشته ایم. همینجا می گویم هر کاری دلشان می خواهد علیه ما نکنند.»

درباره جناح راست حاکم در جمهوری اسلامی، زهرا رهنورد گفت:

«مسئله موسوی در زمان ۸ سال اداره کشور، سیاستی را اعمال نمی کرد که سرمایه دارها خوشامد بیایند. برای کسانی که می خواهند بازار و اقتصاد را پایه های قدرت سیاسی خودشان قرار بدهند، مسلماً کار نمی کرد و سیاستی نداشت که اینها بهره مند بشوند. اینها هم می دانستند که اگر موسوی دوباره در موضع حکومت قرار بگیرد، باز هم سیاست هایی را به نفع تجار بزرگ و سرمایه دارهای وابسته، که متأسفانه دوباره در کشور ما ظاهر شده اند، اعمال نخواهد کرد. به هر صورت، اگر موسوی روی کار می آمد، اینها منافعتشان تداوم پیدا نمی کرد. در هر حال دوره راست است، با طیف های متنوع آن. البته

نارضایتی مردم از قدرت داشتن طرفداران تراکم سرمایه در بخش خصوصی پارامتری است که به طور طبیعی اینها را کم کم منزوی خواهد کرد...

خانم زهرا رهنورد در پاسخ به سؤال خبرنگار، که پرسید: است چگونه شد که اعلام شد؟ انصراف در عرض سه روز، یعنی از روز پنجشنبه که با گروه های حامی خود ملاقات کردند و نظر منفی ابراز نکرده بود، تا روز شنبه که کناره گرفتند، گفت:

«... در نظر بگیرید که این سه روز به قدمت یک تاریخ سیاسی است.»

همسر میرحسین موسوی درباره انتخابات مجلس پنجم و ترکیب آن گفت:

«در مجلس پنجم یک اتفاق خوبی که افتاد آن بود که نمایندگانی از سرمایه دارها به مجلس نرفتند. اینها نمایندگان مهمی بودند (سران موتلفه اسلامی) و بجای آنها نمایندگانی از کارگران به مجلس رفتند. این را هرکسی متوجه می شود، ولی این نقشی در تصمیم گیری موسوی راجع به اینکه در جریان ریاست جمهوری شرکت بکند یا نه، نداشت.»

زهرا رهنورد درباره خودش و اینکه بعنوان یک زن سیاسی فرهنگی تحت فشار می باشد یا خیر؟ گفت:

«من همیشه به عنوان یک صاحب فکر مزاحم کسانی بوده ام که می خواستند آزادی های مردم را محدود کنند یا عدالت در رفاه بین مردم را از آنها بگیرند. در مضیقه هایی قرار گرفته ام، مثلاً من در یکی از نهادهای مهم تصمیم گیری فرهنگی، تنها عضوی از طرف شورای انقلاب فرهنگی بودم. وزیر یا رئیس مربوطه مرا حذف کرد و یک انجمن حجتیه ای را پیشنهاد کرد...»

جوسازی "بازار" و بازاری ها،

علیه میرحسین موسوی

از قول محافل نزدیک به مجلس شورای اسلامی، در تهران گفته می شود:

میرحسین موسوی، بدنبال ملاقات و گفتگو با مقام رهبری (علی خامنه ای) و با این درک، که وی مخالف تغییر برخی سیاست های اقتصادی در جمهوری اسلامی نیست، و متمایل به برگزاری انتخابات ریاست جمهوری بین چند کاندیدای جدی و اعلام نظر مردم می باشد، به دوستان و همفکرانش اعلام کرده بود، که مسئله تنویر برنامه ها و تغییر سیاست ها را در دست بررسی دارد. همین اظهارات موسوی، رهبران گروه بندی های سیاسی طرفدار نامزد شدن موسوی برای پست ریاست جمهوری را به این نتیجه قطعی رساند که وی در انتخابات شرکت خواهد کرد؛ بدنبال ملاقات موسوی با مقام رهبری و اعلام یقین طرفداران موسوی به شرکت او در انتخابات، جوسازی علیه او در مجلس اسلامی آغاز شد. در جریان همین جوسازی، دست های پنهان در مجلس، تعدادی از عکس های همسر او "زهرا رهنورد" را که مربوط به دوران تحصیل وی در دبیرستان می باشد، و همچنین برخی نامه های رد و بدل شده بین موسوی و خامنه ای (در زمان ریاست جمهوری وی) که حاوی اختلاف نظر این دو در دوران جنگ ۸ ساله بوده، تکثیر کرده و روی میز نمایندگان مجلس گذاشتند!

با آنکه نمی توان گفت، این جوسازی ها نقش نهائی در اعلام انصراف میرحسین موسوی داشته، اما در عین حال نمی توان گفت که بی تاثیر نیز بوده است؛ زیرا این عمل سرآغاز جنجال های بیشتر از سوی جناح راست بوده که "ناطق نوری" را به هر ترتیب می خواهد بر کرسی ریاست جمهوری بنشاند!

گفته می شود، موسوی پس از اعلام انصراف، برای چند روز و بدون اطلاع به دیگران، راهی شهرهای شمالی ایران شد. همچنین از ملاقات دومی در تهران صحبت است که بین موسوی و مقام رهبری، پس از اعلام انصراف و بازگشت موسوی از سفر به شمال صورت گرفته است. پس از پایان این ملاقات، که گفته می شود چند ساعت به درازا کشیده است، موسوی و همچنین حجت الاسلام خاتمی، با حکم مقام رهبری، به عضویت شورای انقلاب فرهنگی در آمدند.

نشانه های یورش به راست!

تغییر ترکیب شورای انقلاب فرهنگی، برخلاف تعبیر و تفسیرهایی که کیهان لندن و رادیو اسرائیل از آن ارائه داده و عضویت آیت الله جنتی را

دمکراسی در پاکستان از سازش با بقایای حکومت اسلامی ضیاء الحق پرهیز کند.

خبرگزاری فرانسه همچنین گزارش داد که "قاضی حسین احمد"، رهبر حزب جماعت اسلامی پاکستان در یک سخنرانی در اسلام آباد از رئیس جمهور این کشور خواست تا از دستیابی مجدد رهبران احزاب مسلم لیگ (نوازشریف) و حزب مردم (بی نظیر بوتو) به قدرت جلوگیری کند!

ارتجاع مذهبی پاکستان بسرعت فعال شده است!

در پاکستان بدنبال برکناری خانم بی نظیر بوتو از نخست وزیری، سلسله تبلیغاتی از سوی احزاب و گروه‌های مذهبی-سیاسی علیه وی سازمان یافته است. این تبلیغات، که از سوی دولت جدید نیز با تأیید و تقویت همراه است، هر چه بیشتر به مطرح شدن رهبران مذهبی پاکستان می انجامد. تقویت گرایش‌های مذهبی در جامعه پاکستان، این گمان‌های اولیه را که برکناری بی نظیر بوتو با هدف مذهبی کردن حکومت در پاکستان انجام شد، تقویت می کند. حمایت ارتش پاکستان از جهت گیری‌های نوین مذهبی در این کشور، نکته ایست که در هرگونه ارزیابی از روند حوادث در منطقه باید بدان توجه داشت.

در هفته های اخیر، محافل مذهبی با پخش برنامه های ورزشی بانوان از تلویزیون پاکستان به مخالفت برخاسته و آنرا خلاف مواضع شرع اعلام داشتند. یکی از روحانیون اهل سنت پاکستان، بنام "بخاری" در این ارتباط گفت: همه علمای اسلامی در پاکستان دولت و نخست وزیر پیشین را مسئول رعایت نشدن ضوابط شرعی در این مسابقات و پخش آن از تلویزیون می دانند! یکی دیگر از روحانیون پاکستان بنام "قاری محمد امین" درباره پخش برنامه های تلویزیونی ورزش بانوان و نقش خانم بی نظیر بوتو در آن گفت: «بنام ورزش بانوان اسلامی، بدن برهنه زنان مسلمان را به نمایش گذاشتند.» از میان علما نهضت جعفری پاکستان نیز، یکی از روحانیون گفت: «اسلام به بهانه ورزش اجازه فساد نمی دهد و دولت پیشین در پاکستان به نام آزادی زنان دست به فساد فرهنگی زده بود. چرا باید تعدادی مرد در امور اجرایی ورزش بانوان به کار گرفته شوند؟»

احزاب اسلامی در هندوستان، وارد صحنه سیاسی شدند!

بدنبال برگزاری مسابقه انتخاب ملکه زیبایی در هندوستان، یک سلسله تظاهرات خشونت آمیز در ایالات مسلمان نشین این کشور برپا شد. در حالیکه این نوع مسابقات، معمولاً بدون واکنش های تند اجتماعی برگزار می شود، این بار احزاب و گروه های اسلامی هندوستان، مردم را به اعتراض نسبت به این مسابقه فرا خواندند. این فراخوانی با استقبال خانواده ها و بویژه زنان مسلمان روبرو شد و به مدت چند روز ادامه یافت. درگیری های خشونت آمیز پلیس ضد شورش با تظاهرکنندگان، برای چند روز پیاپی در صدر اخبار منطقه قرار گرفت.

در تهران، همزمان با فراخوانی احزاب مذهبی و مسلمان هندوستان از مردم برای اعتراض به این مسابقه، روحانیون حکومتی در ناز جمعه و سخنرانی های خود، مسلمانان هندوستان را به اعتراض فراخواندند. این تظاهرات در ایالت کشمیر هندوستان ابعاد وسیعی به خود گرفت.

بدنبال این رویدادها، تعدادی از رهبران احزاب "کنگره" و "جاناتان"، تحت پوشش دفاع از سنت های اسلامی، فرصت را مناسب تشخیص داده و دست به تشکیل گروه بندی های سیاسی-مذهبی زدند. این گروه بندی ها با تشکیل احزاب جدید خود را آماده شرکت در انتخابات آینده پارلمان کردند. روزنامه "ایشین ایج" چاپ دهلی نوشت، که این دو رهبر از دو حزب روحانی-سیاسی هستند و احزاب خود را متهم به سیاست های ضد اسلامی کرده اند!

در آن دلیل تسلط انصار حزب الله بر این شورا قلمداد کرده اند، در تهران این اقدام نوعی واقع بینی از جانب حکومت ارزیابی شده است. تغییر ترکیب شورای انقلاب فرهنگی، راه یافتن دکتر محمد خاتمی و میرحسین موسوی به آن و بویژه حذف مهندس میرسلیم (وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و عضو رهبری موقتله اسلامی) از این شورا همگی ارزیابی های داخل کشور را تأیید می کند. همین ارزیابی ها حاکیست، که این انتصاب آغاز ورود مجدد و گام به گام این دو به صحنه سیاسی حکومت، در جمهوری اسلامی است!

اطلاعیه افشاگرانه!

در ادامه همین رویدادها، که در تهران آنرا مقدمات پورش به راست ارزیابی کرده اند، کیهان هوانی به تاریخ ۲۴ آذر (۱۴ دسامبر) سابق مدیرعامل سازمان مراکز ایرانگردی و جهانگردی در زمان سلطنت و عملکردهای وی را از زمان پیروزی انقلاب افشاء کرد. کیهان هوانی نوشت که این فرد، که "علی بشیری بد" نام دارد در سال ۱۳۷۳ با حکم مهندس مصطفی میرسلیم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی- به این سمت منصوب شد، اما خبر این انتصاب به مطبوعات داده نشد! کیهان هوانی نوشت که مدیرعامل مورد بحث، طی دو سال اخیر از هرگونه ارتباط با رسانه های خبری پرهیز کرده و از ظاهر شدن در برابر دوربین های عکاسی و فیلمبرداری نیز از بیم شناسائی شدن خودداری می کرده است. علی بشیری بد، فرزند مختار علی بابائی، مباشر سرلشکر باتمانقلیچ (رئیس ستاد ارتش شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد) است. علی بشیری بد نیز نام خانوادگی اش قبلاً "علی بابائی" بوده، اما در سال ۱۳۵۲ آنرا تغییر داده است. پس از این تغییر نام خانوادگی، وی به دستور ساواک به خارج رفته و در کشور اطیش توانست به کنفدراسیون دانشجویی راه یافته و در نقش عامل ایجاد انحراف در این کنفدراسیون دانشجویی عمل کند. او بعد از پیروزی انقلاب، برای مدتی مدیرعامل دخانیات بوده است. کیهان هوانی نوشت، علیرغم توصیه ها و تذکرات چند باره به مهندس میرسلیم برای رسیدگی به پرونده "بشیری بد" وی هر بار با عصبانیت این درخواست را رد کرده و آنها را ناشی از سوءظن اعلام داشته است!

مصاحبه بی نظیر بوتو با نشریه "الحیات"

می خواهند حکومت اسلامی در پاکستان بر سر کار آورند!

بی نظیر بوتو، نخست وزیر برکنار شده پاکستان، طی مصاحبه ای با روزنامه "الحیات" چاپ لندن، بخشی از حقایق مربوط به کودتای اسلامی در پاکستان را فاش ساخت. او گفت:

«... رقبای من با علم کردن "عمران خان" قهرمان سابق کریکت، بعنوان یک رهبر ساختگی، قصد دارند تا یک رژیم اسلامی در پاکستان برقرار کنند.»

خبرگزاری فرانسه گزارش این مصاحبه را اینگونه ادامه می دهد:

«رقبای من با رژیم سابق "محمد ضیاء الحق" ارتباط دارند و تلاش می کنند تا به تدریج یک حکومت اسلامی بر سر کار آورند. جماعت اسلامی و احزاب انفرادی دیگر هم در این طرح دست دارند. با آنکه ارتش مستقیماً در این امر دخالتی ندارد، اما اسلام گرایان در احزاب سیاسی و سازمان های امنیتی دارای نفوذ هستند. احزاب جماعت اسلامی، سپاه صحابه، عمران خان، حرکت الانصار و ژنرال "حمید گل" بقایای حکومت نظامی ضیاء الحق هستند و برای برانداختن دمکراسی در پاکستان فعال هستند.»

(ژنرال حمیدگل، از جمله نظامیانی است که به اتهام توطئه کودتای اسلامی در سال گذشته بازداشت شدند و محکوم آنها در دادگاه با اعتراض احزاب اسلامی پاکستان روبرو شد)

بی نظیر بوتو در مصاحبه خود از "نواز شریف"، نخست وزیر اسبق پاکستان که دولتش گرایش های اسلامی داشت، خواست تا برای دفاع از

مقاومت زحمتکشان اروپا در برابر یورش سرمایه داری

شد. بدنبال این اعتصابات و تظاهرات این طرح فعلا معوق اعلام شده است. اعتصاب و اعتراض روزنامه نگاران علیه لغو تخفیف مالیاتی این گروه نیز موجب شد که دولت این طرح را به تعویق اندازد. هم اکنون در برخی از شهرهای فرانسه رانندگان اتوبوسرانی داخل شهری برای کاهش ساعات کار و بازتقسیم در سن ۵۵ سالگی در اعتصاب به سر می برند. روز ۲۲ دسامبر نیز تظاهرات بزرگی با شرکت ده هزار نفر از کارکنان بخش فرهنگی، موسیقی، تئاتر کشور صورت گرفت که بسیاری از شخصیت های برجسته هنری فرانسه در آن حضور داشتند. این تظاهرات در اعتراض به برنامه کارفرمایان برای کاهش پرداخت های بیکاری کارکنان این رشته بود که موجب شد این برنامه نیز لغو شود.

اعتصابات در یونان

آتن و بسیاری از شهرهای بزرگ یونان از اوایل آذرماه امسال، بر اثر یک سلسله اعتصابات عمومی فلج شد. هدف از این اعتصابات مخالفت با سیاست ریاضت اقتصادی است که دولت یونان براساس برنامه های پیمان ماستریخ و سیاست های نئولیبرالی می خواهد در پیش بگیرد. روز ۸ آذر دولت سوسیالیست "کوستاس سیمتیس" طرح بودجه سال ۱۹۹۷ را به پارلمان عرضه کرد که از هفته ها قبل مورد انتقاد شدید سندیکاها و اپوزیسیون قرار داشت. در مخالفت با ارائه این طرح بود که به دعوت دو سازمان بزرگ سندیکائی یونان، یعنی کنفدراسیون عمومی کارگران یونان (با ۶۰۰ هزار عضو) و فدراسیون کارمندان (با ۲۰۰ هزار عضو) ۹ کارمندان و کارگران یونانی دست از کار کشیدند. روز ۷ آذر نیز تظاهرات بزرگی در برابر پارلمان، در مرکز شهر آتن برگزار شد. در شهر آتن و دیگر شهرهای کشور، حمل و نقل دریائی نیز فلج شد و سندیکاها دریاوردی به اعتصاب پیوستند.

از روز ۸ آذر کشاورزان نیز جاده های کشور را اشغال کرده و مانع رفت و آمد وسائط نقلیه شدند. آنها خواهان رسیدگی به خواسته های خود و از جمله مسئله بدهی های کشاورزی می باشند. این اعتصاب هم چنان تا روز ۲۲ آذر ادامه دارد و تهدیدات مکرر نخست وزیر یونان علیه کشاورزان بی تاثیر بوده است.

نخست وزیر یونان که چند ماهی بیشتر ازانتخاب وی نمی گذرد، در هفته های اخیر بارها اعلام کرده بود که لازم است دولت یونان به اتحادیه اروپائی بپیوندد که مفهوم آن در واقع ضرورت اجرای یک سلسله اقدامات ضد کارگری و علیه زحمتکشان است.

کاهش کسر بودجه از ۹٫۷ در صد به ۴٫۲ درصد در سال آینده به معنای فشار سنگین تر بر زحمتکشان و بودجه تامین اجتماعی است که در یونان اساسا ناچیز است. ضمن آنکه در طرح بودجه یک برنامه وسیع خصوصی سازی پیش بینی شده است که اجرای آن به نظر سندیکاها به ثروتمندتر شدن بزرگترین ثروتمندان یونان و فقر بیشتر اکثریت مردم منجر خواهد شد.

اعتصابات کنونی در یونان نشانه هایی است که مردم و زحمتکشان این کشور مانند دیگر کشورها، حاضر به پذیرش برنامه های نئولیبرالی که هدف آن حفظ منافع کلان سرمایه داران به قیمت فقر و بیکاری عمومی است، نیستند!

اعتصاب و تظاهرات در ایتالیا

ایتالیا نیز در ماه اخیر با یک سلسله اعتصابات و تظاهرات وسیع روبرو بود. نخست در بخش صنایع فلزی کارگران این بخش با شعار مبار برای همه، نان برای همه" در خیابان های رم تظاهرات بزرگی را برگزار کردند. بدنبال این تظاهرات دولت برای جلوگیری از گسترش مبارزان کارگری، تلاش کرد تا توافقی میان کارفرماها و سندیکاها بدست آید، اما علیرغم اعلامیه های رسمی هیچ حرکت جدی در جهت اجرای خواسته های کارگری به عمل نیامد. به همین دلیل مجددا اعتصابات و اعتراضات کارگری اوج گرفت. روز ۱۱ دسامبر کارگران کارخانه فیات شهر "تورین" در مقابل این کارخانه به تظاهرات پرداختند و روز جمعه ۱۳ دسامبر تظاهرات و اعتصاب عمومی سراسر ایتالیا را فرا گرفت. ضمن اینکه کارگران و کارکنان دیگر بخش ها از جمله راه آهن و حمل و نقل عمومی نیز برای خواست های خود و هم چنین حمایت از کارکنان صنایع فلزی به اعتصاب پیوستند. هدف کارگران تجدید نظر در قراردادهای دسته جمعی کار و افزایش دستمزدها است. وزیر کار ایتالیا به منظور جلوگیری از گسترش مقاومت ها اعلام کرد، که روز ۲۱ دسامبر یک سلسله پیشنهادات را در جهت برآورده شدن خواست های کارگران ارائه خواهد داد.

پول واحد، اروپای واحد و غارت واحد، که استراتژی اولیگارش مالی جهان، تحت عنوان "تئورالیزم اقتصادی" در قاره اروپاست، اکنون می رود تا به همبستگی واحد، مقاومت واحد و زحمتکشان متحد ختم شود. یورش به دستاوردهای اجتماعی زحمتکشان و مزدبگیران و حقوق بران کشورهای سرمایه داری غرب، که از فرای ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم ادامه دارد، با مقاومت های مردمی روبرو شده است. این مقاومت، که پیوند آن با کشورهای عقب نگه داشته شده جهان می تواند منشاء تحولات بسیار جدی در سراسر جهان و علیه امپریالیسم جهانی شود، اگر از نگاه برخی نیروهای چپ این تحولات پنهان مانده است، از نگاه سازمان دهندگان پیمان "ناتو" پنهان نمانده است. برای آگاهی بیشتر پیرامون نگرانی های امپریالیسم از رشد مقاومت ها و تبدیل آنها به جنبش های انقلابی در قلب اروپای سرمایه داری، گزارش مربوط به اجلاس "شورای همکاری و امنیت اروپا" را که در همین شماره راه توده چاپ شده بخوانید!

موج گسترده اعتصابات در اسپانیا

با اعلام ثابت ماندن دستمزدها در سال ۱۹۹۷ در اسپانیا، بیش از دو میلیون کارمند اسپانیائی دست از کار کشیدند. دولت اسپانیا تحت پوشش ضرورت رعایت مفاد پیمان وحدت پولی اروپا و کاهش کسر بودجه از ۴٫۴ درصد به ۲٫۲ درصد یک سلسله اقدامات ضد اجتماعی را تدارک دیده است. این در حالی است که اسپانیا با ۲۲ درصد جمعیت بیکار از این نظر در صدر کشورهای اروپائی قرار دارد. از جمله گروه های اجتماعی که برنامه های دولت وضعیت آنها را سخت تر خواهد ساخت عبارتند از کارمندان بخش دولتی و دستگاه های اداری مرکزی و منطقه ای، بخش بهداشت، آموزش، پرورش، دادگستری، فرودگاه ها، تلویزیون، پست و حتی آموزگاران بخش خصوصی. از نزدیک به سه ماه پیش "ژولیو آنگیتا" هماهنگ کننده چپ متحد اسپانیا و دبیرکل حزب کمونیست این کشور، اقدامات دولت را خلاف قانون اساسی اسپانیا خوانده که در آن حق کار، مسکن، بهداشت و غیره برای همه مردم به رسمیت شناخته شده است. این اندیشه اکنون در بخش هرچه وسیعتری از مردم گسترش یافته است.

"ماربو راجوی"، وزیر مالیه اسپانیا، با مشاهده گسترش نارضایتی ها پیشنهاد کرده است که برای سال آینده، افزایش دستمزدی معادل با نرخ تورم پیش بینی شود، در حالیکه سندیکاها کارکنان خواهان مذاکره عمومی درباره مجموعه مطالبات کارکنان می باشند و به این واقفیت اشاره می کنند که قدرت خرید این گروه از طرف ۶ سال اخیر حدود ۱۱ درصد کاهش پیدا کرده است. آمارها اکنون از کاهش شدید مقبولیت عمومی دولت دست راستی "ماربو آرنار" حکایت دارند. مسئله موضع دولت این کشور در قبال کوبا که به موضع امریکا نزدیک شده است نیز از جمله مواردی است که در میان مردم با انتقاد شدید مواجه است. به همین دلیل است که این پیشنهاد که بخشی از دستمزد کارگران برای کمک انسانی به کوبا جمع آوری شود، با استقبال روبرو شده است.

گسترش اعتصابات در فرانسه

فرانسه طی دهه گذشته علاوه بر اعتصاب بزرگ کامیون رانان، شاهد یک سلسله اعتصابات گسترده دیگر نیز بوده است. پس از اعتصاب و تظاهرات بزرگ رانندگان آمبولانس، اعتصاب رانندگان کامیون، که بخشی از کشور را فلج ساخت، موج اعتصابات و تظاهرات در کارخانه های "تاسون" که دولت قصد خصوصی سازی و واگذاری آن را به کمپانی کره ای "دمید" دارد شروع

"طالبان" ایران را باید شناخت و افشاء کرد!

آیت الله حائری شیرازی، امام جمعه شیراز است. با دخالت مستقیم او، در نتیجه انتخابات مجلس پنجم این شهر انواع تقلب‌ها انجام شد و از جمله خانم "کدیور" که همگان او را نماینده منتخب مردم شیراز می‌شناسند، به مجلس راه نیافت. آیت الله حائری شیرازی از جمله حامیان انتخاب "ناطق نوری"، رئیس کنونی مجلس اسلامی به ریاست جمهوری است. روابط وی با حزب "موتلفه اسلامی" باز می‌گردد به نقش و ارتباط او با "حجتیه" که در زیر به آن اشاره می‌کنیم.

حائری شیرازی اخیراً با روزنامه "ایران" مصاحبه کرده و نظرات خود را، که بارها نیز در نماز جمعه اعلام داشته، به شکلی صریح‌تر بیان داشته است. این نظرات که مطابقت انکار ناپذیر با اعمال "طالبان" در افغانستان دارد، از جمله عبارتند از:

- در فروشگاه‌های مربوط به لباس زیر زنان، هیچ مردی نباید کار کند!
- نگاه کردن ورزشکاران زن در تلویزیون حرام است و زنان نباید این ورزشکاران را که لباس ورزشی به تن دارند نگاه کنند!
- مخلوط بودن دختر و پسر در دانشگاه‌ها فساد می‌آورد و برای زن‌ها باید دانشگاه‌های جداگانه درست کرد!
- اختلاط زنان و مردان در پارک و یا هر جای دیگری خطاست و به همین جهت نیز در حرم امام رضا که جایی از آن مقدس‌تر نداریم، درهای جداگانه برای مردان و زنان و خانواده‌ها قرار داده‌اند. اگر این درها نباشد و دیواری هم که زن‌ها و مردها را در حرم از یکدیگر جدا می‌کند بردارند، در نتیجه مردها وزن‌ها در همان جایی که برای پاک کردن گناه می‌روند یعنی در کنار ضریح مرتکب گناه می‌شوند!
- بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها را باید زنانه، مردانه کرد، تا بسیاری از فسادها کم شود!

این خام خیالی است، اگر تصور شود، امثال آیت الله حائری این نظرات را برای پر کردن صفحات روزنامه‌ها بر زبان می‌رانند و یا در نمازهای جمعه مکرر در مکرر تکرار می‌کنند. آنها منتظر حاکمیت مطلق‌اند، تا همه این نظرات را در جامعه پیاده کنند. این نظرات نیز مربوط به امروز و دیروز نیست، آنها از ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ همین نظرات را داشتند، اما از آنجا که انقلاب مسیر دیگری را طالب بود و اهداف دیگری را دنبال می‌کرد، آنها قادر به تحقق اهداف خود نشدند. نسیم موافقی که از انگلستان می‌وزد و می‌وه خونی که در افغانستان و زیر سلطه "طالبان" به بار نشسته است، آنها را مصمم‌تر از گذشته کرده است. این آیت الله‌ها، که درغیاب روحانیونی نظیر آیت الله طالقانی و دیگرانی که در جمهوری اسلامی قربانی انواع توطئه‌های داخلی و خارجی ساز جمله توسط روحانیونی از نوع حائری شیرازی- شدند، تا آن لحظه از "ولایت فقیه" و مقام رهبری کنونی در جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند، که راه آنها را برای رسیدن به اهدافشان هموار کند؛ درغیر اینصورت دست حمایت خود را از پشت وی خواهند برداشت!

حائری شیرازی کیست؟

کسانی که ماه‌های پر حادثه ابتدای پیروزی انقلاب را در خانه آیت الله خمینی و از نزدیک شاهد بوده‌اند، با دقت کامل نقل می‌کنند: «آیت الله حائری شیرازی در ابتدای پیروزی انقلاب و در شرایطی که آیت الله خمینی حاضر نبود سران و وابستگان حجتیه را بپذیرد و با آنها ملاقات کند، مگر آنکه رسماً توبه کنند، به دیدار وی رفت. او در این دیدار از قول رهبران حجتیه به آیت الله خمینی گفت، که یگانه سازمان و تشکیلات مذهبی که اکنون در سراسر ایران وجود دارد، "انجمن ضد بهائیت" (حجتیه) است. رهبران حجتیه حاضرند تمام این تشکیلات را در اختیار جمهوری اسلامی و شخص آیت الله خمینی بگذارند، تا به کمک آن بتوان مملکت‌داری کرد! آیت الله خمینی این پیشنهاد را صریحاً رد کرد و بر نظر خود مبنی بر ضرورت توبه علنی سران حجتیه و متلاشی شدن این تشکیلات تاکید کرد!»

آنها این توصیه و خواست آیت الله خمینی را هرگز عملی نکردند و بجای آن به فعالیت زیرزمینی پرداختند و تشکیلات مخفی بوجود آوردند. برخی از چهره‌های شناخته شده حجتیه، نظیر علی اکبر پرورش و ... نیز که با کناره‌گیری ظاهری از حجتیه به تشکیلات دولتی راه یافته بودند، بنابر نشانه‌هایی که از ادامه همکاری آن‌ها با حجتیه وجود داشت و بنا بر دستور آیت الله خمینی از مقامات دولتی کنار گذاشته شدند. این عده که اکثریت رهبری حزب جمهوری اسلامی را نیز در اختیار داشتند، سرانجام با انحلال این حزب به تقویت رهبری حزب "موتلفه اسلامی" پرداختند و از این گروه‌بندی سیاسی، یک حزب سراسری ساختند.

این سازماندهی سراسری، در تمام طول سال‌های جنگ و پس از جنگ تا آستانه انتخابات مجلس پنجم که بسیاری از حقایق پشت پرده علنی شد با استفاده از غفلت نیروهای مترقی برای افشاگری و بهره‌گیری از انواع حادثه آفرینی‌های سرگرم کننده و گمراه کننده، نظیر ماجرای ویدئو، آنتن ماهواره، حجاب زنان، جوارب نایلون زنانه، موسیقی رب و ... انواع دیگری از این نوع مسائل توانستند مهم‌ترین ارکان حکومتی را در اختیار بگیرند، انصار حزب آیت الله (گارد ویژه موتلفه اسلامی) را سازمان بدهند، در بسیج نفوذ کنند، فرماندهان سپاه پاسداران و بسیج را با تاسیس شرکت‌های تجاری و سهام کردن آنها در غارت کشور در اختیار خود بگیرند، بسیاری از تصفیه‌های خونین، ترورهای داخلی، سریه نیست شدن نیروهای مذهبی انقلابی، کشتارهای همگانی در زندان‌های جمهوری اسلامی، جنجال آفرینی پیرامون شخصیت‌های متفکر مذهبی و ملی و خانه نشین ساختن آنها و ... همه و همه تنها گوشه‌ای از تلاش این جریان برای قبضه کامل قدرت در جمهوری اسلامی بوده است، که همچنان نیز ادامه دارد.

همین آیت الله‌ها، که درغیاب بسیاری از آیت الله‌های نزدیک به تفکر آیت الله خمینی که در جمهوری اسلامی ترور شدند، اکنون به اهرم‌های قدرت مذهبی و حکومتی تبدیل شده‌اند، در صورت قبضه کامل قدرت توسط حجتیه و موتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی، مقاماتی مهم‌تر از امام جمعه شیراز را برعهده خواهند گرفت.

عاملین قتل عام زندانیان در وزارت ارشاد اسلامی!

در تهران، اخیراً اطلاعیه کوتاهی در باره حضور شکنجه‌گران زندان‌های جمهوری اسلامی در ارگان‌های فرهنگی و هنری و اشغال پست‌های کلیدی در این ارگان‌ها منتشر شده است. در این اطلاعیه، که برای مجامع مختلف داخلی و خارج ارسال شده قید شده است:

«...عباس فاطمی، قائم مقام معاون امور سینمایی وزارت ارشاد (سرپرستی و هدایت این ارگان برعهده حبیب الله عسکراولادی، دبیرکل موتلفه اسلامی است)، از جمله افراد فعال و اصلی در جریان اعدام‌های دسته جمعی (قتل عام زندانیان) است. همچنین معاون امور سینمایی جمهوری اسلامی، بنام "عزت الله ضرغامی"، رئیس امنیت غرب کشور و از جمله عاملین کشتارها در این قسمت از ایران است. ضرغامی، عضو شورای نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری شده است!

گروه شکنجه‌گران و بازجوهای زندان‌های جمهوری اسلامی، که اغلب وابسته به موتلفه اسلامی و حجتیه می‌باشند، اکنون و بنا بر سیاست مهندس مصطفی میرسلیم، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و از رهبران موتلفه اسلامی، تمامی بخش‌های حساس وزارتخانه مذکور را تصرف کرده‌اند و از این طریق پرورش به فرهنگ و هنر ایران را سازمان داده‌اند. در وزارت ارشاد اسلامی، نام این گروه را (با اشاره به حکومت افغانستان) "طالبان" ارشاد گذاشته‌اند. از جمله دستورات اخیر در وزارت ارشاد، ضرورت ریش گذاشتن مردان است!»

"راه توده" تاکنون چند بار پیشنهاد کرده است، یک هیات حقوقی برای جمع‌آوری مدارک مربوط به قتل عام زندانیان سیاسی و شناسایی عاملین اجرایی آن که در جمهوری اسلامی مصدر امور شناخته شده‌اند، تشکیل شود. این هیات که "راه توده" حاضر به هرگونه همکاری با آنست، می‌تواند پیگیری حقوقی قتل عام مذکور را تا سطح مجامع حقوقی بین‌المللی دنبال کند!

صدها هزار نفر در مسکو و دیگر شهرهای روسیه، سالگرد اکتبر را برگزار کردند!

آرمان های "اکتبر" میراث انقلابی بشریت است!

گذشته گاه حساس ترین و بالاترین مقامات رهبری حزبی را در اختیار داشتند، باید به عنوان یک فاجعه مورد توجه و ارزیابی قرار گرفته و تمام درس های لازم با صراحت و بدون پرده پوشی از آن گرفته شود. مجموعه این اوضاع عمیقاً و برای دوران طولانی بر سرنوشت جامعه شوروی اثر گذاشت. اما در عین حال جامعه شوروی در همین دوران به گونه ای قابل ملاحظه توسعه یافت و به مقام یکی از نخستین قدرت های جهانی ارتقاء یافت و سهمی تعیین کننده در نابودی نازیسم و فاشیسم برعهده گرفت. در همین دوران اکثریت عظیم مردم هر چند کما بیش از تصمیم گیری ها بنور بودند، اما واقعیت اینست که از حکومت پشتیبانی می کردند.

*** همانگونه که اثرات انقلاب ۵۷ در استقرار یک حکومت مذهبی خلاصه نمی شود، انقلاب اکتبر نیز از فرجام کنونی آن نباید ارزیابی شود!**

در عرصه جهانی برخلاف امینواری های نخستین، انقلاب نتوانست در دیگر کشورها پیروز شود و انقلاب اکتبر در برابر امپریالیسم جهانی تنها ماند. اما در مقابل انقلاب روسیه شور و هیجانی عمیق را در مردم همه کشورها و در درون جنبش انقلابی و سوسیالیستی بین المللی برانگیخت و روند شکل گیری احزاب کمونیست و کارگری را در همه کشورها تسریع کرد. انقلاب اکتبر در ایران نیز تاثیر عظیم برجای گذاشت. در آن ایام کشور ما در وضع فوق العاده نا بسامانی قرار داشت. سرکوب انقلاب مشروطیت، اشغال اراضی کشور از جانب امپریالیست ها در جنگ جهانی اول، حاکمیت مناسبات ارباب - رعیتی خود کامگی مقامات محلی حکومت شاه، بسی حقوقی توده های زحمتکش و وضع بی نهایت طاقت فرسای زندگی زحمتکشان، مردم را به جان آورده بود. پیروزی انقلاب اکتبر و تاسیس دولت سوسیالیستی شرایط مساعدی جهت اعتلاي جنبش رهایی بخش ملی و ضد امپریالیستی در ایران فراهم آورد. در این شرایط بود که در ژوئن ۱۹۲۰ در جریان برگزاری کنگره حزب "عدالت" که خود بر زمینه سازمان های سوسیال دمکرات ایران (اجتماعیون - عامیون) بوجود آمده بود، حزب کمونیست ایران پایه گذاری شد. در دیگر کشورها نیز وضع بر همین منوال بود و در همه جا تحت تاثیر مستقیم انقلاب اکتبر، جنبش های سوسیالیستی و کارگری موجود به شکل احزاب کمونیست سازمان یافتند. احزاب کمونیست و کارگری در تمام دوران حیات خود قاطعانه از نخستین دولت سوسیالیستی جهانی دفاع کردند و بدرستی بر نقش و اهمیت آن در مبارزه علیه امپریالیسم و دفاع از دستاوردهای جنبش کارگری و زحمتکشان تاکید نمود. با اینحال، پیروی احزاب کمونیست از حزب کمونیست اتحاد شوروی و اعتماد نامحدودی که این احزاب نسبت به آزمودگی و کارایی رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی داشتند (که تجربه نادرستی آن را نشان داد) در تاریخ جنبش کارگری به عنوان یک عامل منفی عمل کرد.

اما طرف نظر از همه اینها، مهم اینست بدانیم که مردم روسیه اکنون در باره انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ چه می اندیشند. نظر سنجی های اخیر نشان می دهند که در روسیه افکار عمومی همچنان انقلاب را سر آغاز تاریخ نوین کشور ارزیابی می کنند و اکثریت وسیع مردم روسیه خواهان آن هستند که سالگرد انقلاب به عنوان جشن ملی باقی بماند. این امر "بورس یلتسین" را وادار کرد که در ۷ نوامبر (سالگرد انقلاب) فرمانی را امضاء کند که به موجب آن، این روز به عنوان "روز تفاهم آشتی" اعلام شده است و این شکست تازه ای برای یلتسین و دارو دسته وی محسوب می شود. آری! آرمان همبستگی و عدالت اجتماعی که انقلاب اکتبر با خود به روسیه آورد، اکنون نیز در میان مردم این کشور با قوت خود باقی است و در مقابل سرمایه داری لجام گسیخته و فانیای قرار گرفته است.

برای مردم روسیه و دیگر جمهوری های شوروی سابق، سرمایه داری از روزی که مستقر شده است، نه محبوب تر که روز به روز تحمل ناپذیرتر می شود. این وضع جنبش چپ و مترقی روسیه را وادار می دارد تا هر چه سریعتر درس های گذشته را بررسی کرده و راه آینده را بگشایند.

تاریخ سوسیالیسم و جنبش انقلابی با اکتبر ۱۹۱۷ آغاز نشده است که در سال ۱۹۹۱ خاتمه یابد. این بزرگترین درس انقلاب اکتبر در هفتاد و نهمین سالگرد آن می باشد.

روز ۷ نوامبر، در مسکو و بسیاری از شهرهای دیگر، صدها هزار تظاهرکننده برای بزرگداشت ۷۹مین سالگرد انقلاب اکتبر گرد آمدند. هفت نوامبر امسال در شرایطی برگزار شد که روسیه در بحرانی عمیق به سر می برد. در یک سو رئیس جمهور بیمار قرار دارد که با نگرانی جنگ قدرت را در اطراف خود دنبال می کند و در سوی دیگر صدها هزار تظاهرکننده و کارگر اعتصابی در سرتاسر کشور قرار گرفته اند که خواهان پرداخت دستمزد خود و برخورداری از حقوق اجتماعی دوران شوروی هستند.

انقلاب ها حتی آنگاه که جهان را به لرزه در می آورند، شاید نتوانند در سطح اهداف پیش روی قرار گیرند. تاثیری که انقلاب ها بر جای می گذارند، گاه با گذشت زمان عمیق تر و محسوس تر می گردد. همانطور که ترازنامه انقلاب فرانسه تنها با بازگشت سلطنت بوربون ها سنجیده نمی شود، همانطور که اثر انقلاب ایران تنها در استقرار یک حکومت مذهبی خلاصه نشده و نمی شود، همانطور نیز نمی توان طنین اکتبر ۱۹۱۷ را تنها در فرجام کنونی آن خلاصه نمود. انقلاب اکتبر چرخشی در سده بیستم بوجود آورد و تاثیر و اهمیت آن هم چنان موضوع پژوهش ها و مطالعات خواهد بود. با آنکه در مورد ریشه ها و پیامدهای انقلاب اکتبر تا به امروز ارزیابی ها و داوری های بسیار صورت گرفته است، اما داور نهائی آینده و زندگی واقعی و تجربه مردم است و آیندگان بدون تردید حق را به مردمی خواهند داد که برای آزادی و رهایی از ستم و استثمار بپا خاستند و با اشتباهات و ضعف های اجتماعی آنان بدیده اغماض و با در نظر گرفتن شرایط تاریخی خواهند نگرست.

انقلاب اکتبر نه یک پدیده تصادفی بود و نه چنان که برخی مدعی هستند "گودتا"، اکتبر در درجه نخست ریشه در تضادهای جامعه روسیه و ضرورت ارتقاء آن به عصری نوین داشت. سرشت و سرنوشت بعدی انقلاب نیز دقیقاً از شرایطی ریشه می گرفت که به پیروزی آن انجامید.

در ابتدای قرن حاضر روسیه نسبت به کشورهای پیشرفته آن دوران، حدود یک یا دو سده عقب مانده بود. کشوری بود با ساختار عمدتاً فئودالی که از لغو نظام سرواژ در آن تنها پنجاه سال می گذشت. صنایع کشور بصورت زانده کمپانی های بزرگ خارجی عمل می کرد. دمکراسی، پارلمان، آزادی قلم و بیان و غیره به کلی ناشناخته بود. اکثریت عظیم مردم مطلقاً بیسواد بودند. جنگ جهانی اول به تشدید همه جانبه بحران انجامید و خود یکی از عواملی بود که انقلاب را دامن زد. حزب بلشویک تنها حزبی بود که هدف خود را تحول سربای جامعه قرار داده بود و این امر به انقلاب اکتبر درونمایه و سرشتی رهایی بخش و آزاد ساز اعطا کرد. نخستین فرمان های لنین در مورد صلح و تقسیم زمین میان دهقانان نخستین تجلی این سرشت رهایی بخش انقلاب بودند. در عین حال روسیه قرن ها در شرایط استبداد زیسته بود و مجموعه برخوردها و حوادث به استقرار نظامی تک حزبی منجر گردید، حزب واحد که تجربه نشان داد که نتوانست و نمی تواند در دراز مدت یک حزب کمونیست و انقلابی باقی بماند.

بدین ترتیب این حزب در شرایط معین به دستگاهی اداری تبدیل شد که در آن کیش شخصیت و رهبران رواج یافت. این واقعیت که بسیاری از کسانی که امروز در جمهوری های مختلف اتحاد شوروی سابق به عنوان مدافعان نتولیرالیسم و لجام گسیخته ترین شکل سرمایه داری شناخته می شوند، در

درگذشت رفیق "ببرک کارمل"

"ببرک کارمل"، رئیس جمهور سابق افغانستان و دبیر کل حزب دمکراتیک خلق افغانستان، بدنبال یک دوران نسبتاً طولانی بیماری، در یکی از بیمارستان‌های خصوصی مسکو زندگی را به درود گفت. وی هنگام درگذشت ۶۷ سال داشت. ببرک کارمل از شخصیت‌های شناخته شده و با سابقه سیاسی-انقلابی افغانستان بود. او سال‌ها نماینده مجلس افغانستان در حکومت "داودخان" بود و مردم افغانستان او را ممتازترین سخنران پارلمان این کشور و چهره‌ای ملی و دلسوز برای کشورشان می‌شناختند. در سال ۱۳۵۶، بدنبال توطئه دولتی ترور یکی از برجسته‌ترین رهبران حزب دمکراتیک خلق افغانستان و یکی از چهره‌های ملی این کشور بنام "میراکبر خیبر"، جمعی از رهبران حزب دمکراتیک خلق افغانستان و برخی ملیون این کشور نیز دستگیر شدند. بدنبال تظاهرات عظیمی که بعنوان اعتراض به این ترور و توطئه‌های حکومت برای کودتای علیه آزادی‌ها، در کابل انجام شد، افسران وطن دوست این کشور قیام کرده و با برکناری کودتاچیان و توطئه‌کنندگان، که در راس آنها ریاست جمهوری "داودخان" قرار داشت، قدرت را بدست گرفتند.

برنامه اولیه حکومت و دولت جدید، برنامه‌ای متکی به واقعیات اقتصادی افغانستان و فرهنگ و سنت‌های مذهبی این کشور بود. انتخاب "نورمحمد ترکسی" یکی از رجال فرهنگی-سیاسی افغانستان بعنوان ریاست شورای انقلاب و سلوک دولت با سرمایه‌داری کم توان افغانستان، توجه به روستاها و کشاورزی، تنظیم برنامه اصلاحات گام به گام ارضی-متکی به بافت سنتی روستاها و پذیرش خرده مالکی، حمایت از دامداری سنتی افغانستان، برنامه‌ریزی زیربنایی برای گسترش آموزش و پرورش و تأسیس مدارس در سراسر کشور، اختصاص بودجه برای امور تربیتی، درمانی و بهداشتی و... همگی نشانه‌های واقع بینی دولت جدید افغانستان و در چارچوب یک برنامه ملی و دمکراتیک بود.

با کمال تأسف و بر اثر توطئه‌های داخلی و حمایت‌های خارجی، این برنامه‌ها آنچنان که باید پیگیری نشد و یک گروه‌بندی "چپ رو" در داخل حکومت، موفق به ایجاد انحراف در این مسیر و تغییر برنامه‌های واقع‌بینانه دولت انقلابی شد. این انحراف، در ادامه خود قتل فجیع "نورمحمد ترکسی" را بدنبال آورد و رهبر چپ‌روها بنام "حفیظ الله امین" قدرت را بدست گرفت. تصفیه شورای انقلاب و حکومت از عناصر واقع بین و سپس دامن زدن به مسائل قومی در درون حزب دمکراتیک خلق افغانستان و بدنبال آن، در سراسر کشور، منجر به دستگیری و تبعید برخی از رهبران انقلاب و حزب دمکراتیک خلق افغانستان شد، که "ببرک کارمل" یکی از قربانیان این توطئه بود. او را از شورای انقلاب کنار گذاشته و تحت عنوان سفیر، به کشور چکسلواکی تبعید کردند. دولت "حفیظ الله امین" و کسانی که در اطراف او قرار گرفته بودند، در دورانی که قدرت را در اختیار داشتند، تحریک آمیزترین تبلیغات را علیه مذهب، قومیت، سن و آئین مردم افغانستان سازمان دادند و عملاً موجب مهاجرت وسیع ساکنین کابل و بویژه شهرها و روستاهای همجوار ایران و پاکستان شدند. در همین دوران، امریکا و ارتجاع منطقه از میان مهاجرین افغانستان گروه‌بندی‌های مذهبی را با پرداخت دستمزد تشکیل دادند و مقابل مسلحانه علیه دولت مرکزی آغاز شد. رنگ آمیزی اجباری در و پنجره خانه‌ها ی مشروف به خیابان‌ها و مغازه‌ها به رنگ سرخ، بازداشتن مردم از رفتن به مساجد، توهین به باورهای مذهبی مردم و... همگی در این دوران به سیاست عمومی حکومت تبدیل شد و تحکیم صفوف گروه‌بندی‌های مذهبی مستقر در پاکستان و ایران را در عمل تقویت کرد.

مقابله امریکا با انقلاب افغانستان و جلوگیری از تثبیت دولت ملی و مستقل در این کشور بدین ترتیب و با بهره‌گیری از اعمال دولت چپ‌نمای "حفیظ الله امین"، که در امریکا تحصیل کرده و پس از قیام افسران و سرنگونی دولت "داودخان" به افغانستان بازگشته بود، شکل گرفت و تقویت شد. در همین دوران، بسیاری از کادرها و اعضای برجسته حزب دمکراتیک خلق

افغانستان یا اعدام و سر به نیست و یا راهی زندان شدند. تمام اطلاعاتی که در سال‌های اخیر پیرامون نحوه تشکیل گروه‌بندی‌های مذهبی افغانستان و نقش امریکا برای سازمان دادن آنها در پاکستان منتشر شده حکایت از همین واقعیات دارد. واقعیتی که امروز در حکومت "طالبان" در افغانستان به نمایش کامل درآمده است.

در چنین شرایط وخیمی، که همه دستاوردهای یک قیام ملی برای حفظ استقلال کشور رو به نابودی کامل بود و تمام زمینه‌های دخالت مستقیم ارتش پاکستان در امور داخلی افغانستان-به کمک پول عربستان سعودی- وجود داشت، "ببرک کارمل" به کمک جمعی از نخستین کادرهای قیام افسران وطن دوست افغانستان در سال ۵۶، مخفیانه به افغانستان بازگشت. او با استفاده از حمایت نیروهای محدود نظامی اتحاد شوروی که یاری به وی را برای حفظ مرزهای افغانستان از خطر دخالت نظامی پاکستان و خاتمه بخشیدن به ادامه فاجعه حکومت "حفیظ الله امین" در افغانستان پذیرفته بود، قدرت را در دست گرفت. سرکوب مقاومت "حفیظ الله امین" و نظامیان طرفدارش در حکومت، پایان این دوره از تاریخ افغانستان است.

تلاش همه جانبه برای بازگرداندن وحدت ضربه دیده حزب دمکراتیک خلق افغانستان توسط گروه‌بندی چپ نمای "حفیظ الله امین" به صفوف حزب، مبارزه با آتاریاکی مانده و مغرب داخلی و خارجی دوران حکومت وی، کوشش برای عادی سازی مناسبات افغانستان با پاکستان و بویژه با ایران و حکومت برآمده از انقلاب ۵۷ آن(که همراه بود با نامه‌های مکرر وی به آیت الله خمینی و تأکید بر ضرورت شناخت دقیق تر اوضاع منطقه و اهداف امپریالیسم جهانی) و کوشش دوباره برای بازگشت به برنامه‌های واقع‌بینانه اقتصادی و سیاسی اولیه، همگی بخشی از کارنامه سیاسی-حکومتی "ببرک کارمل" است. تلاش و کوششی که به دلیل ادامه دخالت‌های ایران و پاکستان درامور داخلی افغانستان، کارشکنی‌های جهانی امریکا و دیگر کشورهای بزرگ سرمایه داری افغانستان، پیوسته با دشواری‌های توان فرسا همراه بود.

درباره حضور واحدهای ارتش شوروی در افغانستان و حوادث این دوران افغانستان، تاریخ قضاوت خود را خواهد کرد، اما آنچه که براساس شواهد موجود می‌توان گفت، آنست که حضور ارتش اتحاد شوروی در افغانستان، گرچه رویدادهای این کشور را به سنگری نوین در میدان جنگ سرد تبدیل کرد، اما علیرغم همه تبلیغاتی که انجام شده است، یک نکته قابل انکار نیست و آن اینکه افغانستان در سال‌های حکومت حزب دمکراتیک خلق افغانستان، توانست خود را از سقوط در دام فاجعه‌ای که اکنون در آن گرفتار است، حفظ کند!

ببرک کارمل، در همان آغاز رفم‌های "گورباچف"، که بزرگ‌ترین ضربات را به اتحاد شوروی و انقلاب‌های ملی-دمکراتیک در سراسر جهان زد، این اصلاحات را بیراهه و بد سرانجام ارزیابی کرد و در برابر آن به مقاومت برخاست. او تا آخرین روزهای دوران ریاست جمهوری‌اش، درعین حال که موافق و مدافع ابتکار عمل و روش مستقل حزب دمکراتیک خلق افغانستان در امور داخلی این کشور بود، اندیشه و عمل "گورباچف" را سر آغاز بزرگ‌ترین فاجعه‌ها برای کشورش و جهان ارزیابی کرده و آنرا خیانتی بزرگ به بشریت می‌دانست. او این ارزیابی و باور را تا آخرین دقایق حیاتش حفظ کرد!

در سال ۱۹۹۱، "ببرک کارمل" در کسوت یک انقلابی پرشور، سیاستمداری وطن دوست، برجسته و پربا، بار دیگر و به قصد یاری رساندن به مقاومت ملی برای جلوگیری از سقوط باز هم بیشتر افغانستان به دامن پاکستان، عربستان و توطئه‌های امریکا و انگلستان راهی افغانستان شد و برای مدتی در شمال این کشور بسر برد، اما سیر حوادث در جهان و منطقه به گونه‌ای نبود که او بتواند وطن دوستی خود را باز دیگر در خدمت میهنش قرار دهد و این در جالی بود، که بیماری نیز قدرت و توان جسمی او را فرسوده بود. او بار دیگر به مسکو بازگشت و خانه‌اش را به محل رفت و آمدها و رایزنی پیرامون حوادث افغانستان تبدیل کرد. این نقش "ببرک کارمل" و بویژه توصیه موکد و بی‌وقفه او بر ضرورت وحدت دوباره حزب دمکراتیک خلق افغانستان و حضور فعال آن در رویدادهای افغانستان، آخرین برگ‌های دفتر یک عمر تلاش انقلابی، ملی، سیاسی و وطن‌دوستانه وی بود.

راه توده درگذشت این چهره انقلابی، وطن دوست و انترناسیونالیست را به خانواده وی، مردم افغانستان و بویژه اعضای حزب دمکراتیک خلق افغانستان تسلیت گفته و یقین دارد، وطن‌دوستان افغانستان و حزب دمکراتیک افغانستان، یاد و خاطره "ببرک کارمل" را پیوسته گرامی خواهند داشت!

"حزب توده ایران" "فمینیسم"

جنبش اجتماعی زنان می تواند و ضرورت دارد، در جهت مقابله با سرمایه داری سازمان یابد!

بدنبال انتشار گزارش "کنفرانس زن" در شهر "سیاتل" آمریکا و سخنرانی خانم دکتر "نیره توحیدی" در این کنفرانس و همچنین انعکاس نظرات خانم "پروانه فروهر" از رهبران حزب ملت ایران، که در این کنفرانس شرکت کرده بود، بحث درباره مسائل زنان و جنبش "فمینیستی" را با مقاله زیر ادامه می دهیم:

نقش زنان و سهم ویژه آنها در تحولات اجتماعی روز به روز بیشتر می شود و مبارزات آنان در جهت برابری و برخورداری کامل از حقوق انسانی گسترش می یابد. در کشور ما، مبارزه برای حقوق زنان با نام حزب توده ایران گره خورده است و در واقع حزب توده ایران نخستین حزب سیاسی و تا مدت ها تنها حزب سیاسی بود که زنان را به صفوف خود فراخواند و مبارزه برای حقوق آنان را در شرایط یک نظام خانسالاری عقب مانده آغاز کرد. زنان ایران در شرایطی در حزب توده ایران امکان سخن گفتن و مشارکت برابر در فعالیت سیاسی را یافتند که از حداقل حقوق سیاسی و اجتماعی محروم بوده و حتی حق رای آنان به رسمیت شناخته نمی شد. بتدریج و بویژه طی دهه های ۴۰ و ۵۰ مبارزه زنان ایران گسترش بسیاری یافت و در کنار حزب توده ایران، از جمله در صفوف سازمان های مجاهدین خلق و چریک های فدائی خلق ایران زنان بسیاری به مبارزه جلب گردیده و نقش مهمی را در تحول جنبش زنان میهن ما ایفاء کردند. اما بدون تردید بزرگ ترین تحول در عرصه مبارزات زنان ایران با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در ارتباط مستقیم قرار دارد. انقلاب ۵۷ مبارزه و حضور مردم و از جمله زنان را از بزرگترین شهرها به دور افتاده ترین نقاط کشور و بسته ترین خانه ها و ذهن ها کشاند. هزاران هزار زن به خیابان ها ریختند و جمع عظیمی به صفوف سازمان های مبارز مذهبی یا چپ غیر مذهبی جذب شدند. با اینحال انقلاب ایران در این عرصه نیز، مانند همه عرصه های دیگر، تأثیری متضاد بر سرنوشت جامعه و از جمله بر سرنوشت زنان برجای گذاشت. به همان اندازه که انقلاب به پیش می رفت و به خانه های فقیرترین و محروم ترین مردم راه می یافت و آنها و از جمله زنان را به "حضور در صحنه" فرا می خواند، به همان اندازه که انقلاب بر نقش انسان زحمتکش و از جمله زنان زحمتکش ارزش مجدد می گذاشت، به همان اندازه متقابلاً تلاش نیروهای ارتجاعی و واپسگرا برای متوقف ساختن این روند با حمله به زنان و محلول کردن حقوق و آزادی های آنان بیشتر گره می خورد. نیروهای ارتجاعی و واپسگرا با تکیه به شرکت نیروهای مذهبی در انقلاب، ضمناً موفق شدند میان خواست های زنان مذهبی که اکثریت بزرگ زنان ایران را تشکیل می دهند، با زنان غیر مذهبی جدائی افکنده و به حقوق زن در مجموع خود لطمه ای جدی وارد آورند. با اینحال تردید نیست که جنبش عظیمی که انقلاب به مبارزه زنان و حضور آنها در جامعه داده است، بسیار نیرومندتر و تعیین کننده تر از محدودیت های کنونی است و در دراز مدت بر آن غلبه خواهد کرد. ما هم اکنون نیز شاهدیم که مبارزات زنان و از جمله جنبش های فمینیستی و زنان در ابعاد کنونی آن، در میان زنان ایرانی در داخل و خارج از کشور، پدیده ای نسبتاً جدید است، به همین دلیل مسئله چگونگی برخورد با این جنبش از نظر نیروهای انقلابی اهمیت بسیار دارد.

"فمینیسم" در برابر سرمایه داری!

در تاریخ حزب ما، مسئله مبارزه برای حقوق زنان همواره جایگاه ویژه ای داشته است، ولی هیچگاه مسئله برخورد با جنبش های فمینیستی مطرح نبوده است و به همین دلیل بررسی تجربه جنبش کمونیستی در این عرصه بسیار ضروری است. همگان می دانند که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری که در آن جنبش فمینیستی سابقه نسبتاً طولانی دارد، احزاب کمونیست نسبت به فعالیت های صرف فمینیستی نظر مساعدی نداشته و آن را نوعی مبارزه انحرافی و رو در رو قرار دادن زنان در برابر مردان تلقی می کردند. اما امروز در مورد این مسئله نیز مانند بسیاری مسایل دیگر بحث و گفتگو و نگاه نظرات متفاوت در سطح جنبش کمونیستی وجود دارد و برخی احزاب ضرورت بازبینی جدی در شیوه برخورد گذشته با این جنبش ها را امری میرم تلقی می کنند. بنظر این گروه بسیاری از اصولی که در گذشته مبنای برخورد با جنبش فمینیستی را تشکیل می داد، امروز بدلیل شرایط نوین و ضرورت در پیش گرفتن مشی و استراتژی نوین، اعتبار خود را از دست داده است. در واقع در مرحله کنونی از بحران نظام سرمایه داری که این نظام به مرزهای محدودیت تاریخی خود رسیده است، هر شکل از مبارزه اجتماعی و پیشرفت اجتماعی نمی تواند با سرمایه داری روبرو نگردیده و آن را به این یا آن شکل تضعیف ننماید. متقابلاً درک نوین از تحول انقلاب که برای خواست های روز و اصلاحات اجتماعی امنیتی فوق العاده قائل است، می تواند با تکیه بر خواست های جنبش فمینیستی راه پیشرفت اجتماعی را بگشاید. درعین حال "فمینیسم" مانند هر مفهوم و پدیده دیگر محتوای ثابت و ابدی ندارد و باید آن را در چارچوب شرایط مشخص و استراتژی مشخص تعریف کرد. به همین دلیل وظیفه جنبش کمونیستی آن است که تعریف ویژه خود را از "فمینیسم" متناسب با عمق نیازهای دوران و خواسته های زنان ارائه داده و این تعریف و درک نوین را به درون جامعه و جنبش های فمینیستی کشاند و در کنار آنها برای تحقق خواسته های زنان مبارزه کند.

مطالبی که نشریات وابسته به احزاب کمونیست اروپا اخیراً منتشر می کنند و اصولاً پیگیری بخشی که در این زمینه در جنبش مترقی و چپ جهانی وجود دارد، حکایت از توجه به همان مفهوم نوین و نقشی دارد، که جنبش فمینیستی می تواند در دوران نوین و در مقابله با سرمایه داری ایفاء کند. بعنوان مثال، حزب کمونیست فرانسه، مطابق مطالبی که در ارگان های انتشاراتی آن نظیر دفاتر کمونیستی، معتقد است:

«زنان به شکلی مستقیم تر و حادث تر از مردان با استثمار، ستم، ذهنیات و سنت ها و ارزش گذشته درگیر هستند. رهائی و آزادی آنان اتقادی رادیکال تر از تاریک اندیشی و تصورات عقب مانده را می طلبد. از اینروست که برای ساختن تمدنی انسانی تر، حضور و مبارزه زنان اهمیت درجه نخست خواهد داشت. برای کمونیست ها مبارزه برای آزادی زنان دارای یک محتوای مترقی ضد سرمایه داری است و در این رابطه فمینیسم یکی از ابعاد اساسی هویت کمونیستی کنونی حزب کمونیست فرانسه محسوب می شود.»

نگاهی به تاریخ

کمونیست ها همواره در صف نخست مبارزه برای رهائی انسان قرار داشته اند. آنها می کوشیدند، تا انسان ها را نسبت به علل اجتماعی دشواری های زندگی خود آگاه ساخته و برای غلبه بر آنها و تحول عمیق جامعه مبارزه نمایند. متقابلاً تحول جامعه می بایست با تحول مناسبات اجتماعی، تحول در ذهنیات و دیدگاه های مردم همراه شود. از این رو بود که آزادی زنان مشروط به مبارزه علیه سرمایه داری و بهبود شرایط زنان وابسته به پیشرفت تمام جامعه تلقی می شد. اما بتدریج و بنا گذشت زمان محدودیت های این دیدگاه که از استراتژی معین و درک معینی از تحول انقلابی ناشی می گردید، آشکار می شد، زیرا با درک فوق مبارزه در چارچوبی دیگر می توانست نه تنها بی فایده، بلکه حتی خطرناک و موجب انحراف از عرصه اصلی مبارزه نیز تلقی گردد. این مطلب بویژه در مورد "فمینیسم" صادق بود. طی یک دوران طولانی ما جنبش های فمینیستی را سرزنش می کردیم که مبارزه جداگانه ای را دنبال می کنند، در حالیکه آنها به نیازهای واقعا موجود پاسخ می دادند. ما آنها را سرزنش می کردیم که مجموعه نظام را به زیر سؤال نمی برند، مسئله تحول سیاسی را مطرح نمی سازند، در حالیکه وظیفه آنها اصولاً این نبود!

بدین ترتیب ما نه تنها مبارزه آنها را نادیده گرفتیم، بلکه اساساً مسائلی را که این جنبش مطرح می ساخت، نمی توانستیم جدی تلقی کنیم و از اینجا تناقضی در کار ما پدید آمد. از یکسو هیچ نیروی سیاسی به اندازه کمونیست ها از کارگران، مردم و ملت دفاع نکرده و برای آزادی و شکوفائی فرد

برکناری سردبیر "آرش"!

مهدی فلاحی، سردبیر مجله "آرش" (چاپ پاریس) بدنال یک سلسله اعتراضات خوانندگان این نشریه در کشورهای مختلف، از این مسئولیت کنار گذاشته شد. امتیاز و مدیریت "آرش" با پرویز قلیچ خانی، فوتیالیست قدیمی ایرانی است و گفته می‌شود برکناری مهدی فلاحی از سردبیر "آرش" با دخالت مستقیم وی صورت گرفته است. مهدی فلاحی با نام مستعار م. پیوند در آرش مطلب می‌نوشت.

سردبیر مجله "آرش" در شرایطی از این مسئولیت کنار گذاشته شد، که نشریه "آرش" طی شماره‌های اخیر عملاً از یک مجله هنری و فرهنگی به یک مجله سیاسی تبدیل شده و حدیسات پیرامون وابستگی این نشریه به یکی از سازمان‌های "چپ" ایران و پیروی از بخش چپ روی سازمان مورد نظر را تقویت کرده بود. (سازمان مذکور از مدتی پیش درگیر دو طرز برداشت از تحولات ایران و جهان است)

"آرش" در شماره‌های اخیر خود، به بهانه برخی فعالیت‌های مطبوعاتی طرفداران "اتحاد چپ دموکراتیک ایران" و وابسته اعلام کردن این فعالیت‌ها به وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، بر توده‌ای ستیزی و یورش تبلیغاتی به حزب توده ایران افزوده بود.

"اتحاد چپ دموکراتیک ایران" در داخل کشور تاکنون چند اعلامیه صادر کرده و برخی مقالات و نقطه نظرات را پیرامون اوضاع ایران و جهان، با اسامی مستعار و در نشریه‌ای بنام "اندیشه‌ها" منتشر ساخته است. "اندیشه‌ها" در سطحی محدود و غیر رسمی در ایران انتشار یافته است. نشریه "آرش" با چاپ نامه‌هایی که گویا از ایران و از داخل کشور رسیده است، شدیدترین حملات و توهین‌ها را به "پیروز دوانی"، بعنوان فرد فعال این جریان در داخل کشور و همچنین "محمدعلی عمونی" کرد. "آرش" پس از چاپ چند مطلب تحریک آمیز علیه "اتحاد چپ دموکراتیک ایران" و بویژه محمد علی عمونی در آخرین شماره خویش نامه اعتراضی "محمدعلی عمونی" در این ارتباط را منتشر ساخت. "آرش" با افزودن مقدمه‌ای برنامه اعتراضی محمدعلی عمونی، بار دیگر تحریکات و توهین‌های خود را تکرار کرد.

کیهان لندن، ناراضی خود را از برکناری سردبیر "آرش"، در جملات زیر و در ارتباط با پرویز قلیچ خانی منعکس کرد: «پرویز قلیچ خانی که زمانی در تجارت فرش در پاریس فعالیت داشت، چند سالی است که این مجله را در پاریس منتشر می‌کند»

از جمله نشریات خارج از کشور، که همصدا با نشریه "آرش" و به بهانه اعلام حضور اتحاد چپ دموکراتیک ایران و برخی فعالیت‌های آن در داخل کشور، بر توده‌ای ستیزی خود افزوده است، نشریه "میهن" است، که زیر نظر مستقیم "علی کشتگر"، لیدر سابق انشعاب اقلیت از سازمان فدائیان خلق ایران، انتشار می‌یابد. علی کشتگر، که گویا اکنون نه اقلیتی و نه اکثریتی است و از جبهه چپ به جبهه دیگری کوچ کرده است، همچنان نه تنها مدعی هم اقلیت و هم اکثریت، بلکه حزب توده ایران نیز می‌باشد!

نگرانی ناتو

بولتن "ناتو" بنام "آتلانتیک نوین" به تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۹۴ ارزیابی و تحلیل مهمی را در اختیار کشورهای اروپایی عضو این پیمان گذارد. این تحلیل که ما آنرا عیناً و به نقل از نشریه "روگارد"، وابسته به حزب کمونیست فرانسه، عیناً نقل می‌کنیم، نشاندهنده انگیزه‌های رو به تشدید سران بزرگترین کشورهای سرمایه داری برای توسعه "ناتو" و تشکیل ارتش‌های ضربتی در نقاط مختلف جهان است. بخشی از جنگی که در بالکان و در یوگسلاوی جریان داشت و دارد، تدارکی که برای آغاز جنگ بین مسلمان و غیرمسلمانان (جامعه چند میلیونی ترک‌ها و بلغارها) در بلغارستان تدارک دیده می‌شود، زمینه‌سازی‌های نوین برای حضور ناتو در افغانستان و ایجاد پایگاه‌های نظامی در جمهوری‌های شوروی سابق و... جریان دارد، همگی در همین تحلیل ناتو نهفته است. (مطالعه دقیق گزارش مربوط به ناتو را که در همین شماره "راه توده" منتشر شده توصیه می‌کنیم)

بولتن ناتو می‌نویسد: «آیا کمونیسم پایان یافته و دیگر مسئله کمونیسم وجود ندارد؟ در عرصه ایدئولوژیک این تصویری کمابیش ساده‌انگارانه است. عواملی که موجب پیدایش و گسترش تاریخ ایدئولوژی کمونیسم بود، ناپدید نشده است و ما نمی‌دانیم که چگونه و به چه شکل ممکن است بار دیگر ظاهر شود.»

انسانی و طبقات زحمتکش و محروم و رهایی زنان مبارزه نکرده است. از سوی دیگر در این مبارزه ما آنچه را که "فمینیسم" می‌نامیدیم، محکوم می‌کردیم و بدین ترتیب خود را از نیروهای مسترقتی جدا می‌ساختیم. بنابراین، اگر کمونیست‌ها در صف مقدم دفاع و مبارزه برای آزادی زنان قرار داشتند، مبارزه آنها بدون موانع و بدون اشتباهات نبوده است. اما استراتژی کنونی و خط مشی نوین ما، هم چنان آزادی زنان را به هیچ وجه امری جداگانه تلقی نمی‌کند، بلکه آن را در قلب انسانیتی نوین قرار می‌دهد.

عناصر نوین

برای زنان سیاست یعنی انسان‌ها، نگرانی‌ها و امیدواری‌های آنان. زنان از سیاست چیزی مشخص را انتظار دارند و هر آنچه که به زندگی هر روزه آنان مربوط می‌شود، در زندگی سیاسی ادغام شده است. در این مفهوم زنان می‌توانند بسیاری عناصر نوین در اختیار سیاست قرار دهند. سیاست که اکنون ظاهراً دور از نگرانی‌های آنها تصور می‌شود. امروز مبارزات فمینیستی ابعادی نوین یافته است. فعالیت و مراقبت برای جلوگیری از نابودی دستاوردهای گذشته گسترش می‌یابد. همزمان فشار ایدئولوژیک و ویژه‌ای وارد می‌آید، تا بیکاری، محرومیت و فقر را در درجه نخست متوجه زنان سازند و آتاهانی که حاضر به بازگشت به خانه یا کار تحقیرآمیز نیستند را مورد فشار قرار دهند. همه چیز در خدمت استثمار بیشتر قرار گرفته است. درعین حال ما شاهد خواسته‌های عمیق زنان برای دخالت در زندگی اجتماعی و سیاسی و اینکه به عنوان یک شهروند کامل در نظر گرفته شوند، هستیم.

درک کنونی ما از چگونگی تحول اجتماعی، پایان دادن به ادعای اینکه پاسخ همه سوالات را در آستین داریم، سیاست نوین ما، به ما اجازه می‌دهد که ضمن اقدام به هویت ویژه هر زن، هر سازمان، درعین حال نقش خاص خود را در بارآوری این رابطه ایفاء نماییم.

برابری در همه عرصه‌ها

همه مردم از تعداد اندک و تمسخرگونه زنانی که مسئولیت‌های سیاسی دارند، آگاه هستند. از هر ابتکاری که در جهت برهم زدن این عدم توازن باشد، باید استقبال کرد. ضرورت بیان نظرات و شنیده شدن آنها، ضرورت مشارکت، دموکراسی برای زنان همراه است با آنکه جایگاه آنان در جامعه بطور کاملاً برابر به رسمیت شناخته شود. گسترش ابتکارات کمونیست‌ها در این عرصه مستلزم آنست که زنان کمونیست بیش از هر زمان دیگر به عنوان یک زن "فعالیت نمایند و ابتکارات خود را در عرصه حقوق زنان گسترش دهند.

زنان از وقت محدودی برای انجام وظایف متنوع خود برخوردار هستند. آنها وقت خود را صرف کاری نخواهند کرد، مگر آنکه آن را مفید و سازنده تلقی کرده و به آن علاقه قلبی داشته باشند.

مبارزه برای برابری یکی از ابعاد اساسی فمینیسم است، اما باید از این بسیار پیشتر رفت و آزادی مشارکت و سهم ویژه زنان را در هر عرصه‌ای طلب کرد. "شال نوری"، سوسیالیست نامدار در آغاز قرن نوزدهم نوشت: «تغییر یک دوران تاریخی همواره بر اساس پیشرفت زنان به سمت آزادی تعیین می‌شود... درجه آزادی زنان، معیار طبیعی سنجش درجه آزادی عمومی است.» عکس این مسئله هم درست است، محدود کردن آزادی زنان تهدیدی است در سمت عقب‌گرد عمومی جامعه و تمدن انسانی. همه اقدامات ارتجاعی و واپسگرایانه همواره با خشونت، تحقیر و استثمار زنان همراه بوده است. نام "جنگ" پیوسته یعنی تجاوز و قتل عام زنان. نام "ناناتیسم" یعنی تروریسم و فشار به زنان. نام فقر و انقیاد به صندوق بین المللی پول یعنی بردگی زنان، نام انتگریم و اصولگرانی مذهبی- هر نوع مذهبی که باشد- یعنی نفرت نسبت به زنان...

داشتن درکی دقیق از خرد انسانی، هویت و شخصیت ویژه او و خواست شکوفایی شخصیت همگانی ممکن نیست، مگر در باور و سهم این نیمه بشریت که زنان باشند، مجدداً بیانیدیشیم. به همین دلیل است که به نظر ما اگر "فمینیسم" را به معنی مداخله زنان برای عقب راندن هر گونه ستم و سلطه که قربانی آن هستند، درک کنیم، ستم‌های مربوط به نظام سرمایه داری، ستم‌های مربوط به تاریخ جوامع، مربوط به ذهنیات و اعتقادات، آنگاه این مبارزه رهایی بخش و آزادساز عنصر اساسی هر گونه پیشرفت و ترقی به سمت جامعه‌ای انسانی‌تر و همبسته‌تر خواهد بود و بدینگونه کمونیسم، اومانیزم و فمینیسم با یکدیگر گره می‌خورد.

اسلوب توده ای تحلیل رویدادها و پدیده ها در جمهوری اسلامی

"مشت واحد" کجا باید فرود آید؟

چرا سؤال بسیار مهم "فرخ نگهدار" در سخنرانی
اخیرش بی پاسخ مانده است؟

"فرخ نگهدار"، عضو رهبری سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - در سخنرانی خویش که بصورت مقاله در "کار"، ارگان مرکزی این سازمان (شماره ۱۴۵، ۹ آبان ۱۳۷۵) منتشر شد، سؤال مهمی را مطرح می کند. او می پرسد: «در انتخابات اخیر مجلس وظیفه ما چه بود؟ سازمان دهی وسیع ترین سازمان ها به [برای] حذف؟ یا بسیج بیشترین نیروها برای تحریم؟»

با کمال تأسف، وی از پاسخ صریح به این پرسش بجا خودداری می کند و این سؤال را که می توانست به بحثی همه جانبه پیرامون خط مشی و سیاست اپوزیسیون چپ ایران در قبال رویدادهای ایران باشد، بی پاسخ می گذارد. این گریز از پاسخ اتفاقی است؟

به نظر می رسد برای یافتن انگیزه ها و ریشه های این سکوت، باید به متن سخنرانی وی و شناختی که از جامعه ایران و رویدادهای آن ارائه می دهد، مراجعه کرد.

نگهدار درباره «منشاء بحران در رژیم ولایت فقیه» می نویسد: «کانون اصلی بحران و آن چه که بیشترین و بزرگترین قطب بندی ها را در کشور ما پدید آورده [را باید] همانا در تلاش دین برای تسخیر حکومت و سپس تلاش حکام تازه برای تسخیر کل دستگاه بوروکراسی [دانست]....»

او نمی گوید، که «تلاش دین برای تسخیر حکومت...»، با چه هدف دنبال می شود و «دین» و «دین مدارانی که پشت آن سنگر گرفته اند، از این تسخیر و یا «تسخیر کل دستگاه بوروکراسی...» کدام اهداف را دنبال می کنند؟ به همین دلیل است که پرسش بسیار مهم نگهدار، «وظیفه ما چه بود؟» بی پاسخ می ماند. در حالیکه پاسخ به این سؤال مهم می توانست و همچنان می تواند مبنای جدی ترین بحث ها پیرامون واقعیات ایران امروز شده و راهنمای عمل مفید سازمانی شود، که او عضو رهبری آنست.

"فرخ نگهدار" در همین مقاله و یا سخنرانی خود، با اشاره به ضرورت تحلیل رژیم جمهوری اسلامی از زاویه شناخت ویژگی های رابطه آن با طبقات، [و] برخورد آن با «امپریالیسم»، بدون پرداختن به تحلیل رابطه دین و دولت در رژیم، می کوشد اسلوب «شناخت» گویا جدیدی را مطرح سازد. نگاهی بیاندازم به این اسلوب و «شناخت» جدید و ببینیم این اسلوب تا لحظه رسیدن به شناخت دقیق اوضاع ایران می تواند بصورت راهنمای تحقیق و تفکر عمل کند؟

"فرخ نگهدار" معتقد است، «تحول بنیادین» از فئودالیسم به سرمایه داری در «متمایز و مستقل» شدن سیاست، از دین از هنر و از علم تظاهر می کند، و هر کدام هم یک «حرفه» را تشکیل می دهند. آنها در دوران قبلی «هویت مستقل» نداشته اند و «به انضمام سیاست کلا در بافتار قدرت حکومتی تنیده شده بوده اند»! تنها استدلالی که او برای این «شناخت» جدید ارائه می دهد، که گویا «اغوا کننده» نیست، فعل «می دانیم» است! او می نویسد: «می دانیم که ششون مختلف حیات اجتماعی با گذار از اقتصاد ماقبل صنعتی به صنعتی (یا سرمایه داری) تحولی بنیادین را پشت سر گذاشت است. به طور مشخص در دوران ماقبل صنعتی نه هنر، نه علم و نه دین در خارج از موجودیت دایره قدرت حکومتی نه هويت مستقل داشته اند و حتی این هر سه، به انضمام سیاست، کلا در بافتار قدرت حکومتی تنیده شده بوده اند. تنها با پیدایش جامعه مدرن است که سیاست به مثابه یک حرفه، از دین به مثابه

یک حرفه، از هنر به مثابه یک حرفه و از علم به مثابه یک حرفه متمایز و مستقل می شود...»

صرفنظر از اینکه علم و هنر نمی تواند "حرفه" تلقی شود، به این مقولات می توان با دید دیگری نیز نگریست. مثلاً اینکه، علم، هنر، دین و...، که جمع آنها تصورات، شناخت و جهان بینی انسان را در دوران های متفاوت رشد تاریخی - اجتماعی او تشکیل می دهد، ایدئولوژی نامیده می شود. این ایدئولوژی نیز ریشه در شیوه تولید دوران خود دارد. علم و هنر... که در ایدئولوژی حاکم تنیده شده اند و بیان کننده چگونگی روابط تولیدی - طبقاتی جامعه هستند، همانقدر در دوران برده داری و فئودالیسم، در بافتار حکومتی تنیده شده بودند که در دوران سرمایه داری تنیده شده اند. بدین ترتیب و با این تعریف، می توان از اصطلاحات نادقیق و گمراه کننده ای مانند «شبه مدرنیست ها» دوران «ماقبل صنعتی و صنعتی» فاصله گرفت!

جدا ساختن و اعطای استقلال مطلق به روینای (سیاست، هنر، علم و...) یک دوران تاریخی نسبت به زیربنای آن دوران (روابط تولیدی و پایه های اقتصادی جامعه)، همانقدر غیرواقع بینانه است، که ندیدن استقلال نسبی روینا از زیربنای! همین اشتباه اول است که اجازه نمی دهد بتوان به این پرسش پاسخ داد، که: هدف «دین» از دست یافتن به «قدرت حکومتی» چیست؟ و در ادامه همین برداشت است که روحانیون صنفی تصور می شوند، که گویا مافوق جامعه قرار دارند و نه در خدمت روابط تولیدی حاکم. بدین ترتیب که در سخنرانی "فرخ نگهدار" رابطه سرمایه داری تجاری و بازاری ایران و نمایندگان سیاسی آن - عسکراولادی ها، لاجوردی ها، ناطق نوری ها، رفیق دوست ها، خاموشی ها، و... یکجا و در کنار دیگران به (باند دسیسه گر خامنه ای - ناطق نوری - یزدی) تعبیر می شوند و مرزهای تفکیک همه آنها نادقیق و مغشوش باقی می ماند، که ظاهراً گناه همه آنها فقط دسیسه گری است و گروهی که از آنها نام برده شد، نقشی در این باصطلاح باند ندارند. در حالیکه شواهد بسیاری وجود دارد که آنها خود اساس بسیاری از دسیسه ها در جمهوری اسلامی اند! ریشه بی پاسخ ماندن سؤال اساسی "فرخ نگهدار"، پیرامون موضوعی که باید در جریان انتخابات اخیر مجلس اسلامی گرفته می شد، در حقیقت درهمین زوایای به ظاهر تاریک نهفته است!

اما درباره نفی استقلال نسبی روینا نسبت به زیربنای، که در شرایطی می تواند نقش برجسته و یا حتی تعیین کننده ای را هم در تغییرات اجتماعی ایفا کند، می توان گفت، که همین مطلق گرایی است، که سرانجام منجر به بی توجهی به احساسات ملی، باورهای مذهبی، روحیات و پسیکولوژی جامعه می شود.

این استقلال نسبی روینا نسبت به زیربنای را نباید با «هویت و موجودیت مستقل» آن بخش از روحیات، هنر، علم، دین و... اشتباه کرد، که در دامن جامعه کهن پدید می آیند. همان استقلال نسبی، که در هر دورانی بیان کننده نظرات، جهان بینی و ایدئولوژی نیروی بالنده و نوین اجتماعی است و در درون شرایط کهن اجتماعی - تاریخی شکل گرفته و در نیروی بی وقفه جانشین روینای کهن می شود. یعنی شکل گیری «هویت و موجودیت مستقل» نو از درون جامعه کهن.

"فرخ نگهدار" در سخنرانی خود و در تشریح «منشاء بحران در رژیم ولایت فقیه»، با نفی مطلق استقلال نسبی سیاست، دین، علم و... از زیربنای جامعه در دوران فئودالیسم و یا به قول وی «ماقبل صنعتی»، به جانبدار بودن طبقاتی دین و دین مداران بی اعتناء باقی می ماند و در فصل دوم به اسارت همان مطلق کردن استقلال روینا از زیربنای در جامعه «مدرن» در می آید. او می نویسد: «پی آمد سرنوشت ساز پیدایش سرمایه داری تکوین جامعه مدنی بوده است، جامعه ای که در آن نهادهای قدرت مستقل از حلقه قدرت حکومتی شکل گرفته است، اعم از نهادهای قدرت اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی، یا نهادهای قدرت اجتماعی، مثل احزاب و جمعیت ها یا نهادهای قدرت فرهنگی، مثل علم و دین...»

از کجا باید شروع کرد؟

همین نداشتن معیارهای علمی و شناخته شده، دلیل اساسی دیرکردهای تاریخی برای موضع گیری در جریان رویدادهای داخل کشور و از جمله ماجرای انتخابات مجلس پنجم نیست؟ پاسخ به سؤال مطرح شده از سوی "فرخ نگهدار"، پیرامون تحریم انتخابات مجلس پنجم را از همین نقطه مرکزی نباید شروع کرد؟ و در ادامه این نوع نگرش نسبت به رویدادهای داخل کشور، نباید از خود پرسید، نقش سرمایه داری تجاری غارتگر و فریه شده و ارگان تشکیلاتی آن، «حجتیه»، «جمعیت مؤتلفه اسلامی» و... در بافتار دینی و سرکوبگر حکومت کجاست؟ و این چگونه حکومت آخوندی و دینی است، که جمع زیادی از

روحانیون مدافع منافع اقلیت میانجام میانه جامعه یا در زندان بسر می برند و یا خانه نشین شده و تحت شدیدترین فشارهای تبلیغات حکومتی قرار دارند؟ و این چه حکومت دینی است که فضای کنونی آن، متناسب با یک تازی روحانیونی نظیر «مکارم شیرازی»، «حائری شیرازی» و... است؟

اینها سوالات بسیار جدی است که در پی پاسخ گوئی به سوال «فرخ نگهدار» چاره ای جز پرداختن به آنها نیست. به همین دلیل است که می توان حدس زد، آقای نگهدار سوال خود را بی پاسخ می گذارد، زیرا از ورود در یک بحث بسیار اساسی منی گریز، و یا لحظه کنونی را مناسب ادامه این بحث نمی داند! و این در حالی است که حوادث و روند رویدادها، تا لحظه فرا رسیدن شرایط مناسب در سازمان اکثریت متوقف نمی ماند! جامعه و رویدادهای آن خود را با تحلیل ها و ارزیابی های ما تطبیق نمی دهد، بلکه خود قانونمندی های علمی خود را دارد.

ببینیم سرانجام این نوع تحلیل و ارزیابی ها، به کجا ختم می شود. «فرخ نگهدار» که به دیوار شیشه ای و تیره توهّمات ضربه می زند، تا آنرا شکسته و واقعیات را ببیند و به دیگران نیز نشان دهد، از آنجا که از متهم شدن به بازگشت به سیاست گذشته سازمان و تائید سیاست حزب توده ایران در برخورد با انقلاب ۵۷ بیم و هراس دارد، در اسارت تحلیلی از آن دست که در زیر و در سخنرانی خود آنرا مطرح کرده باقی می ماند. در این نوع تحلیل و ارزیابی های مشابه آنست که نمی توان به عمق جنبش مردم راه یافت و در مقاطع حساس سریعاً و صریحاً موضع گیری کرد.

به نظر نگهدار امروز «رهبران دین که روزی به الهام از تئوری ولایت فقیه» برای به دست گرفتن رهبری هم دین و هم دولت برخاستند، اکنون پس از ۱۷ سال هر روز بیشتر هم از رهبری دین (مرجعیت) بازمی مانند و هم از رهبری دولت (انحصار سیاست گذاری). آنچه برای آنان بازمانده، انحصار ارگان های اعمال قهر است و بس»، که گویا به نظر وی نقشی در «انحصار سیاست گذاری» ندارد؟!

واقعاً بحرانی که حکومت در آن گرفتار است و تنش بسیار جدی که بین حکومت و پیرامونیان آن، نیروهای طرفدار آرمان های اولیه انقلاب، طرفداران انواع اسلام (به نسبت نزدیکی و دوری آنها از انتشار و طبقات اجتماعی) جریان دارد در تعریف بالا خلاصه می شود؟ اینگونه مطرح کردن تنش ها و دور زدن ریشه بحران و چشم بستن بر ریشه های اقتصادی و سیاسی جنبش و تضاد آن با حکومت، می تواند، طرفداران رسیدن به یک سیاست و مشی روشن و دقیق پیرامون اوضاع ایران را یاری کند؟

مبارزه علیه امپریالیسم و مبارزه برای دموکراسی

«فرخ نگهدار» در همین سخنرانی، از «اشتباه مضمونی» ای سخن می گوید، که سازمان فدائیان، قبل از انشعاب «اقلیت» دچار آن بود. او می گوید: «اشتباه مضمونی هر دوی ما (اکثریت و اقلیت) این بود، که تعالیات ضد امپریالیستی، نه آزادی خواهانه را» (در حاکمیت پس از انقلاب) مبنا گرفتیم».

او سپس با ذکر بخشی از واقعیت کتمان ناپذیر پیرامون نقش و تأثیر علمی حزب توده ایران، از تصحیح اشتباه یاد می کند، که گویا بر اثر اتحاد و نزدیکی به حزب توده ایران ممکن شد، او می گوید:

«ما از حزب توده ایران در آن روزها آموختیم، که به نیروهای درون حکومت نیز توجه کنیم». و ادامه می دهد: «به علاوه ما آموختیم، که برای تضعیف موقعیت نیروهای بازدارنده، آنان را از کدام زوایا مورد تهاجم قرار دهیم. خط مشی ما متوجه تمهید شکاف در حکومت و تضعیف گرایش هایی بود، که بوی سازش از آنان برمی خاست». سپس او با تأسف اضافه می کند: «ای کاش ما همین متد را از همان آغاز، نه به خاطر پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی، که برای ایجاد یک جبهه وسیع دموکراسی و تضعیف نیروهای طرفدار استبداد، به کار می گرفتیم».

به عبارت دیگر «فرخ نگهدار» بین «مبارزه ضد امپریالیستی» و «مبارزه برای ایجاد یک جبهه وسیع دموکراسی و تضعیف نیروهای طرفدار استبداد» یک مرز خیالی ترسیم کرده و این دو عرصه مبارزه را مکمل یکدیگر نمی داند. او از این متأسف نیست که چرا «همین متد» را برای هر دو مبارزه بکار نگرفته، بلکه از آن متأسف است، که چرا «همین متد» را، بجای مبارزه علیه امپریالیسم، برای «پیشبرد مبارزه برای ایجاد جبهه وسیع دموکراسی» به کار نگرفته است.

بدین ترتیب دو وجه مبارزه، یعنی مبارزه در راه استقلال کشور و مبارزه برای دموکراسی و در راه آزادی ها چنان مطرح می شود، که گویا آنها مکمل یکدیگر نیستند و نمی توان آن دو را همزمان به پیش برد! این در حالی است که وجه مشخصه «چپ»، ضمن طرفداری از عدالت اجتماعی، حمایت آشکار و پیگیر از این دو عرصه مبارزه ملی نیز می باشد. دو عرصه ای که خوانست های عدالت جویانه آنها را تکمیل می کنند. بدین ترتیب «چپ» در عین حال که نیروهای ناسیونالیست و ملی را به شرکت و تشدید مبارزه علیه امپریالیسم بمنظور استقلال کشور دعوت می کند، با دفاع از آزادی ها بمنظور بسیج آگاهانه مردم پیرامون این خوانست های سه گانه، مبارزه را سازمان می دهد. «چپ» طرفدار تحولات مترقی و اساسی، که سوسیالیسم را در برنامه خود دارد، وظیفه دارد، همه نیروهای چپ و از جمله چپ مذهبی را نیز به یکبار در راه آزادی ها، با هدف رشد آگاهی توده های مردم و سازماندهی آنها فرا خواند. این سیاست و مشی حزب توده ایران بوده، هست و خواهد بود!

اینکه اشکال، شعارها و تاکتیک های پیشبرد این مبارزه چگونه باید باشد، بستگی کامل دارد به شرایط مشخصی که در جریان این یکبار وجود دارد. اگر این واقعیت، یعنی «شعار و تاکتیک برخاسته از شرایط مشخص» در اصول پذیرفته شود، آنوقت می توان با حوصله و با هدف یافتن ضعف ها و جبران آنها، و نه شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت و یا جدا کردن حساب خود از رویدادها منفی، به ارزیابی سیاست و مشی حزب توده ایران در جریان سال های پس از پیروزی انقلاب پرداخت. ارزیابی که تنها با توجه به شرایط مشخص آن دوران می تواند، اعتبار منصفانه داشته باشد. این بحثی است باز و «راه توده» نیز به سهم خود همیشه حاضر به هر نوع گفتگوی آشکار پیرامون آن بوده و هست!

ضعف طیف چپ مذهبی در دفاع از آزادی ها (که علیرغم همه رویدادهای زیانبار گذشته، هنوز آنگونه که ضرورت دارد، جبران نشده است و با تمام توان باید کوشید آنها را از این ضعف جدا ساخت) و یا حمایت حزب ما از این نیروها و توصیه های ما به آنها برای پرهیز از کج روی های بنیان کن، در سال های پس از پیروزی انقلاب نیز تنها با توجه به این واقعیات باید ارزیابی شود. سیاست و روشی که امروز نیز، با توجه به شرایط موجود در کشور و با در نظر داشت تغییراتی که در تناسب نیروها در جامعه بوجود آمده، همچنان از اعتبار خود برخوردار است.

موضع گیری صریح و بی تزلزل «راه توده» برای شرکت در انتخابات مجلس پنجم، علیرغم همه فشارهای تبلیغاتی که در مهاجرت بدان وارد آمد، متکی به همین سیاست و مشی بود و در آینده نیز هر نوع موضعگیری «راه توده» برخاسته از همین مشی خواهد بود. بنابراین ضعف و تعلل در موضع گیری های صریح در سازمان فدائیان خلق اکثریت را که «فرخ نگهدار» نیز بدان اشاره می کند و آنرا در ارتباط با انتخابات مجلس پنجم مطرح می سازد، ریشه در همین نداشتن نگرش واحد و صریح پیرامون تشریندی ها و چنانچندنی ها در جمهوری اسلامی دارد و تا این مشکل حل نشود، افت و خیزهای سیاسی در مقاطع حساس بازم پیش خواهد آمد. ما در اینجا با هشدار باش «فرخ نگهدار» پیرامون ضرورت یافتن شعارهای واقع بینانه و مشی و سیاست متکی به تحلیل (کالبد شکافی) حکومت و جامعه موافقیم، گرچه کالبد شکافی و شعارها و برداشت های خود وی را پیرامون دین و حکومت و آخوند و باندهای سه نفره و چهار نفره و... دارای اعتبار تحلیلی و جنبشی نمی دانیم و یقین داریم که در ادامه این کنکاش ها بازم واقعیات بیشتری در سخنرانی ها و مقاله های وی و یا دیگر همفکران وی در نشریه «کار» بازتاب خواهد یافت. مگر مسیر این حرکت، یکبار دیگر به کج راهه برود که در اینصورت باید واقعا متأسف شد!

«فرخ نگهدار» در سخنرانی خود، ضمن ابراز تأسف از «غالب شدن فکری بر اکثریت»، که سازمان را فلج ساخته است (ظاهراً این بحثی است درونی در سازمان مذکور، که هدفش مقابله با برخی واقع بینی های مورد اشاره نگهدار در سخنرانی اخیرش می باشد) درباره یافتن تاکتیک و استراتژی مناسب مبارزه می نویسد: «دوباره فکری بر اکثریت غالب شد، که به اهداف و کالبد شکافی حاکمیت بسیار مظلون بود و از آن تحلیل بوی سازش و هم دستی با یک جناح، بوی سستی در هدف، احساس می کرد. (نتیجه آن شد که) ... ما هنوز هم نمی دانیم برای درهم شکستن دیواره های استبداد ضربه را باید بر کدام نقطه فرود آورد»؟

در پاسخ به این ابراز نگرانی «فرخ نگهدار»، تنها می توان با تکرار یکی از جملات خود وی در همین سخنرانی، به وی و دیگر دوستان ایشان توصیه کرد، که یگانه راه یافتن آن نقطه اساسی، که باید همه نیرو را جمع کرد و به آن

اسارت درآمدن اکثریت قریب باتفاق رهبری خود، تلاش کرد، تا آخرین لحظه ممکن به فعالیت آزاد و نیمه آزاد خود در جامعه ادامه داده و میدان را به سود آزادی غارتگران ترک نکند! این مشی در عمل، یعنی دفاع از منافع ملی ایران، مشی و سیاستی که پیش از متکی بودن به شعارهای حکومتی (که می توان عوامفریبانه نیز باشد) به ضرورت آگاهی و بسیج مردم متکی بود و هست!

با تفکیک این مبارزه آگاهانه از عوامفریبی های حکومتی، «کالبدشکافی حاکمیت» همانقدر آسان می شود که بیراهه رفتن جنبش دشوار! در اینصورت نیروهایی که برای حفظ منافع غارتگران خود، می خواهند مجری سیاست های اقتصادی سرمایه مالی بین المللی در ایران باقی بمانند در برابر ما و جنبش مردم قرار دارند. بدین ترتیب است که دوری و نزدیکی ما به اپوزیسیون و طیف غیر «چپ» خارج از کشور نیز به معیارهای اساسی و جدی تبدیل می شود. مثلاً درعین دقت در مواضع ملایم برخی طرفداران مشروطه سلطنتی و یا سلطنت خواهان، ما برای دفاع از استقلال کشور، که از آزادی ها تفکیک ناپذیر است، وظیفه داریم بعنوان نیروی «چپ» به مواضع اقتصادی آنها نیز توجه کنیم. وقتی آنها از همان برنامه امپریالیستی دفاع می کنند، که حکومت کنونی مجری آن بوده و ارتجاعی ترین جناح حکومتی می خواهد قدرت متمرکز را برای پیگیری خشن تر و جدی تر آن صاحب شود، ما وظیفه داریم فاصله های خود را با این سیاست ها با صراحت بیان کنیم! صفحات اقتصادی کیهان لندن مملو از مقالات و اخبار بتائید کننده سیاست «تعدیل اقتصادی» و یا «تعدیل ساختاری» در کشورهای عقب نگذاشته شده و «لیبرالیسم اقتصادی» در کشورهای اروپایی است، که اکنون در سراسر کشورهای جهان سوم و اروپا با مقاومت ملی روبروست.

دوم- موضع آزادی خواهانه و طرفداری از قانون و حقوق دموکراتیک نیز در خدمت طرفداران استقلال کشور و مبارزه با برنامه های امپریالیستی قرار دارد. در اینجاست که حمایت ما از آن نیروهای حاضر در حاکمیت و یا پیرامون آن، که زیر فشار جنبش مردم، رشد تضادها و داخلی و قشری های اجتناب ناپذیر (حتی در حد دفاع از آزادی خود!)، از ضرورت پایبندی به بخشی از این مواضع سخن می گویند و یا موضع می گیرند، باید دفاع کنیم. در این دفاع آگاهانه هیچ نوع ملاحظه و سیاست بازی نمی تواند و نباید جا داشته باشد! مشی و سیاست حزب توده ایران از ابتدای پیروزی انقلاب بر این پایه استوار بود و امروز نیز، که (پس از وقوع بسیاری از پیش بینی های حزب ما) قشری های نوین شکل گرفته و آگاهی ها رشد یافته، همین مشی و سیاست و یا بقول «فرخ نگهدار» «کالبد شکافی حکومتی» با در نظر گرفتن این تغییرات می تواند راهگشا باشد.

کوشش برای گشایش فضای سیاسی جامعه، هرگز به معنای پذیرش آنچه که وجود دارد نیست، بلکه برای تغییر آن و استقرار جایگزین های ملی و مردمی است! برای رسیدن به هدف، از هر امکان اندک باید استفاده کرد و از هر متحد مرحله ای استقبال!

* به همه علاقمندان پیگیری این بحث و بویژه به «فرخ نگهدار» که تحلیل خود را از جامعه ایران متکی به ولایت فقیه و تلاش دین برای حکومت کرده است، توصیه می کنیم از آخرین شماره «عصرما» (شماره ۵۸- ۷ آذر ۵۷)، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مقاله مهم و افشاگرانه «مجمع تشخیص مصلحت نظام را تضعیف نکنید» را با دقت مطالعه کنند. این مقاله، که سندی است تاریخی در تائید آنچه که حزب ما در تشریح و تحلیل نبرد «که برکه» در جمهوری اسلامی مطرح می کرد و می کند، مستند به نامه نگاری های بلند پایه ترین مقامات وقت جمهوری اسلامی با آیت الله خمینی پیرامون اساسی ترین اصول مربوط به قانون اساسی جمهوری اسلامی است. این نامه های تاریخی نشان می دهند که چگونه طرفداران دو آتشه امروز «ولایت مطلقه فقیه» بی اعتنا به قدرت و نفوذ انکار ناپذیر آیت الله خمینی، در برابر او تا آخرین لحظه حیانت استناد و زیر بار نظرات اقتصادی او، که متکی به قانون اساسی، اما در جهت محدود ساختن مالکیت و غارتگری بازاری ها و تجار و زمینداران بزرگ بود، نرفتند. این مقاله و اسناد ارائه شده در آن نشان می دهند، که نبرد اصلی نه بر سر مرجعیت، ولایت، فقه، سنت، قبضه دینی حکومت و امثال این برداشت ها و تعبیرها، بلکه بر سر ساختار و نظام اقتصادی بوده و هست! همین اسناد و مدارک نباید کافی باشد، تا ما بدانیم ضربه را بر کدام نقطه حساس در جمهوری اسلامی باید وارد آوریم؟

ضربه زد، بازگشت به همان «کالبد شکافی» مجموعه حکومت در جمهوری اسلامی و خواست های توده ای و اساسی وسیع ترین اقشار و طبقات جامعه است. یعنی بازگشت به اسلوب (متدلوژی) شناخت واقعیت در کل و اجزای آن و تشخیص عمده از غیره عمده!

از این لحظه به بعد است که باید به خود و جنبش پاسخ دهیم، که آنچه امروز در جمهوری اسلامی می گذرد، واقعا ناشی از تلاش دین برای قبضه حکومت است و یا تلاش عقب مانده ترین و متحجرترین بخش سرمایه داری تجاری-بازاری، با سنگرگیری در پشت شریعت و فقه و سنت های مذهبی برای قبضه کامل قدرت؟ از این لحظه به بعد است که باید برای یافتن شعار بسیج کننده وسیع ترین اقشار و طبقات اجتماعی بمنظور دفاع از آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی، از تحلیل های متکی به باندهای سه نفره و چهار نفره و خصلت های توطئه گرانه آنها فاصله گرفته و یک مجموعه طبقاتی را زیر ضربه گرفت، که نه تنها می تواند آن سه یا چهار نفر را، بلکه دست های پرقدرت تر از آنها را که در پشت صحنه قرار دارند، نیز شامل شود.

آن متدلوژی، اسلوب و یا «کالبد شکافی» به ما کمک می کند، تا متحدین این مرحله خود را بیابیم و مشت واحد را برای وارد آوردن ضربه گره کنیم!

برای رسیدن به این هدف بسیار مهم و حیاتی از هر نوع تحلیل و شعاری که مورد استفاده ارتجاعی ترین بخش حکومتی شده و توده مردم را از شرکت در جنبش بازدارد و بین ما و جنبش فاصله ایجاد کند، باید پرهیز کرد. مردم «تان»، «مسکن»، «استقلال» و «آزادی» را می خواهند و «چپ» هم همین را می خواهد. بنابراین ما وظیفه داریم توده مردم را بعنوان اساسی ترین و مهمترین نیروی بوجود آورنده تحولات، علیه حکومت، طبقه و اقشار و تشکیلاتی بسیج کنیم که با این خواست ها مخالف است و در برابر آن ایستاده است. بگذارید مردم خود ببینند، بشنوند و بدانند کسانی که در مقابل این خواست های توده ای ایستاده اند کیستند و عمامه و عبا و ریش آنها چه رنگ است و چه نام دارند و کدام ارکان حکومتی را در اختیار گرفته اند.

هر تحلیل و ارزیابی و شعاری که تنها متکی به اشکال حکومتی، رنگ عمامه و یا بحث های دینی و مذهبی باشد، عملاً مردم را گمراه و سردرگم کرده و میدان را برای بهره برداری قشری ترین گرایش های مذهبی و غارتگران طرفدار سرکوب و زد و بند با قدرت های خارجی آماده می کند! طی تمام سال های گذشته بویژه از سال های آخر جنگ با عراق تاکنون غارت مملکت و سرکوب مردم با استفاده از همین سردرگمی مردم ممکن شده است. گردانندگان واقعی و غارتگران بزرگ با استفاده از همین سردرگمی توانستند بزرگ ترین سازمان های مخفی و علنی را بوجود آورند و امروز نیز متکی به همین قدرت مالی، سازمانی و تشکیلاتی برای قبضه باقی مانده ارکان حکومتی خیز برداشته اند. تشکیلات عظیم و سراسری «موتلفه اسلامی» و شبکه مافیائی «حجتیه» در جمهوری اسلامی با استفاده از همین غفلت توانستند تا حد تعیین تکلیف برای ولی فقیه و حوزه علمیه قم و... پیش بروند. اگر این غفلت ادامه یابد و «چپ» همچنان در اسارت توهمات و تحلیل هائی از آن نوع که در بخشی از سخنرانی «فرخ نگهدار» بیان شده و مشی تبلیغاتی اکثریت مطلق اپوزیسیون چپ و راست مهاجر است، باقی بماند، شاهد و ناظر تبدیل «ایران» به «اوین» و تشکیل حکومتی نظیر حکومت «طالبان» در افغانستان خواهیم بود. از همین رو باید از افشاگری جنبش دانشجویی و طیف چپ، مترقی و ملی-مذهبی فعال در داخل کشور، با تمام نیرو و با هدف افشاء و مقابله با تکامل قدرت یابی ارتجاع «بازاری-روحانی» حمایت کرد و این ممکن نیست، مگر متکی به درک شرایط فعالیت آزاد و نیمه آزاد این نیروها در داخل کشور، خواست های توده های مردم، تحلیل شرایط مشخص و یافتن شعار مشخص متکی به این شرایط! در غیر اینصورت فردا که دو عضو از فلان باند به ۵ عضو باند دیگر پیوستند و یا حمایت سرمایه داری تجاری غارتگر از «ولایت مطلقه» فقیه تبدیل به ضدیت مطلقه با این فقیه و یا آن فقیه و یا اصولاً دستگاه «ولایت فقیه» شد، باید دوباره دنبال باندهای جدید گشت و یا برای تعریف کوشش دین برای حکومت تعریف دیگری یافت! *

آقای نگهدار می گوید، که باید مبارزه علیه امپریالیسم را به مبارزه برای آزادی ها تبدیل می کردیم.

اول- موضع ضد امپریالیستی، در عمل یعنی محدود ساختن آزادی غارتگران و زد و بند کنندگان با امپریالیسم بر سر استقلال کشور. حزب ما طرفدار و مدافع این موضع بود و به همین دلیل نیز مدافع آزادی ها بود و مخالف چپ روی ها و چپ نمانی هائی که در عمل مواضع ارتجاع و نیروهای مخالف آزادی را تقویت می کرد! در ادامه همین مشی و سیاست، حزب ما به قیمت به

کمتر فرد سیاسی یافت می شود، که نخواهد بداند چگونه و براساس کدام انگیزه ها "بوریس یلتسین" در جریان انتخابات اخیر ریاست جمهوری در روسیه به پیروزی دست یافت؟ این کنجکاوی معقول و بجا زمانی از اهمیت و اعتبار بیشتری برخوردار می شود، که بدانیم همه ارزیابی ها و نظر سنجی های پیش از برگزاری این انتخابات حکایت از پیروزی حزب کمونیست روسیه و شکست قطعی "یلتسین" داشت. همان دلائل و انگیزه ها، که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری روسیه حکایت از شکست "یلتسین" و پایان دوران سپاهی داشت که به نام او ثبت است، اکنون و پس از نبرنگ های انتخاباتی، بار دیگر در روسیه مطرح است و به مقاومت مردم این کشور برای جلوگیری از نابودی کامل کشورشان عمق بیشتری بخشیده است.

درباره توطئه های آمریکا بمنظور ابقای "یلتسین" در پست ریاست جمهوری روسیه و در اختیار داشتن زمان برای یافتن جانشینی به همین اندازه مطیع و فرمانبردار، گزارش های گوناگونی تاکنون انتشار یافته است. آنچه را در زیر می خوانید، یکی از این گزارش ها است، که نه به نقل از نشریات چپ و وابسته به احزاب کمونیست جهان، بلکه به نقل از یکی از معتبرترین نشریات سرمایه داری، یعنی "تایم" انتخاب شده است. این گزارش، در آخرین شماره مجله معتبر "جیستا" که در داخل ایران منتشر می شود، تحت عنوان "عملیات سری آمریکا برای نجات "بوریس یلتسین" به چاپ رسیده است.

امریکا "یلتسین" را رئیس جمهور کرد!

عملیات سری آمریکا برای نجات
بوریس یلتسین

ترجمه، مهران آذر مهر

هفته نامه تایم در بخش اروپایی شماره ۲۹ خود گزارش مفصلی از دخالت "گروه مشاوران آمریکایی" در انتخابات روسیه را منتشر کرده است. در زیر اهم مطالب این گزارش به استحضار خوانندگان ارجمند می رسد.

"فلیکس برای نین"، فوتبالیست پیشین بلاروس (۴۸ ساله) در سال ۱۹۷۹ به سانفرانسیسکو مهاجرت کرد. در آن زمان تنها ۲۰۰ دلار در جیب خود داشت، لذا به حرفه نقاشی ساختمان منازل روی آورد. اما اکنون مرد بسیار ثروتمندی است که شغلش دادن مشاوره به سرمایه گذاران آمریکایی برای فعالیت اقتصادی در روسیه است. "برای نین"، گفتگوهای محرمانه خود را با بعضی معاونین یلتسین و از آن جمله معاون اول نخست وزیر یعنی "اولگ ساسکوتی"، که در آن زمان مسئول مبارزات انتخاباتی یلتسین بود، آغاز کرد. بالاخره در اوایل فوریه به عنوان مسئول گزینش مشاوران آمریکایی برگزیده شد. عملیات بایستی کاملاً سری می ماند. "برای نین" می گوید: «مخفی کاری از اهمیت درجه اول برخوردار بود. آشکار است که اگر کمونیست ها، پیش از انتخابات از وجود کارشناسان آمریکایی در ستاد انتخاباتی یلتسین مطلع می شدند، او را به عنوان آلت دست آمریکا به مردم معرفی و رسوایش می کردند.»

- ۱- پس از مدت کوتاهی اعضای گروه مشاوران آمریکایی برگزیده شدند:
- ۱- فرد لسول، وکیل اهل سانفرانسیسکو، رابط نزدیک حزب جمهوریخواه آمریکا؛
- ۲- ریچارد درسر، از دستیاران درجه اول بیل کلینتون در انتخابات فرمانداری آرکانزاس؛
- ۳- جو شامیت، متخصص در امور انتخابات، کارشناس G.O.P در امور تحلیل اطلاعات سیاسی؛
- ۴- جورج گورتون، استراتژیست فرماندار کالیفرنیا پتی ویلسون؛
- ۵- استیون مور، متخصص روابط عمومی.

لازم به ذکر است که "ریچارد درسر"، در مدت ۴ ماه فعالیت انتخاباتی، حداقل دویار با "دیک موریس"، ملاقات کرده است. "دیک موریس" هم اکنون از مشاوران عالی رتبه بیل کلینتون به شمار می رود. بنابراین تردیدی وجود ندارد که دولت آمریکا کاملاً در جریان فعالیت این گروه قرار داشته است.

یک هفته بعد، گروه مشاوران آمریکایی، در مسکو بودند. براساس بعضی نظرسنجی ها، پنج نامزد انتخابات و در رأس آن ها، گنادی زیگانف از بوریس یلتسین جلوتر بودند. رئیس جمهور از حمایت تنها ۶٪ مردم برخوردار

بود. "درسر" می گوید: «در چنین شرایط در آمریکا، به رئیس جمهور توصیه می شود، خود را برای تصدی مسئولیت دیگری آماده کند.»

تا دو روز هیچگونه ملاقاتی بین گروه مشاوران و اعضای دولت یلتسین انجام نگرفت. در واقع برای حفظ مسایل امنیتی، هرگز بین بوریس یلتسین و گروه مشاوران، ملاقاتی انجام نشد، "برای نین" در گفتگویی با "درسر" به او گفت: «در کشور ما گروه های زیادی مشغول فعالیتند و امکان درز اخبار بسیار است. ملاقات مستقیم با یلتسین، به معنای پذیرش خطر بزرگی است. شما بزرگترین راز ما هستید.» بالاخره در ساعت ۳ بعد از ظهر ۲۷ فوریه "درسر" با "ساسکوتس" ملاقات کرد. معاون اول نخست وزیر روسیه به زبان انگلیسی پرسید: حال دوست ما بیل چطور است؟ در این ملاقات "درسر" پیشنهاداتی را در ۵ صفحه به معاون اول نخست وزیر ارائه داد. "ساسکوتس" پس از مطالعه پیشنهادات، ضمن اشاره به روزهای باقیمانده تا انتخابات خاطر نشان کرد: «وقت اندک است فعالیت خود را شروع کنید. من به رئیس جمهور خواهم گفتم که آمریکایی ها با ما هستند.» سپس "ساسکوتس" با اشاره به امکان بسیار ضعیف موفقیت بوریس یلتسین و عدم تمایل قطعی مشاوران او به تفویض قدرت به کمونیست ها، با لحنی تهدیدآمیز گفت: «یکی از وظایف شما این است که یک ماه قبل از انتخابات به ما اطلاع دهید که آیا ما انتخاب را خواهیم برد یا خیر، تا در صورتیکه در گزارش ما عدم امکان موفقیت یلتسین مطرح باشد، انتخابات را فوراً لغو کنیم.»

برای ایجاد پوشش امنیتی، قراردادی بین شرکت صنعتی بین المللی Bancorp Inc. سانفرانسیسکو که "برای نین" نمایندگی آن را در مسکو به عهده داشت و شرکت Dresner-Wickers در Bedford Hills نیویورک منعقد شد. برطبق مفاد توافق، مدت قرارداد ۴ ماه اعلام شد که از اول ماه مه آغاز می شد. دستمزدی برابر ۲۵۰۰۰۰ دلار به گروه مشاوران آمریکایی پرداخت می شد. کلیه هزینه های گروه مشاوران به عهده مقامات روسیه بود. برای هزینه های انتخاباتی بودجه، نامحدود بود.

یک هفته بعد، گروه مشاوران آمریکایی، فعالیت تمام وقت خود را آغاز کردند. اما رابط آن ها با دفتر یلتسین، دیگر "ساسکوتس" نبود. این وظیفه به عهده "تاتینا دیاچنکو"، دختر یلتسین گذاشته شد. تاتینا ۳۶ ساله و مهندس کامپیوتر، به این علت به این سمت برگزیده شد که به عنوان دختر یلتسین، هم امکان تماس راحت تر گروه مشاوران و رئیس جمهور را فراهم می ساخت و هم آن که چون دارای هیچگونه پیشینه سیاسی نبود، امکان ظن مخالفان به او تقریباً وجود نداشت.

گروه مشاوران آمریکایی در هتل ریاست جمهوری، طبقه یازدهم اتاق ۱۱۱۹ و "تاتینا" در اتاق ۱۱۲۰ مستقر شدند. هتل ریاست جمهوری یک هتل معمولی نیست. اقامت در آن به دعوت ریاست جمهوری صورت می گیرد و افراد مسلح مجهز به لباس ضد گلوله از آن حفاظت می کنند. به گروه مشاوران آمریکایی کارت "دفتر ریاست جمهوری" داده شد تا هویت خود را بهتر مخفی کنند، مترجم، نامبر، چاپگر و کامپیوتر در اختیار گروه گذاشته و نقشه روسیه بر روی دیوار نصب شد. نتایج نظرسنجی ها و درصد آرا در نقاط مختلف کشور مورد بررسی قرار گرفت و علایم خاصی روی نقشه حک شد. نمودار نظرسنجی های انتخاباتی به طور روزمره ترسیم شد.

با نگاهی کوتاه به مطبوعات روسیه، گروه مشاوران آمریکایی دریافتند که مردم از تعویق پرداخت دستمزدها، به شدت خشمگینند. گروه مشاوران از دفتر ریاست جمهوری خواستند که رئیس جمهور اقداماتی را در این مورد صورت دهد. وقتی معاونین یلتسین به گروه مشاوران اطلاع دادند که رئیس جمهور قول داده است که مشکل دستمزد کارکنان دولت را حل کند، "درسر" در پیامی نوشت: «تنها وعده کافی نیست. دولت باید حقوق معوقه را پردازد و سپس همه مردم را از تحقق وعده های خود آگاه کند.» مشاوران آمریکایی با تأکید بر اهمیت "تکرار" در امر تبلیغات خاطر نشان ساختند: «تجربه ما نشان می دهد که چنین اخباری باید حداقل ۸ تا ۱۲ بار به اطلاع مردم برسد، تنها پس از آن است که مردم آن ها را خواهند پذیرفت.»

اما موقعیت سیاسی یلتسین وخیم تر از آن بود که تنها با این اقدامات قابل اصلاح باشد. "درسر" می گوید: «پژوهش های ما نشان داد که بیش از ۶۰٪ مردم یلتسین را مردی فاسد و بیش از ۶۵٪ مردم او را منهدم کننده اقتصاد کشورشان می دانند. ما در گودالی عمیق قرار داشتیم، واقعا عمیق.»

در گزارش ۱۰ صفحه ای گروه مشاوران آمریکایی که در دوم مارس تهیه شده، آمده است: «رای دهندگان به یلتسین باور ندارد، و اقدامات او را تایید نمی کنند. مردم خط مشی کمونیست ها را ترجیح می دهند.» در این گزارش درصد پیشنهادات گروه مشاوران آمریکایی آمده است: «تنها راه پیروزی آن است که خود را به عنوان آلترناتیو کمونیست ها به مردم معرفی و سپس به

«نقشه ما عملی شد، کل نقشه ما عملی شد.» پس از دور اول انتخابات، فوراً گروه‌های تحقیقاتی، کار خود را برای یافتن محورهای تبلیغاتی دور دوم انتخابات آغاز کردند. پس از بررسی تحقیقات این پژوهشگران، مشاوران آمریکایی ضمن تأکید مجدد بر تبلیغات ضد کمونیستی توصیه کردند «دور دوم انتخابات باید هر چه سریعتر انجام شود. سوم جولای مناسب است، نباید به زیوگائف فرصت داد که نیروهایش را تجهیز کند.»

از آنجا که یلتسین، پیشاپیش وعده داده بود که در صورت پیروزی، قانون و امنیت را برقرار خواهد ساخت، در فاصله دو مرحله انتخابات، سخنرانی‌های الکساندر لید که در آنها بر حفظ قانون و امنیت تأکید می‌ورزید، از آفریخشی بسیاری برخوردار بودند. بنابر توصیه مشاوران آمریکایی، به منظور تحریک جناح‌های راست برای حمایت از یلتسین، نظرسنجی‌های دروغین از رسانه‌های گروهی پخش شد که نشان می‌داد، رقابت دو نامزد انتخابات بسیار نزدیک است و راست‌ها، اگر نمی‌خواهند که کمونیستها به قدرت برسند، باید از یلتسین حمایت کنند.

تنها عامل نگرانی، بیساری بوریس یلتسین بود. بنابر توصیه مشاوران آمریکایی، مقامات روسیه به رسانه‌های گروهی و رادیو و تلویزیون روسیه دستور دادند که «حتی یک کلمه نباید درباره بیماری او خبری پخش شود.»

(بالاخره مقامات روسیه آموختند که می‌توان با ترفند و غمليات فريبكارانه كه آمريكايي‌ها آن را به خوبي مي‌دانند، آرای یلتسین را از ۶۱٪ به ۵۳٪ رساند.)

(بقیه کنگره حزب کمونیست از ص ۲۸)

ایجاد یک جبهه اجتماعی، مبارزات انتخاباتی، نتایج آن‌ها و تأثیر حزب کمونیست پرتقال بعنوان پایه آلتزاتیوچپ از دیگر مسائل مورد توجه کنگره بود. پانزدهمین کنگره حزب کمونیست پرتقال هم چنین مسائل مربوط به حزب و نقش آن را مورد توجه قرار داد و هویت آن را به عنوان حزب طبقه کارگر، میهن دوست و انترناسیونالیست با هدف نهائی ساختمان جامعه‌ای سوسیالیستی مورد تأکید قرار داد.

نگاهی به پرتقال امروز!

از زمان برگزاری انتخابات اکتبر سال گذشته، اوضاع سیاسی و اجتماعی در پرتقال دستخوش تغییرات جدی شده است. دهسال حکومت کمارکو سیلوا با ویرانی بخش تولیدی، خصوصی سازی‌ها که موجب بازسازی انحصارها و مونوپول‌های سابق شد، به تشدید انجام گسیخته بیکاری در کشور انجامید و وابستگی سیاسی و اقتصادی در برابر دستورات پیمان ماستریخ را افزایش داد. در این شرایط حکومت سیلوا بر اثر شکست در دو انتخابات مجلس و ریاست جمهوری سقوط کرد و ژرژ سامپایو با رای سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و دیگر نیروهای دمکراتیک به ریاست جمهوری انتخاب شد. حزب سوسیالیست در پارلمان به اکثریت نسبی دست یافت، ولی علیرغم هشدارهای کمونیست‌ها، حزب سوسیالیست هم چنان بر روی برنامه‌ای با فشاری کرد که متضمن تغییر دمکراتیک و واقعی نسبت به گذشته نبود. تجربه یکسال حکومت حزب سوسیالیست با امتیازات بیشمار که به جناح‌های راست در عمده‌ترین مسائل اقتصادی و اجتماعی داده شده است، به اکثریت پرتغالی‌ها اعم از کارگران یا بازنشسته‌ها، جوانان و زنان و غیره نشان داد که علیرغم تغییر در شیوه‌ها - ناشی از این واقعیت که این حزب ناآند اکثریت مطلق است - در اصل مسئله سیاست‌های سابق آن هم چنان اجرا می‌شود. حزب سوسیالیست مانند سلف خود در اساس با تسلیم نسبت به ماستریخ و برنامه‌های ناشی از آن موافق است. بدین طریق نبردی ظاهری بین دو حزب بزرگ کشور به راه افتاده است. درعین آنکه با سرعت تمام روند خصوصی سازی و تقدم دادن به سرمایه داخلی و خارجی ادامه داد. همزمان، بیکاری روز به روز افزایش می‌یابد و در مقابل قدرت خرید کارگران بشدت رو به کاهش است. دستاوردها و حقوق اجتماعی مورد تجاوز قرار گرفته و راه حل‌های نخبه گرایانه و جدا از مردم در زمینه مسائل مربوط به آموزش و پرورش و فرهنگ ترویج می‌شود. همه اینها در شرایطی است که سرانجام همین جوانان و زنان هستند که بیش از همه باید صورتحساب سیاست‌های حاکم را بپردازند. هم اکنون کشور تحولات عمیقی را از سر می‌گذراند و مانند دیگر کشورهای اروپائی امید مبهم به دگرگونی بتدریج جای خود را به خواست‌ها و مطالبات مشخص، اعتراض، مقاومت و مبارزه قشرهای مختلف مردم، زحمتکشان و جوانان می‌دهد. کمونیست‌های پرتقال هم چنان همبسته با مردم و در کنار زحمتکشان از خواسته‌ها و منافع آنها دفاع می‌کنند و در چارچوب سندیکاها، سازمان‌های توده‌ای و نیز در پارلمان و نزدیک به ۵۰ شهرداری کمونیست کشور برای این خواسته‌ها مبارزه می‌کنند.

هر قیمتی که شده، حرکت کمونیست‌ها را متوقف کنیم.» در ادامه این گزارش گفته می‌شود: «تبلیغات شدید ضد کمونیستی باید آغاز شود. این تنها راه پیروزی است.»

گروه مشاوران آمریکایی به یلتسین توصیه کردند، در برنامه‌های تلویزیونی شرکت کند و به این طریق، در واقع در خانه میلیون‌ها روس حضور یابد. در این توصیه نامه آمده است: «رئیس جمهور هنگام سخنرانی باید با دردهای مردم ابراز همدردی کند و اعلام دارد که او از رنجی که مردم در این دوره متحمل شده‌اند، آگاه است. در این برنامه‌های تلویزیونی که نباید بیش از ۱۵ دقیقه باشد، در پشت رئیس جمهور باید نه تنها افراد میانسال و کهنسال مجلس به کت و شلوار، بلکه همچنین جوانان، زنان و مقامات محبوب، مثلاً شهردار مسکو حضور داشته باشند.» گروه مشاوران با درک این مسئله که مردم روسیه، یلتسین را مردی منزوی و غیرقابل اعتماد می‌دانند، به مشاوران او توصیه کردند که «در تصاویر تلویزیونی، در کنار او بایستند.» توصیه شد که در برنامه‌های تلویزیونی، «یلتسین باید از میان مقاماتی که برای او ابراز احساسات می‌کنند، خارج شده، پشت میکروفن قرار گیرد.»

پس از هر سخنرانی تلویزیونی، بوسیله تلفن از مردم نظرسنجی می‌شد و نمودار بررسی‌ها ترسیم می‌گردید. در گردهمایی‌ها و اجتماعات، وقتی که بوریس یلتسین سخنرانی می‌کرد، از چهره‌های مردم و واکنش‌های آنها در مورد بیانات مختلف، از جهات گوناگون فیلمبرداری انجام می‌شد و سپس نوارهای ویدیویی به دقت مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفتند.

بررسی‌های اولیه صحت عملکرد گروه مشاوران آمریکایی را نشان داد. گروه به ویژه به تامل و تدبیر درباره این موضوع پرداخت که «چه مسایلی بیشتر، مردم را از کمونیست‌ها می‌ترساند؟ صف‌های طولانی، کمبود و ملی کردن مجدد اموال، اما آنچه مردم را بیش از همه به وحشت می‌انداخت، جنگ داخلی بود.» آشیت می‌گوید: «به همین دلیل ما به یلتسین و مشاوران او توصیه کردیم که محور تبلیغات باید روی این مسئله قرار گیرد که اگر یلتسین شکست بخورد جنگ داخلی آغاز خواهد شد.» به بیان دیگر ما باید مردم را متقاعد می‌کردیم که اگر خواهان آرامش هستید، از یلتسین حمایت کنید. «پژوهش‌هایی که توسط گروه‌های ویژه صورت گرفته بود نشان داد که تبلیغات ضد کمونیستی باید همچنان با شدت و حدت ادامه یابد. این توصیه به خوبی عملی شد و تا آخرین روز انتخابات ادامه یافت.

به توصیه گروه مشاوران آمریکایی، قرار شد در نیمه آوریل، دیداری بین بوریس یلتسین و بیل کلینتون انجام شود. هدف از این ملاقات، آن بود که به مردم نشان داده شود که غرب و ایالات متحده از بوریس یلتسین حمایت می‌کنند و او از اعتبار بین‌المللی برخوردار است.

آشیت می‌گوید: «از آنجا که با رئیس جمهوری روبرو بودیم که سلامتش در مظان تردید قرار داشت، توصیه شد، حداقل ۴ ساعت نوار ویدیویی از او تهیه شود. هدف از این برنامه‌ها که بایستی شادابی و صحت یلتسین را نشان می‌دادند این بود که در مواقع اضطراری از آن استفاده شود.» از اوایل آوریل، رادیر و تلویزیون روسیه به بازوی قدرتمند یلتسین تبدیل شدند و توصیه شد که اخبار چین، به شدت تحت کنترل قرار گیرد. قدم بعدی کنترل مجلات و رسانه‌های گروهی روسیه بود که باید به حمایت از یلتسین و مخالفت شدید با کمونیست‌ها می‌پرداختند.

به توصیه این مشاوران، کارکنان دولت را وادار کردند که در اجتماعات هواداران یلتسین شرکت کنند. بنابر توصیه این مشاوران، یلتسین پیشنهادات مکرر گنادی زیوگائف برای مناظره تلویزیونی را رد کرد. رادیو، تلویزیون و رسانه‌های گروهی، تبلیغات خود را حول این محور که «زیوگائف شکست خواهد خورد»، متمرکز کردند.

در پنجم ماه مه، گروه مشاوران آمریکایی با بررسی کاندیداهای نیروی سوم، به این نتیجه رسیدند که الکساندر لید «نیرومندترین نامزد نیروی سوم است. این مشاوران به یلتسین توصیه کردند که «پرداخت هر بهایی برای کسب حمایت او از یلتسین ضروری است.» البته حمایت‌های مالی و لجستیکی مشاوران یلتسین از لید که از مدتها پیش آغاز شده بود، می‌بایست همچنان ادامه یابد. نظرسنجی‌ها نشان داد که اگر در دور دوم انتخابات لید از یلتسین حمایت کند، یلتسین تنها ۲ درصد از آرای خود را از دست خواهد داد. این رقم کاملاً قابل اغماض بود. در پایان دور اول انتخابات، الکساندر لید با کسب ۱۵٪ آرا به موفقیت چشمگیری دست یافت. در پی این موفقیت، در یک اقدام کاملاً نمایشی، یلتسین فوراً وی را به عنوان «مشاور امنیت ملی روسیه» برگزید.

پخش گزارش سی.ان.ان که پس از دور اول انتخابات تهیه شده بود، نشان داد که مردم عمدتاً به خاطر وحشت از آغاز جنگ داخلی به بوریس یلتسین رای داده‌اند؟ پس از پخش این خبر «درسنر» با شادمانی فریاد زد:

مقاله «کمینترن ۳۸-۱۹۳۴: بازگشت به سیاست جبهه وحدت و خلق» هارالد نوی برگ Harald Neuberg در دفتر مارکسیستی (شماره ۶ سال ۹۶) Marx. Blätter، نشریه تئوریک حزب کمونیست آلمان، نتایج منفی این سیاست را چنین برمی شمرد:

«این سیاست مبارزات توده ای علیه فاشیسم را با دشواری رویرو ساخت، که در آن شرایط می بایستی از موضع دفاع از آزادی های دموکراتیک انجام می گرفت، زیرا برای دموکراسی بورژوازی ارزشی قائل نمی شد؛ این سیاست به همین علت نیز خواست های حداکثر مطرح می ساخت، و خواستار اجرای فوری انقلاب سوسیالیستی بود، بدون آنکه پشتیبانی اکثریت از این خواست وجود داشته باشد».

سیاست انفجار و باصطلاح براندازی که اکنون توسط بخشی از اپوزیسیون چپ، بجای دفاع از بقایای آزادی های ناشی از انقلاب بهمین، پیگیری می شود تا جلودی قابل مقایسه با همان تزهائی است که در کنگره ۷ کمینترن مردود اعلام شد. انفجار و باصطلاح براندازی که با کمال تاسف اغلب با یورش تبلیغاتی علیه نیروها ملی-مذهبی و چپ مذهبی نیز در میان اپوزیسیون چپ همراه شده است! (نگاه کنید به موضع گیری های اپوزیسیون نسبت به نهضت آزادی ایران و رهبران آن، شخصیت های وابسته به طیف چپ مذهبی و حتی برخی شخصیت های ملی در داخل کشور و در آستانه انتخابات مجلس پنجم) این تبلیغات و سیاست، که عملاً با سیاست و مشی اتحاد ها فاصله نجومی دارد، در واقع نمی تواند فاشیسمی را که می خواهد قدرت متمرکز را در جمهوری اسلامی در اختیار بگیرد ببیند و از هم اکنون همه توان خویش را برای مقابله با پیروزی آن متمرکز کند.

وقتی نامه مردم، رهبران نهضت آزادی را از موضع حداکثرطلبی مورد هجوم و دکتريزدی، دبیرکل آن و مهندس سبحانی از شخصیت های ملی-مذهبی و دیگران را مورد انتقاد قرار می دهد، که مایلند در چارچوب شرایط موجود و پذیرفتن بندهای قانون اساسی، از جمله در مورد ولایت فقیه - به مبارزه نیمه علنی خود در ایران ادامه دهند، و برای آزادی فعالیت سیاسی خود، به عنوان یک دستاورد دموکراتیک و یکی از مظاهر دموکراسی بورژوازی مبارزه کنند، در بند همان اشتباه تاریخی گرفتار شده اند، که نوی برگ برمی شمرد. این نوع سیاست ها، البته از درک و مشی توده ای فاصله دارد. سیاستی که تمام توان خود را برای جمع کردن وسیع ترین نیروهای ممکن در درون حزب و در خارج از حزب، جهت دفاع از آزادی های دموکراتیک، قانونی و مواضع ضدفاشیستی بکار گرفته بود. جبهه مطبوعات طرفدار آزادی، جبهه احزاب طرفدار آزادی و تشکیل سازمان هائی نظیر جمعیت مبارزه با استعمار و طرفداران صلح و... همگی در ادامه همین مشی بوده است.

در حقیقت، سیاست «توده ای» بدون این تمیز و مشخصه، هرگز نه مورد تأیید متحدان حزب ما بوده است، و نه دشمن آنرا به عنوان سیاست حزب ما بازشناخته است.

نوی برگ درباره پی آمد این نوع سیاست های نادرست احزاب کارگری و کمونیستی می نویسد: «بر پایه این ارزیابی، احزاب کمونیستی در طول سال های ۲۰ و سال های آغازین ۳۰ [قرن حاضر] هم به علل عینی اجتناب ناپذیر و هم بخاطر [این] سیاست اراده گرایانه ذهنی دچار وضع پیچیده و سردرگمی شدند، که همراه شد با ارزیابی های شدیداً نادرست اوضاع [کشورهایشان] و تحمیل انزوای شدید و عدم تحرک و فعالیت سیاسی».

تصحیح این ارزیابی و سیاست ناشی از آن در کمینترن بطور عمده نتیجه فعالیت های پالمیرو تولیاتی، دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا و دومین مسئول در کمینترن و به ویژه گئورگی دیپیتروف، رئیس دفتر اروپای غربی کمینترن، ممکن شد. تولیاتی در یک جلسه کمیسیون تدارکات کنگره هفتم در آوریل ۱۹۳۵ اعلام داشت: «شدیدا ضروری است که در اسناد کنگره، بند انتقاد بخودی اضافه شود، که مفاد آن، آنچه ای را که نو در سیاست ما است، برجسته سازد و اشتباه گذشته مورد انتقاد قرارگیرد» (مقاله «پالمیرو تولیاتی»، نوشته آلدو آگوستی، تورین ۱۹۹۶، ص ۱۸۲).

دیپیتروف، که به علت شیوه تفکر غیرمتعارف در سال ۱۹۲۸ از رهبری حزب کمونیست بلغارستان کنار گذاشته شده بود، پس از پایان موفقیت آمیز دادگاه معروف «لایپزیک» علیه رژیم هیتلری و آزادی از زندان، در سال ۱۹۳۴ به مسکو بازگشت، و در نامه ای به استالین درباره تجارب و شناخت های خود در آلمان توضیحاتی داد. در ملاقات با استالین و بدنبال بحث شدید بین آندو، که نامه دیگر و جلسات دیگری را بدنبال داشت، بنا به نوشته «نوی برگ» درستی مواضع او به اثبات رسید. او خواستار آن بود، که با توجه به خطر فاشیسم باید از جمله رابطه با دولت های سرمایه داری پایبند به قانون اساسی طرفدار حقوق دموکراتیک بورژوازی، تصحیح گردد و در رابطه با جنبش

از تکرار ضرورت مقاومت واحد در برابر قدرت مطلقه
ارتجاع بازار-روحانیت نباید خسته شد!

جبهه مقاومت در برابر جبهه ارتجاع

یورش سرمایه داری به دستاوردهای اجتماعی مردم در یکصد سال اخیر، تحت عنوان «لیبرالیسم اقتصادی» و اوج گیری تضاد میان کشورهای بزرگ امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان بین خود، یکبار دیگر جنبش کمونیستی، ملی و مترقی جهان را به مرور تاریخ برانگیخته است. بویژه آنکه این تقسیم مجدد جهان، از یکسو با جنگ افروزی در مناطق مختلف جهان باصطلاح سوم همراه است و از سوی دیگر با تلاش بی وقفه سرمایه داری جهان برای نابودی کامل ساختارهای اجتماعی کشورهای سوسیالیستی سابق. مجموع این تلاش سرمایه داری امپریالیستی، هرروز بیش از روز پیش اتحادهای وسیع را در میان احزاب ملی، مترقی و کمونیستی جهان در دستور روز قرار می دهد و اندیشه های چپ روانه را منزوی می کند. اندیشه هائی که در گذشته نیز-در شرایطی قابل مقایسه با اوضاع امروز جهان- برای مدتی امر مهم اتحادها را با دشواری رویرو ساخته بود. اندیشه اتحادهای وسیع که اکنون در تمامی کشورهای جهان در حال رشد است، در میهن ما و در میان احزاب میهن دوست، ملی و چپ ایران نیز تفکراتی را موجب شده و مرور تاریخ مبارزات گذشته را در دستور روز قرار داده است. از آنجا که این نگاه به گذشته، نمی تواند تلاش و مشی حزب توده ایران را در این عرصه مهم نادیده بگیرد، در دوران اخیر -بویژه در مطبوعات وابسته به سازمان های چپ- اینجا و آنجا از حزب ما و اندیشه های پایه گذار آن یاد می شود. این مرور گذشته جنبش انقلابی در کشور ما و در ارتباط با حزب توده ایران، پدرستی از محور شعار و مشی اتحادی می گذرد که پیوسته و از همان ابتدای پایه گذاری آن، اساسی ترین و محوری ترین سیاست آن بوده است. اگر رویدادهای جاری در جهان، به نوعی سال های جنگ دوم جهانی را به یاد می آورد، سیاست اتحادها در وسیع ترین حد ممکن و برای مقابله با فاشیسم، به حق حزب ما و مشی توده ای آنرا به یاد می آورد. اشارات مثبتی که اخیراً و در میان مطالبی که در نشریه «راه آزادی» وابسته به حزب دموکراتیک مردم ایران و یا «کار»، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران به انگیزه های پایه گذاری حزب توده ایران و یا مشی و روش آن می شود، در حقیقت برخاسته از همین واقعیات است. بنابراین واقعیات، مرور سیر و سرگذشت تاریخی جبهه ضد فاشیسم و اتحادهای وسیع نمی تواند کم فایده باشد. در این رهگذر بسیار بجاست که به کنگره هفتم کمینترن و تصحیح چپ روی ها اشاره شود!

نگاه به گذشته

از نظر تاریخی باید اشتباهاتی را دوباره مرور کرد که جنبش کارگری برای دورانی بدان دچار شد. البته این مرور تاریخ برای درس آموزی از آن اشتباهات و پرهیز از تکرار آنها از سوی همه نیروهای خواهان طرفدار اتحادها و تحولات مترقی در ایران و توجه به نیروهای متحد در جبهه طرفداران تحولات -با هر اندیشه و ایدئولوژی- است.

در آستانه جنگ دوم جهانی، تائید بودجه جنگی کشورهای سرمایه داری از سوی احزاب سوسیال دموکرات و به ویژه شرکت حزب سوسیال دموکرات آلمان در دولت بورژوازی و سرکوب انقلاب ۱۹۱۸ در آلمان، عملاً این اندیشه را در کمینترن موجب شد، که سوسیال دموکراسی -به ویژه بخش چپ آن- راه متحدان فاشیسم ارزیابی کنند! استالین این موضع را در سال ۱۹۲۴ و بعد از مرگ لنین چنین اعلام داشت:

«فاشیسم یک سازمان سرکوب بورژوازی است، که متکی به کمک فعال سوسیال دموکراسی است. سوسیال دموکراسی بطور عینی شاخه میانه روی فاشیسم است... این سازمان ها یکدیگر را نفی نمی کنند، بلکه تکمیل می کنند. اینها قطب های متضاد نیستند، بلکه برادران دوقلواند...» (مجموعه آثار استالین جلد ۶، ص ۲۵۳، درباره اوضاع بین المللی).

مراسم سالگرد اشغال سفارت آمریکا با دو دیدگاه

سالگرد اشغال سفارت آمریکا، امسال نیز طی دو مراسم برگزار شد. یک مراسم دولتی که با استفاده از امکانات دولتی برای به حرکت درآوردن دانش آموزان و کارمندان دولت برگزار شد، و مراسمی که بدعوت مستقل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مجمع روحانیون مبارز و تشکل های دانشجویی وابسته به این دو سازمان، یک روز قبل از مراسم دولتی برپا شد. این استقلال و انجام دو مراسم جداگانه، در حقیقت بیانگر دو مشی و دو دیدگاه بر سر بسیاری از مسائل اقتصادی و سیاسی در جامعه است. مشی و سیاست دولتی که مجری بسیاری از برنامه های اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آمریکاست و برای گمراه نگه داشتن مردم و پنهان کردن چهره واقعی خود، تظاهراتی فرمایشی علیه آمریکا نیز برگزار می کند. و دیگری مشی و سیاستی که از کمترین امکانات سازماندهی برخوردار است و در برابر بسیاری از برنامه های حکومت قرار دارد.

در مورد هر دو مراسم، باید این واقعیت را گفت، که هم مراسم دولتی برای نمایش و قدرت نمایی در برابر چپ مذهبی برپا شده بود، و هم مراسم چپ مذهبی صف مستقلى بود که در برابر حکومت به نمایش گذاشته شد. بدین ترتیب سالگرد تصرف سفارت آمریکا، امسال بیش از آنکه نمایشگر مبارزه با آمریکا و امپریالیسم جهانی باشد، صحنه قدرت نمایی موافقان و مجریان سیاست های آمریکا در ایران (حکومت) و مخالفان آن بود. به زبانی دیگر مقابله نه با امپریالیسم آمریکا، بلکه با عوامل و مجریان سیاست های آمریکا در داخل حکومت در دستور روز بود!

تظاهرات و اجتماعی که بدعوت طیف چپ مذهبی برپا شد، یک حقیقت دیگر را نیز با خود داشت، و آن اینکه نیروی اساسی این طیف در حال حاضر همانا جنبش دانشجویی کشور است. بدین ترتیب تظاهرات مورد نظر، در حقیقت تظاهرات جنبش دانشجویی در برابر حکومت بود! این واقعیت از نظر حکومت و ارتجاع قدرتمند حاضر در آن پنهان نیست و بزرگترین انگیزه یورش اسلامی به دانشگاه ها، به بهانه انقلاب فرهنگی و یا مبارزه علیه "لیبرالیسم" در حقیقت همین جنبش را در نظر دارد. حاصل این دو یورش نیز باید به یکجا ختم شود: از میان برداشتن پایگاه چپ مذهبی و یا حداقل - جلوگیری از گسترش سازمان های وابسته به این طیف. این سیاست، از سوی ارتجاع با تمام قدرت، تا برگزاری دو انتخابات میان دوره ای مجلس و ریاست جمهوری به اشکال گوناگون پیگیری خواهد شد. بویژه آنکه نسل جوان کشور (۷۰ درصد جمعیت ایران زیر ۲۵ سال است) در صورت برقراری ارتباط این طیف با جوانان و طرفداری از خواست ها و نیازهای آنان، بصورت طبیعی نیروی ذخیره این جنبش محسوب می شود!

بنابراین، سیاست مستقل چپ مذهبی برای برگزاری سالگرد تصرف سفارت آمریکا و تلاش ارتجاع برای درهم شکستن جنبش دانشجویی کشور، از هر دو سو سیاستی است که براساس تحولات آینده ایران اتخاذ شده و پیگیری می شود.

(بقیه مردم فرانسه در برابر..... از ص ۳۴)

در این مورد دبیرکل حزب کمونیست فرانسه می گوید: «برای ما روشن است که در چارچوب ساختار اروپای ماستریخ هیچ تحول اساسی ممکن نیست؛ اما ما می خواهیم در حکومت شرکت کنیم و قصد نداریم در این مورد شرط قراژ دهیم. فعلا تا برگزاری انتخابات بیش از یکسال باقی است و ما ضمنا قصد نداریم در این دوران دست روی دست بگذاریم و تماشاچی ضربات حکومت به مردم باشیم.» بنابراین استراتژی کمونیست های فرانسه این بار نه دعوت کردن از مردم برای رای دادن به آنها برای تغییر اوضاع از بالا، بلکه استفاده از مناصب دولتی به منظور کمک به سازمان دهی مقاومت از پایین است.

مبارزه و مقاومت زحمتکشان فرانسه می زود که شرایطی نوین را در اروپا بوجود آورد. پشتیبانی از این مبارزه وظیفه همه نیروهای مترقی است.

سوسیال دمکراسی تجدید نظر بعمل آید. او در نامه مورخ اول جولای ۱۹۳۴ خود به استالین سه پرسش زیر را مطرح ساخت و بحث درباره آنرا طلب کرد:

اول- تعریف سوسیال دمکراسی به عنوان سوسیال-فاشیسم درست است؟

دوم- آیا درست است که سوسیال دمکراسی را همه جا و تحت همه شرایط مهمترین پایگاه اجتماعی بورژوازی تلقی کنیم؟

سوم- درست است، که جریان چپ سوسیال دمکراسی را خطر عمده بنامیم؟

دیمتروف تصریح می کند: «بجای آنکه تاکتیک جبهه متحد برای افشای سوسیال دمکراسی بکار برده شود، باید آنرا «به یک فاکتور موثر برای شکوفایی نبرد توده ای علیه پیشروی فاشیسم تبدیل نمود». (Woprossi istroii KPSS ۷/۱۹۶۵ ص ۸۳)

گتورگی دیمتروف یکی از مخالفان سرسخت «یک دست» بر شمردن اوضاع و روندهای متفاوت بود. او تفاوت قابل بود بین انواع حاکمیت سرمایه داری، بین شکل فاشیستی و دمکراتیک آن. «این فرق می کند، که دیکتاتوری بورژوازی به شکل دمکراسی بورژوازی... و یا به شکل عیان فاشیستی آن برقرار است. ما به عنوان مدافعان دمکراسی "تسویت" از هر وجه دستاوردهای دمکراتیک دفاع خواهیم کرد، که در طول سال های متمادی نبرد سخت، طبقه کارگر به آن دست یافته است و مصمانه برای توسعه و تعمیق آنها مبارزه خواهیم کرد... از اینرو توده های زحمتکش در کشورهای متفاوت سرمایه داری اکنون در برابر انتخاب بین دیکتاتور [دمکراسی] پرولتری و یا دمکراسی بورژوازی قرار ندارند، بلکه بین دمکراسی بورژوازی و فاشیسم قرار گرفته اند». (نقل از قسمت پایانی سخنرانی گتورگی دیمتروف در کنگره هفتم کمیتن تحت عنوان «دفاع از وحدت طبقه کارگر علیه فاشیسم»)

پیروزی فاشیسم در دوران بحران ساختاری سرمایه داری امپریالیستی در جهان، که برقراری «سوسیال داروینیسیم» را از طریق اجرای برنامه «نولیبرالیسم اقتصادی» هدف خود قرار داده است، همزمان است با کوشش مشابهی در میهن ما ایران. موفقیت سرمایه داری تجاری و زمینداران بزرگ و متحدان روحانی آنان برای قبضه کامل قدرت متمرکز در جمهوری اسلامی، اعتبار سخنان تاریخی دیمتروف و وظایف ما را دو چندان می کند. این متحدان، همسو با متحدان «بنیادگرای» خود در جهان، می خواهند سیاست «تعدیل اقتصادی» را در ایران برگشت ناپذیر سازند. این پیروزی شبه فاشیستی، یک پدیده زودگذر نیست، بلکه باید آنرا یک شکست بزرگ برای همه نیروهای ترقیخواه ایران دانست. شکستی، که نیروهای چپ، از جمله چپ مذهبی، ملی-مذهبی و نیروهای ملی-دمکرات در ایران را شامل می شود. این پیروزی بیان کننده ضعف طبقه کارگر و حتی بورژوازی ملی ایران نیز خواهد بود.

بر پایه این برداشت است، که هشدار چندباره به همه نیروهای ترقی خواه ایران، از جمله به چپ غیرمذهبی همچنان از اعتبار تاریخی برخوردار است.

در عرصه جهانی

نگاهی به رویدادهای جهانی و موضع گیری های مشابه در بزرگ ترین کشورهای سرمایه داری نیز خود حکم تأییدی است بر آنچه که در رابطه با ایران بدان اشاره شد.

شرکت حزب کمونیست ایتالیا در انتخابات اخیر مجلس و رای مثبت آن به نخست وزیر فعلی این کشور، با وجود انتقادهای بسیار جدی که به سیاست های وی دارد، نیز در حقیقت بر پایه همین شناخت و ارزیابی از اوضاع جهان کنونی انجام شد. انتقادات مطرح شده به حزب کمونیست اسپانیا، و دبیرکل جبهه چپ در اسپانیا (خبر آنرا در همین شماره راه توده می خوانید)، از همین دیدگاه مطرح است. اوضاع در روسیه هم جز این نیست. شعار حزب کمونیست آمریکا، مبنی بر رای منفی به «دولت»، کاندیدای جمهوریخواهان در انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا نیز در انطباق است با همین شناخت و ارزیابی و خطری که نسبت به تسلط جناح های سرمایه داری متمایل به فاشیسم و طرفدار سرکوب آزادی های بورژوازی وجود دارد.

اگر گفته و یا نوشته شود، که ایران امروز بر سر یک دو راهی قرار دارد: پیروزی کامل ارتجاع شبه فاشیستی از یکسو، و ضرورت مقاومت همه نیروها و توان های دمکرات و ترقی خواه در برابر این پیروزی، یک حقیقت تاریخی بیان شده است. آیا همه گردان ها و شخصیت های جبهه دوم (در برابر جبهه ارتجاع) به وظایف تاریخی خود عمل خواهند کرد و در یک صف واحد قرار خواهند گرفت؟ آینده ایران در گرو پاسخ واحد به این پرسش است!

"چپ" اسپانیا

دلائل شکست انتخاباتی را بررسی می کند!

ن. دنا (اسپانیا)

انتخابات ماه مارس ۱۹۹۵ اسپانیا که منجر به سقوط کابینه سوسیالیست ها در این کشور شد، اکنون موجب یک سلسله بحث های بسیار جدی پیرامون اتخاذ تاکتیک های متحد از سوی همه نیروهای مخالف برنامه های دولت راستگرای این کشور شده است. این بحث ها، در عین حال با انتقاداتی از سوی نیروهای مترقی و چپ اسپانیا نسبت به سیاست ها و تاکتیک های رهبر حزب کمونیست و دبیرکل "چپ متحد" همراه است.

بدین ترتیب، انتخابات مارس ۱۹۹۵ و روی کار آمدن نیروهای راست، نه تنها به معنی برکناری سوسیالیست ها، پس از ۱۴ سال از قدرت، بلکه نمایانگر شکست تاکتیک های "چپ" نیز ارزیابی می شود، زیرا "چپ متحد"، در این انتخابات نه تنها رشد پارلمانی نداشت، بلکه با از دست دادن یک نماینده، تضعیف نیز شد. سقوط کابینه سوسیالیست ها در اسپانیا، همراه شد با بازپس گیری بسیاری از حقوق اجتماعی بدست آمده مردم طی مبارزات ده ها ساله آنان. تفسیرهایی که اکنون از سیر رویدادهای دوران انتخابات و پیامدهای پس از تسلط راست ها بر قدرت جریان دارد، اغلب بر این اصل استوار است، که برخورد چپ روانه "خولیو آنگیتا"، رهبر حزب کمونیست و دبیرکل "چپ متحد"، به پیروزی راست ها یاری رساند. همین تفسیرها حاکیست که در لحظه ای که خطر به قدرت رسیدن راست ها وجود داشت، وی تمام حملات تبلیغاتی خود را متوجه خطاها و سیاست های سوسیالیست ها کرد. انتقاد از این سیاست "خولیو آنگیتا"، دبیر کل حزب کمونیست و رهبر "چپ متحد" و سرانجام عدم اعتداف وی در برابر این انتقادات و تغییر سیاست ها، سرانجام موجب انشعاب در جبهه چپ متحد و ایجاد "چپ نو" شد. "چپ نو" مواضعی شبیه حزب سوسیالیست، که اکنون بخشی از اپوزیسیون حکومت محسوب می شود، دارد. "چپ نو" مایل است با سوسیالیست ها، یک نیروی متحد چپ را شبیه "جبهه زیتون ایتالیا" تشکیل بدهد. "چپ نو" در حال حاضر "خولیو آنگیتا" را به دکماتیسم و عدم درک شرایط نوین جهانی متهم می کند.

در حال حاضر، اعتراض علیه انجماد دستمزدها، افزایش مالیات، بسته شدن کارخانه ها و بیکاری و بحران اقتصادی تمام بخش های اجتماعی را در بر گرفته است. به نظر می رسد که تنها راه جلوگیری از پیشروی سیاست های نولیبرالی راست حاکم، اتحاد تمام نیروهای مترقی باشد، بدون آنکه این به معنی ممانعت از بحث های سازنده راجع به تاکتیک و استراتژی آنان در شرایط نوین اجتماعی باشد.

سیاستی هماهنگ با آمریکا

از هنگام پیروزی حزب راستگرای "پوپولار" در اسپانیا، سیاست سنتی این کشور نسبت به کوبا تغییر اساسی کرده است. حملات تبلیغاتی شدید "خوزه ماریا ازانار"، نخست وزیر دولت اسپانیا به "فیدل کاسترو" چنان بوده است که کوبا، از پذیرش سفیر اسپانیا در کوبا خودداری کرد. این حملات تبلیغاتی همزمان بوده است با افتتاح دو مرکز "فرهنگی" برای ضد انقلابیون کوبانی در خاک اسپانیا. عملی که تاکنون در اسپانیا سابقه نداشته است. حتی در زمان دیکتاتور اسپانیا "فرانکو" نیز منافع اقتصادی و استراتژیک اسپانیا و کوبا بر چنان پایه ای استوار بود، که کوبا برای مقاومت در برابر فشارهای ایالات متحده آمریکا، در بسیاری موارد به اسپانیا متوسل می شد. زبان مشترک و مناسبات فرهنگی مشترک، اغلب به گسترش این مناسبات کمک می کرد. وجود هزاران مهاجر اسپانیایی به کوبا و فعالیت شرکت های تجاری اسپانیا در کوبا، همگی حکایت از این مناسبات و استقلال اسپانیا در برابر آمریکا و در رابطه با کوبا داشت. تمامی این مناسبات اکنون سیر نزولی طی کرده است و اسپانیا نقش متحد آمریکا، برای فشار سیاسی و اقتصادی به کوبا را برعهده گرفته است. حتی اظهارات اخیر "پاپ" مبنی بر مخالفت با سیاست های فشار اقتصادی به کوبا، که در جریان ملاقات فیدل کاسترو و "پاپ" بیان شد، نیز تغییری در

سیاست های دولت راستگرای اسپانیا برای فشار به کوبا و هموائسی با سیاست های آمریکا در این زمینه وارد نیآورده است.

واکنش فیدل کاسترو

به گزارش خبرگزاری فرانسه از هاوانا، فیدل کاسترو با اشاره به سخنان ماه گذشته "خوزه ماریا ازانار"، نخست وزیر اسپانیا که ضمن مقایسه روابط دو کشور با بازی شطرنج گفته بود «اگر کوبا یک مهره خود را حرکت دهد، آنها با حرکت چند مهره، آنرا پاسخ خواهند داد» گفت: کوبا صفحه شطرنج نیست و ما با کسی شطرنج بازی نمی کنیم. ما در برابر هیچکس و هیچ چیز سر تعظیم فرود نمی آوریم، ما همان گونه که در مقابل آمریکا ایستاده ایم، برای دفاع از استقلال و حاکمیت خود، در برابر دیگران هم خواهیم ایستاد!

بنا به گزارش خبرگزاری ها از کوبا، دولت کوبا از پذیرش سفیر جدید اسپانیا در این کشور خودداری کرد. دلیل عدم پذیرش سفیر اسپانیا از جانب کوبا، دخالت وی در امور داخلی کوبا اعلام شد. سفیر جدید اسپانیا، پیش از حرکت به طرف کوبا، در مصاحبه ای با مطبوعات داخلی اسپانیا گفته بود، که بنا به خواست نخست وزیر جدید اسپانیا راه های گفتگو با نیروهای مخالف کاسترو را باز نگه خواهد داشت!

کنگره حزب کمونیست پرتقال

پانزدهمین کنگره حزب کمونیست پرتقال در روزهای ۶-۸ دسامبر برگزار شد و قطعنامه سیاسی پیشنهادی کمیته مرکزی حزب را به تصویب رساند. کنگره یک سلسله مسائل بنیادین را در ارتباط با تحلیل مسائل جهانی، مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پرتقال، شرایط و احوال کنونی و دورنمای مبارزات اجتماعی و سیاسی و وظیفه و نقش حزب را مورد بررسی قرار داد.

از نظر مسائل جهانی کنگره ویژگی های اساسی و تعیین کننده سرمایه داری و امپریالیسم کنونی را مورد تحلیل قرار داد و شکل های کنونی استثمار کارگران، ستم بر خلق ها و هم چنین سیاست های تجاوزکارانه نظامی و تلاش برای بدست آوردن برتری جهانی را مورد توجه ویژه قرار داد.

مسائل مربوط به جهانی شدن پیامدهای روند ادغام اقتصادی سرمایه داری، تلاش برای تحمیل یک مدل واحد نو لیبرال به شکل معیارهای پیمان ماستریخ، سیاست شوک درمانی، برنامه های تبدیل ساختاری و اقتصادی صندوق بین المللی پول از یکسو و تشدید مبارزه و مقاومت خلق ها و کارگران و زحمتکشان در برابر این برنامه ها از سوی دیگر، مورد توجه کمونیست های پرتقال قرار گرفت.

کنگره بر نقش و اهمیت وجود تعدادی از کشورها که با تجربیات و شیوه ها و راه های متفاوت هم چنان بر روی ساختن جامعه ای سوسیالیستی پافشاری می کنند، تاکید کرد و هم چنین به مسائل کشورهای موسوم به جهان سوم، وضعیت و نقش آنها در اوضاع کنونی توجه ویژه ای مینوئل داشت. کنگره مسائل جنبش کمونیستی و کارگری و رابطه آن با دیگر نیروهای مترقی را نیز مورد بررسی قرار داده و بر ضرورت همکاری بین المللی میان آنها تاکید کرد. کمونیست های پرتقال هم چنین اعتقاد خود را بر ضرورت وجود برنامه کمونیستی، بعنوان معتبرترین جایگزین و آلترناتیو برای آزادی کارگران و زحمتکشان مورد تاکید قرار داده و آن را یکی از عوامل وحدت درونی اعضای حزب اعلام داشتند.

کنگره هم چنین به تجزیه و تحلیل اوضاع داخلی پرتقال پرداخته و به این نتیجه رسید که اکنون بسیج افکار عمومی علیه روند ویرانگر خصوصی سازی و بازسازی انحصارات، که دشواری های بیشماری را برای زحمتکشان بوجود آورده باید در دستور کار حزب باشد. کنگره اعلام داشت، که پیمان اولترا لیبرال ماستریخ و پیامدهای آن، از جمله ویرانی بخش تولیدی لظمه ایست به حاکمیت ملی کشورها، که نابودی دستاوردهای دموکراتیک سقوط سطح فرهنگی نیز از جمله پیامدهای آنست.

وضع کنونی طبقات و انتشار اجتماعی و تجلی آن در مبارزات توده ای، نقش برتر طبقه کارگر و زحمتکشان در (بقیه در ص ۲۵)

کردن هویت اورشلیم به یک شهر یهودی نه با واقعیت تطبیق دارد، نه تاریخ آنرا می پذیرد و نه مردم آنرا قبول دارند. اما در باره شرق اورشلیم! این منطقه مانند ساحل غربی رود اردن و نوار غزه به تاریخ ۵ ژوئن سال ۱۹۶۷ بوسیله اسرائیلی ها اشغال شد. الحاق این بخش از اورشلیم به اسرائیل را تاکنون هیچ دولت و ملتی جز "السالوادور"، "کوستاریکا" و "زیمبابوه" به رسمیت نشناخته اند. بدین ترتیب، شهر قدیمی "بیت المقدس شرقی" باید براساس قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد تخلیه شود. در این بخش شهر، اکنون همه چیز در آنجا فلج است. پرزیدنت شیراک در دیدار سه ساعته خود از این قسمت شهر، خود شاهد شد که شرق اورشلیم همچنان در اشغال باقی مانده و در آنجا هیچ نوع آزادی حرکت و زندگی برای فلسطینی های عیسوی و مسلمان وجود ندارد.

- حوادث ناشی از حفر تونل در بیت المقدس شرقی توسط اسرائیل را حادثه ای منجر به احتضار روند صلح می دانید؟

ل.ش: بهر حال وضع در حال حاضر بحرانی و انفجار آمیز است. الهام دهندگان قتل اسحق رابین، در تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۹۵ از همان ابتدا خیال برگرداندن روند مذاکرات از صیبری که طی می کردند. شیمون پرز و یاسر عرفات با دشواری ولی شجاعانه مذاکرات را از سر گرفتند، اما متأسفانه انتخابات خارج از برنامه اسرائیل ضربه دومی بود که به این روند وارد آمد. "بنیامین نتانیاهو" قرارداد "اسلو" را با نگاه امضاء کننده آن نمی نگرد. نتانیاهو، حزب لیکود را از ماه می ۱۹۹۶ بدینسو در ائتلاف با نیروهای دست راستی مذهبی، کولون ها و جنایتکاران جنگی، مانند "رافائل ایسان" و "آریل شارون" رهبری می کند. این افراد حتی در اسرائیل نیز بخاطر قتل عام و کشتار فلسطینی ها در لبنان و در "صبرا" و "شیتا" محکوم شده اند. این ائتلاف همه آنچه را که در سه سال گذشته بدست آمده است، تهدید می کند.

- بسیاری از توافق ها در مرحله حرف باقی مانده است!

ل.ش: طی دوران انتقالی، اسرائیل با بیرون رفتن از نوار غزه و شهره اریحا شرایط اجرای قرارداد "اسلو" را فراهم ساخت. "اسلو دو" عبارت بود از تخلیه ساحل رود غربی اردن. این مرحله شامل هفت شهر و همچنین انتخابات ریاست جمهوری فلسطین بود که انجام شد و طی آن یاسر عرفات بیش از هشتاد درصد آرا را بدست آورد. انتخابات مجلس نیز انجام شد که براساس آن ۸۸ نماینده انتخاب شدند. شش شهر تخلیه شد، اما تخلیه حیرون با ۱۲۰ هزار فلسطینی انجام نشد. در این شهر چهارصد "کولون" مسلحه دست راستی متعلق به مذهب یهود افراطی در سه ساختمان به نام کلونی (مستعمره) مستقر هستند. یک نفر از میان همین افراد در ماه فوریه ۹۶، بیست و نه غیرنظامی را در آرامگاه حضرت ابراهیم به قتل رسانید. این فرد سبیل آنهاست. آنها مخالف بیرون رفتن ۱۵۰۰ سرباز محافظ خود هستند. درگیری های خونین هر لحظه می توان در آنجا اتفاق بیفتد، زیرا مردم فلسطین پایمال شدن توافقات و ادامه اشغال را تحمل نمی کنند.

- با این همه شما مذاکرات را با نمایندگان دولت اسرائیل از سر گرفته اید.

ل.ش: اما هیچ یک از این دیدارها که بعد از بقدرت رسیدن نتانیاهو انجام شده به نتیجه نرسیده است. ۲۰٪ نیروی کار شهر غزه و ۴۰٪ نیروی کار ساحل غربی رود اردن بیکار است. این درصد بیکاری را هیچ کشوری نمی تواند تحمل کند. این وضع ناشی از محاصره سرزمین های فلسطینی به وسیله اسرائیل و قطع رابطه آنهاست. این محاصره و قطع رابطه سبب شده است که ما تا کنون فاقد صنایع باشیم. اسرائیل مانع صدور گل، سبزیجات و میوه جات از نوار غزه می گردد. همین وضع شامل محصولات نوار غربی رود اردن نیز می شود. خسارات ناشی از این محاصره برای ما فلسطینی ها روزانه بالغ بر ۶ میلیون دلار است. توجه کنید که این رقم به مراتب بیشتر از آن رقمی است که ما از کشورهای کمک دهنده دریافت می کنیم. معنای این محاصره در عرصه اقتصادی جز "خفه کردن" چه معنایی دارد؟

در عرصه سیاسی همانگونه که در ارتباط با شهر حیرون مشاهده می شود فشار زیادی به ما وارد می کنند، تا تن به مذاکره مجدد روی توافقاتی که قبلاً حاصل شده بدیم. این حق ماست که تسلیم این فشارها نشویم، زیرا توافقات بدست آمده بوسیله نمایندگان دولت اسرائیل و مقامات فلسطینی به امضاء رسیده و بوسیله پارلمان هر دو کشور تأیید شده و توسط آمریکایی ها، روس ها و همچنین اروپایی ها در بعد اقتصادی به امضاء رسیده است. در هیچیک از این توافقات قید نشده است که در صورت تغییر حکومت مفاد آن زیر علامت سؤال قرار بگیرد.

- چه مشکلاتی باید حل بشود؟

"آنچه که بعنوان بن بست مذاکرات صلح در خاورمیانه و مصالحه با دولت اسرائیل مطرح می شود، در واقع چیزی نیست، جز بن بست مهمی، که حکومت اسرائیل در آن گرفتار آمده است. انگیزه های پر قدرت سرمایه گذاری در کشورهای عربی و تحت کنترل گرفتن اقتصادی این کشورها از سوی صهیونیسم و امپریالیسم، و قشریت مذهبی در ارکان حکومتی، که متکی به تبلیغات مذهبی و نفوذ خاخام های یهودی به حکومت رسیده است. اگر طرفداران تسلط اقتصادی اسرائیل بر منطقه را موافقان سرهمبندی کردن هر چه سریعتر قراردادهای ترک مصالحه و باصطلاح صلح بین اسرائیل و کشورهای عربی و اسرائیل مسلط و پر قدرت در منطقه بپذیریم، گروه دوم همچنان در اسارت فتح اراضی، کشورگشایی، وسعت بخشیدن به خاک اسرائیل و سرانجام، کشور بزرگ یهود شناخته می شوند. آشتی و تفاهم این دو گروه، که اکنون از سوی محافل مالی بزرگ یهودی مستقر در امریکا توصیه می شود، در واقع پاسخی است به هر دو تاکتیک اسرائیل، برای استراتژی تسلط بر منطقه! تشکیل دولت ائتلافی در امریکا (پس از پیروزی کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری) نیز مقدمه و مشوقی است برای تشکیل دولت مشترک دو حزب "لیکود" و "کارگر" در اسرائیل. از این دولت ائتلافی، دولت های مصر و اردن از آن طرفداری همه جانبه می کنند و دولت فلسطین نیز سیاست انتظار و مانور را تا تغییر شرایط در اسرائیل ادامه می دهد. تشکیل بی نتیجه اجلاس اقتصادی خاورمیانه در مصر، که بنظر می رسد دولت مصر برای فشار سیاسی به دولت اسرائیل شکست آنرا بی وقته تبلیغ می کند، در عمل طرفداران ادامه مذاکرات با کشورهای عربی و کشایش راه های سرمایه گذاری و بهره گیری از بازار و ثروت نفتی اعراب را حمایت می کند."

مصاحبه "لیلا شهید" نماینده دولت فلسطین در فرانسه با نشریه "روگارد" - ماهنامه سیاسی حزب کمونیست فرانسه -

واقعیات بن بست مذاکرات خاورمیانه چیست؟

ا.ک. (پرزگو)

دولت مذهبی "نتانیاهو" بجای دولت فلسطینی، طرفدار تشکیل اردوگاه محاصر شده فلسطینی است!

آنچه را در زیر می خوانید، مصاحبه "لیلا شهید"، نماینده دولت فلسطین در فرانسه، پیرامون اوضاع کنونی منطقه و بویژه سیاست های دولت و احزاب مذهبی و قشری متحد آنست. "لیلا شهید" یکی از دیپلمات های برجسته فلسطینی است، که تاثیر قابل توجهی در تغییرات جدید سیاست خارجی فرانسه به سود فلسطینی ها داشته است. سفر ژاک شیراک به منطقه، بروز اختلاف نظرات او با دولتمردان اسرائیلی و موضوعی که بدنبال آن فرانسه، در برابر اسرائیل اتخاذ کرده، همگی به وی و نظراتش اعتبار ویژه ای بخشیده است.

مسابقه پرشتاب علیه صلح

لیلا شهید، در این مصاحبه، ابتدا فراخوان اخیر یاسر عرفات به مردم و دولت های کشورهای اروپایی برای پیروی از دولت فرانسه برای فشار به دولت اسرائیل جهت اجرای توافق های پیمان "اسلو" را مورد تأکید قرار داد. او سپس در پاسخ به این سؤال: «آیا اورشلیم شهری است که تمام معضلات فلسطین و اسرائیل در آن به هم گره خورده است؟» گفت:

ل.ش: هیچ شهری نمی تواند مانند اورشلیم نمایانگر ظرفیت ما فلسطینی ها و اسرائیلی ها برای زندگی در کنار و با احترام به فرهنگ یکدیگر باشد. شهری آکنده از سبیل ها، اماکن مقدسه و آرشیکتور و خلاصه پلورایزم فرهنگی. این امر به ۵ هزار سال پیش از میلاد عیسی مسیح باز می گردد. اورشلیم در آن زمان بنیانگذاری شد و نه از بنو ورود "داود" پادشاه، یعنی سه هزار سال قبل. می خواهم بگویم بنیانگذاری اورشلیم بازمی گردد به قبل از رومی ها، عبرانی ها، اعراب، صلیبیون و عثمانی ها. به همین دلیل محدود

چه عاملی می تواند به روند مذاکرات صلح کمک کند؟

ل. ش: اگر ما به تنهایی در مقابل اسرائیل قرار داشته باشیم صلحی بدست نمی آید، زیرا تناسب نیروها کاملاً به سود آنهاست. بنابراین ما انتظار داریم دولت هایی که وظیفه آنها ضمانت کردن توافقات صلح بوده، یعنی آمریکایی ها، روس ها، اروپایی ها دخالت کنند. این به نفع آنان نیز هست. اگر آتش جنگ بین اسرائیل و فلسطین خاموش نشود منطقه مدیترانه روی ثبات به خود نخواهد دید. اروپا بالاترین کمک مالی را که شامل ۶۰۰ میلیون دلار در طول چهار سال تقبل کرده است و واقعاً نیز می پردازد. آمریکایی ها با فاصله بسیار زیادی در پشت سر اروپا قرار داشته و بدین ترتیب نشان دادن که متماایل به خواست و اراده اسرائیل هستند. اتحادیه اروپا از امکاناتی برخوردار است که می تواند نظر خود را به اسرائیل بقبولاند، زیرا ۶۰٪ اسرائیل با این اتحادیه است. آیا اتحادیه اروپا، دولت ها و پارلمان های ۱۵ کشور از این اهرم فشار برای پیشبرد صلح استفاده کرده اند؟ البته ما خوشحالیم از این که ارزیابی اسپانیا مشابه فرانسه است. سفر پرزیدنت شما "شیراک" این برجستگی را داشت که به مستقیم ترین وجه ممکن مطالب را بیان داشت. او به فلسطینی ها نیاز اسرائیل به زندگی در امنیت را یادآور شد و به اسرائیلی ها گفت که فلسطینی ها باید از حقوق برابر برخوردار شده و یک دولت مستقل داشته باشند و همچنین لبنانی ها و سوری ها حق دارند سرزمین های خود را آزاد ببینند. بدین ترتیب وی اروپا را با مسئولیت خود آشنا ساخت. فرانسه می تواند یک نقش تاریخی ایفا کند و دوستان فرانسه در مدیترانه نیز همین انتظار را دارند.

- آیا مجموعه مشکلاتی که شما به آن اشاره کردید، موجب

موضع گیری های جدید از جانب کشورهای عربی شده است؟

ل. ش: ما اکنون شاهدیم که جدائی های عمیق ناشی از جنگ خلیج، که به نحوی خاورمیانه را در اختیار امریکایی ها قرار داد، کم رنگ می شود. آسیب پذیری های توافق های اسلو را باید در پیامدهای تفرقه افکنانه رویدادهای ۱۹۹۱ خلیج جستجو کرد. اگر ما متحد بودیم، می توانستیم توافقات مهم تری بدست آوریم. اکنون باید اهمیت و تاثیر نزدیکی اعراب به یکدیگر را که مصر نقش تعیین کننده ای دارد، در نظر داشته باشیم. اعراب اکنون برقراری روابط با اسرائیل را مشروط به پیشرفت مذاکرات صلح کرده اند و این امر بسیار مهم است. درباره کشورهای اروپائی هم نظر ما اینست که دموکراسی های اروپائی دارای امکانات و وطنی هستند. این کشورها در روابط بین المللی خود این معیارها را در نظر می گیرند ولی آنجا که پای اسرائیل به میان می آید این معیارها فراموش می شود. مثلاً قرار داده ها با ترکیه به این علت که حقوق کردها را پایمال می کند به حالت تعویق در می آید ولی در برابر همین حق کشی از جانب اسرائیل علیه فلسطینی ها این معیارها به کار نمی رود. اتحادیه اروپا و کشورهای تشکیل دهنده آن، قراردادهای خود با سوریه، مراکش و تونس را مشروط می سازند، اما این عمل را با اسرائیل نمی کنند، چرا؟ البته آنگونه که شاهدیم، بعضی از کشورها، بویژه فرانسه بهتر درک می کنند که امریکایی ها دلشان نمی خواهد تنها بمانند!

صلحی که ما خواهان آن هستیم، عبارتست از ایجاد یک جامعه دموکراتیک و بردبار، که بتواند یکجا با دیگران در حول مدیترانه، این دریای مشترک ما زندگی کند. این صلح و نظم مورد نظر ما، یا مشترک خواهد بود و یا وجود نخواهد داشت. این دیدگاه درباره حوزه مدیترانه به مناقشه اسرائیل و فلسطین که با موجب گسیختگی منطقه از پنجاه سال پیش بدینسو شده و پیوسته می تواند به مناقشه اسرائیل و اعراب تا آنسوی صحرای سینا و الجزایر شود، خاتمه ببخشد. حل صلح آسیر مشکلات یگانه وسیله برای اشنای بنیادگرانی و جلوگیری از رشد آن است. راسیسم و برتری طلبی را باید از این طریق مهار کرد. این صلح نقش سنگی را دارد که در آب امواج ایجاد می کند؛ تاثیر آن وسیع تر از منطقه ایست که ما درباره آن صحبت می کنیم. البته درنظر داشته باشید، که ما زمان زیادی در اختیار نداریم زیرا عقریه ها خلاف صلح حرکت می کنند!

- پرزیدنت عرفات، در جریان ملاقات های پارلمانی کمونیست های فرانسه، به آنها گفت: "به ما کمک کنید". این می تواند پیامی برای مجموعه پارلمان فرانسه باشد؛ اما مردم فرانسه چه می توانند بکنند؟

ل. ش: من فراخوانی را که در تاریخ ۵ نوامبر در روزنامه لوموند انتشار یافته بود، خواندم، که براساس آن ۶۰۰ تن از شخصیت های یهود فرانسوی بر ضرورت تاخیر ناپذیر اجرای توافقات تاکید کرده بودند. در واقع آنها به نیکی از اسرائیلی ها پیوستند که در انتخابات اخیر و به منظور ادامه روند صلح و مذاکرات به شیمون پرز رای داده بودند. در حقیقت این فراخوان و عمل شخصیت های یهود فرانسوی، ادامه تظاهرات ۴۰۰ هزار نفر دوم نوامبر تل آویو بود، که طی آن اسرائیلی ها از "تنایهاو" (بقیه در ص ۲۵)

ل. ش: مشکلات بسیار است. منطقه ب که در قرارداد اسلو مشخص شده شامل ۴۰۰ روستا، یعنی ۴۴٪ سرزمین رود غریسی اردن که هفت شهر خودمختار را احاطه کرده اند (۶٪ کل سرزمین). اسرائیلی ها باید زمان بیرون بردن نیروی های خود را از این منطقه اعلام کنند. اسرائیلی ها دور شهرهایی که تخلیه کردند مرزهای نظامی کشیده اند. راه یافتن به این شهرها آنقدر دشوار است که مردم آنها را قلعه می نامند. از طرف دیگر تا زمانی که یک راه عبور مطمئن و تحت حاکمیت فلسطینی ها بین نوار غزه و ساحل غریسی رود اردن وجود نداشته باشد، رفت و آمد اهالی وابسته به اراده اسرائیلی ها خواهد بود. شما شاهد بودید که از "امولا" تا "غزه" که یک فاصله ده دقیقه ای است، هلیکوپتر حامل پرزیدنت شما، "ژاک شیراک"، یک ساعت و نیم وقت برای برخاستن و برزمین نشستن صرف کرد، چرا که اسرائیلی ها اینگونه می خوانستند. اسرائیلی ها هنوز به ما اجازه نمی دهند از فرودگاه غزه که ساختمان آن تمام شده، استفاده کنیم، و یا ساختمان بندرگاه را آغاز کنیم. می دانید چرا؟ زیرا در این صورت آنها دیگر نخواهند توانست ما را تحت فشار سیاسی و اقتصادی قرار داده و گلویمان را از نظر اقتصادی بگیرند.

برویم بر سر مسایل سیاسی. شما می دانید که در هر جنگ مقاومتی اولین اقدام صلح، آزادی زندانیان سیاسی است. سه سال از توافق ها می گذرد و همچنان چهار تا پنج هزار فلسطینی که در بین آنها حدود ۳۰ زن نیز وجود دارد همچنان در زندان و در گروگان اسرائیلی ها باقی مانده اند. تمام این مسایل باید پیش از ورود به مذاکرات و در جهت تثبیت نهایی وضع حل شود: بیت المقدس، کلونی ها (آبادی های یهود نشین)، مهاجرین، مرزهای بین اسرائیل و فلسطین، زندانیان، پایان محاصره سرزمین های فلسطینی و

- سیاست جدید اسرائیل را چگونه ارزیابی می کنید؟

ل. ش: حکومت جدید اسرائیل در حقیقت بر مبنای سه "نقی" تشکیل شده است: یک: نقی دولت فلسطین، دو: نقی مذاکرات در مورد بین المقدس، سه: نقی متوقف ساختن گسترش آبادی های یهودی نشین. آریل شارون، وزیر امور زیربنایی اسرائیل (یک جنایت کار جنگی) رسماً اعلام کرده است که "کلون" ها را دو برابر خواهد کرد. غیر قابل تصور است، که روند مبتنی بر اصل "صلح در برابر زمین" با ادامه استعمار ادامه یابد. جالب اینست که نخست وزیر اسرائیل "تنایهاو" با وجود همه اینها مدعی می شود که به توافقات "اسلو" پایبند است! دولت اسرائیل نمی خواهد ارتش خود را از مناطق ب و س یعنی ۷۲٪ تمام سرزمین خارج سازد و با واگذاری فقط ۶ شهر نقط خودمختار اما محاصره شده به فلسطینی ها می خواهد ناگهان و مستیماً به مرز نهایی مذاکرات جهش کند!

- علیرغم همه این مشکلات، شما اعتقاد به تشکیل دولت فلسطین، آنگونه که اسحق رابین ایده آنرا داشت دارید!

ل. ش: مثبت ترین جنبه توافقات اسلو بازگشت رهبر فلسطینی ها به سرزمین اجدادی خود پس از ۵۰ سال است. انتخابات دموکراتیک انجام شد، پارلمان فلسطین انتخاب شد و پرزیدنت نیز انتخاب گردید. این ها نخستین مظاهر حاکمیت فلسطین بر قسمتی محدود اما واقعی از سرزمین ماست. این آن چیزی است که بیش از همه دولت اسرائیل را نگران ساخته و همه تلاش ها در جهت متوقف کردن آنهاست، گرچه این تلاشی است در جهت خلاف عقریه ساعت. در ۲۹ نوامبر ۱۹۹۷ بدین سو سازمان ملل به تشکیل دو دولت در فلسطین، یکی اسرائیل و دیگری فلسطین رای داده است. قطعنامه ۱۸۱ این سازمان تقسیم فلسطین را بگونه ای مطرح می سازد که در آن بین المقدس شرقی بعنوان شهر آزاد باقی می ماند. در سال های اخیر تحول بسیار مثبتی در اسرائیل، بویژه در حزب کارگر بوجود آمد و این حزب معتقد شد که نمی تواند خلاف مسیر تاریخ حرکت کند. پس از نیم قرن جنگ و اشغال نظامی، مشخص شد که حاکمیت با اراده مردم است. در سال ۱۹۹۵ این حق و همچنان اصل خودگردانی فلسطینی ها از طرف حزب کارگر به رسمیت شناخته شد. پرزیدنت شما "شیراک" در سفر اخیر خود به منطقه، در هر دو کشور اسرائیل و فلسطین اعلام داشت: بهترین ضمانت امنیت و صلح در اسرائیل عبارت است از: همزیستی این کشور با یک دولت فلسطینی. در واقع نیز صلحی وجود نخواهد داشت تا زمانی که فلسطین و اسرائیل از حقوق برابر برخوردار نباشند. علیرغم همه این مشکلات فلسطینی ها مصمم به ایجاد دولت خود، در همان محدود کوچک تحت کنترل خویش می باشد. باید ببینید مردان، زنان و جوانان ما با چه هیجانی می کوشند تا شهرداری ها و خدمات اجتماعی را راه اندازند، برنامه بهداشتی را گسترش دهند، وزارتخانه ایجاد کنند، و بالاخره هر آنچه که می توانند بکنند. جهان نباید آنها را تنها بگذارد. باید این اراده زنده ماندن را پشتیبانی کرد.

نامه وارده به "راه توده"

در دیماه سال ۷۴، بدنبال حمله گروه‌بندی نظامی-مذهبی طالبان به شهر هرات و تصرف مناطق مرزی افغانستان با ایران، "راه توده" مقاله وارده ای را منتشر ساخت، که به قلم یکی از همکاران افغانی این نشریه تهیه شده بود. بسیاری از مطالبی که در هفته های اخیر و بدنبال سقوط شهر کابل بدست طالبان، در مطبوعات فارسی زبان داخل و خارج از کشور انتشار یافته، به نوعی متکی به همان اطلاعات ارزشمندی است که در مقاله منتشر شده در "راه توده" دیماه سال گذشته، وجود داشت. نشریات مترقی اروپا، از جمله "اومانیت"، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، نیز اخیراً مطالبی را پیرامون ریشه های بحران نوین افغانستان منتشر ساخته، که در کلیت خود تسائیدی است، از آن مقاله وارده که در "راه توده" انتشار یافته بود. بسیاری از نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور، در آن زمان، به حقایقی که در مقاله مورد نظر و منتشره در "راه توده" بدان اشاره شده بود، توجه کافی نکرده بودند، زیرا در تمام دوران پس از حمله طالبان به شهر هرات تا تصرف کابل پایتخت افغانستان، هیچ نوع مطلبی در نشریات اپوزیسیون و بویژه اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی منتشر نشد که به این حقایق متکی باشد.

"راه توده" بویژه با توجه به رویدادهای اخیر افغانستان و برای جلب توجه عمیق تر نیروهای مترقی و ملی ایران به رویدادهای این کشور، بار دیگر برجسته ترین قسمت های آن مقاله را، با همان عنوان و به نقل از "راه توده" شماره ۴۳ در زیر منتشر می سازد.

تحلیلی از اوضاع افغانستان و رابطه

مستقیم آن با آینده ایران

چهره ایران

درآینه افغانستان

* ۳ میلیارد سرمایه گذاری غرب و بویژه آمریکا در ترکمنستان برای انتقال گاز این کشور به آب های جنوب ایران و پاکستان، بر سیر حوادث در افغانستان و در مرزهای ایران تاثیرمستقیم دارد!

* ارتش طالبان، شاهراه وابستگی مستقیم افغانستان به انگلستان، آمریکا و پاکستان را هموار می کند و ظاهر شاه باید از همین راه به افغانستان بازگردد

* سیاست بازی و گروه سازی حکومت ایران در سال های گذشته، ضربات بزرگی به یکپارچگی افغانستان و منافع مشترک ایران و افغانستان وارد آورده است.

روز سه شنبه مورخه دوازدهم ماه سپتامبر، بر سال ۱۹۹۵ شهر هرات بدست طالبان افتاد. ورود طالبان به شهر هرات پس از زدو خوردی صورت گرفت، که چندان واضح نیست تا چه اندازه ثقیل و یا سبک بوده است. گزارشگران رادیو بی بی سی و روزنامه های انگلیسی زبان ایران از جریان زدو خورد کدام گزارش مفصلی نداده اند، اما آنچه از لابلای اظهارات اسماعیل خان، فرماندار هرات و شایعات مروج در شهر مشهود بر می آید، رویارویی میان نیروهای طالبان و افراد اسماعیل خان در نزدیکی شهرک "گرشک" سنگین تر از دگر نقاط بوده است. حال بر ما معلوم است، که جنرال های متحد اسماعیل خان، نظیر جنرال "افضلی" و جنرال "علاءالدین" و غیره، که از ملیت پشتون می باشند، در این جنگ به طالبان، که آنها هم پشتون می باشند، پیوسته و نیروهای حری و وفادار به اسماعیل خان را زیر آتش گرفته اند. شدت تلفات نیروهای اسماعیل خان خیلی زیاد بوده است. خود او گفته است، که از ۴۵۰۰ نفرات مسلح و جنگنده رو، تنها ۱۲۰۰ نفر جان سالم بدر برده اند!

در اینجا سؤالی که طرح می شود، اینست که چرا جنرال های حزب جمعیت اسلامی افغانستان، که برای وفاداری به اسلام و برهان الدین ربانی رئیس جمهور سوگند وفاداری خورده بودند و خود را مسلمان دو آتشه هم می دانند، به قسم خود خیانت کرده و اسماعیل خان را تنها گذاشته و به طالبان پیوسته اند؟ اسماعیل خان در مصاحبه با "پیتزرگريسته"، خبرنگار بی بی سی، گفت: «این جنرال ها پشتون بودند و وقتی مساله حمله برطالبان پیش آمد و به آن ها فرمان پیش روی در امتداد شاهراه کندهار-هرات داده شد، آنها رفتند و به طالبان پیوستند»

اینکه جنرال های دولت مرکزی در آیالت هرات به قوای نظامی مخالف این دولت پیوسته اند، علاوه بر مساله مهم "قومی" در افغانستان، که باید آنرا از نظر دورداشت، حکایت از معاملات بزرگ سیاسی در افغانستان دارد. اسلام و ایمان به فرامین الهی، تا حد خیانت به قسم وفاداری به حزب اسلامی و رئیس جمهور اسلامی "ربانی" هم قربانی همین معاملات شیطانی است و اسلام در همه ۱۶ سال گذشته پوشش این معاملات بوده است. حمایت ها و دشمنی های حکومت ایران با گروه های حری مسلمان افغانستان هم در همین چوکات بوده است، که در همین نوشته خود به آن هم اشاره خواهم کرد.

فی الحال، برای ما افغان ها و شما برادران ایرانی ما، این مهمترین سوال باید باشد، که ایجاد ارتش طالبان فقط یک قضیه افغانی است؟ سقوط هرات و دامنه های آتشی که برافروخته شده است، از کرانه های کشور خون آلود ما فراتر نخواهد رفت؟

حکومت ایران تا حدی متوجه خطر شده است، اما بنظر من آنها عمق حادثه را هنوز درک نمی کنند و از همین رو باید نگران بود، که یکبار دیگر در افغانستان سیاست بازی خود را پیش برده و درعمل به سیاست پاکستان و آمریکا و انگلیس کمک برسانند. کاری که در سالهای عقب سر کردند و هرروز پشت یک گروه بندی اسلامی-افغانی راه افتادند، که سرخ آنها در دست پاکستان و یا آمریکا بود.

بعد از سقوط هرات

ده ها روزنامه جمهوری اسلامی، اشخاص و دولتمداران این کشور در مورد نزدیک شدن طالبان به مرزهای شرقی ایران اظهار نظر و تاسف کردند، اما هیچکدام از این روزنامه ها و مقامات ننوشتند و نگفتند، که پشت صحنه کدام تدارک دیده می شود و مردم خودشان را هشیار نکردند. شاید آنها خواسته باشند برگ های بازی سیاسی را در دست های خود نگهدارند و مثلاً در گفتگو با نخست وزیر پاکستان، که مجری سیاست آمریکا و انگلستان در منطقه است، این برگ ها را روی میز بگذارند. اما شما و ما می دانیم، که این سیاست بازی ها با سرنوشت افغانستان چگونه بازی کرد. شاید مردم ایران خودشان آفتد گرفتاری با حکومتشان داشته باشند، که حوادث اخیر افغانستان برایشان مهم نباشد، اما این اشتباه است. آنچه در افغانستان می گذرد تاثیر مستقیم برآینده ایران دارد. اگر حکومت ایران از گفتن حقیقت به مردم ایران فرار می کند، نیروهای پیشرو ایرانی چرا نباید این حقایق را بگویند و اجازه بازی های سیاسی خطرناک را به حکومت حاکم در ایران بدهند؟ بخشی از همین بازی ها را در زیر برایتان اشاره می کنم.

سیاست های تازه در منطقه

بدنبال از هم گسیختگی اتحاد شوروی، آغاز جنگ خلیج فارس و تحریم اقتصادی دو کشور بزرگ نفت خیز عراق و لیبی توسط آمریکا (البته

که بدبختانه همه افراد جامعه آنرا نمی بینند و ستمگران هم بواسطه همین نادانی است، که ستم و فشار بر مظلومان را اعمال می کنند.

ما در قضیه سقوط شهر "هرات" بدست طالبان می بینیم، که پاکستان بصورت مالی و نظامی، اطلاعاتی و مشورتی جنبش صدفی ضد تمدن و ترقی طالبان را حمایت می کند. این ارتشی است سیاهکار و تبهکار و ویرانگر، که تحت نام اسلامی و جاری ساختن شرع محمدی می خواهد بر افغانستان مسلط شود. اسلام در این میان وسیله ایست جهت فریب مردم مسلمان افغانستان. مردم ما، متأسفانه امکان آنرا ندارند، که خدعه و نیرنگ پاکستان و آمریکا و انگلستان که کار را از یکطرف و نیرنگ بازی حکومت ایران را از سوی دیگر ببینند. نیروهای مترقی ما بسیار پراکنده اند و هر نوع امکان تاثیر گذاری روی حوادث از آنها گرفته شده است. این فاجعه وقتی کامل می شود، که ما بدانیم، طالبان هنوز تشنه خون است و در آینده نزدیک قتل عام های ده ها هزار نفر در کشور ما پیش خواهد آمد.

بسیاری از افغان ها و حتی مطبوعه غربی، بالای جنرال "دوستم" سخن می گویند. این حقیقت دارد، که او و قوای تحت فرمانش مانند "طالبان" و "شورای نظار" و حتی "حزب اسلامی" حکمت یار و متحدش "یونس خالص" و حزب "وحدت اسلامی"، دارای وزن و اعتبار انکار ناشدنی است. اما سرنوشت او و حزب تحت رهبری او بنام حزب ملی اسلامی نیز نامعلوم است. حزب ملی اسلامی جنرال دوستم تا زمانی که خطر نفوذ مسلمانان بنیاد گرا در جمهوریت های مسلمان اتحاد شوروی سابق وجود دارد و افغانستان می تواند منبع صدور این عناصر (مانند طالبان) باشد، از جانب ازبکستان، قزاقستان، ترکیه و تاجیکستان کمک و پشتیبانی خواهد شد. زمانی که خطر مرفوع گردد، جنرال دوستم نیز مورد بی مهری قرار خواهد گرفت. اما تا آن زمان هنوز راه زیاد و حوادث زیادی در پیش است.

شورای نظار به واسطه روسیه و هندوستان حمایت می شود. این حمایت از جانب روسیه بدان دلیل است، که روسیه می خواهد از "احمد شاه مسعود" و "ربانی" به عنوان سدی در راه نفوذ آمریکا و غرب به مناطق نفت جمهوری های سابق اتحاد شوروی استفاده کند. چه از یک طرف بازار مواد خام و فروش مواد تولید شده روسیه در این کشورها، در آینده بی رقیب در دست روسیه باقی خواهد ماند و از جانب دگر اموال تجارتی غرب به این جمهوریت ها از طریق بنادر آبی و زمینی روسیه درآمد بزرگی برای روسیه در بر دارد و این امر در صورتی ممکن است، که این جمهوریت ها از طریق جنوب مسلود و محدود باشد. هندوستان که با پاکستان بر روی مساله کشمیر و برخی مسائل تاریخی اختلاف دارد، شورای نظار را حمایت می کند. طالبان که برده وار از پاکستان اطاعت می کند، در ابتدا نوار مرزی پاکستان و افغانستان را در اختیار داشت و اکنون مرزهای افغانستان با ایران را نیز در دست دارد و کابل را هم در محاصره! البته بنظر بسیاری از افغان ها، پاکستان در تلاش است، تا با استفاده از طالبان، چهره هایی را که تاکنون در عقب پرده نگه داشته شده اند را بیرون کشیده و بر افغانستان حاکم سازد. یکی از این چهره ها "محمد ظاهر شاه"، شاه سابق افغانستان است، که اکنون در ایتالیا به سر می برد و طبق گزارش رادیو بی بی سی سردار "آصف احمد علی"، وزیر خارجه پاکستان، در همین اخیر با وی ملاقات کرده است. البته شاه سابق افغانستان برای به قدرت بازگشتن در افغانستان، تمام شرط های پاکستان و آمریکا و انگلستان را خواهد پذیرفت. بسیاری این سوال را طرح می کنند، که چرا ظاهر شاه زودتر وارد صحنه نمی شود و این تاخیر برای چیست؟

تاخیر ظاهر شاه

حقیقت اینست که ظاهر شاه پیرمردی است بسیار محتاط و ترسو! شرکت های نفتی می خواهند هرچه زودتر از ۳ میلیارد دلاری که جهت احداث "پایپ" گاز طبیعی ترکمنستان سرمایه گذاری کرده اند، بهره برداری کنند. برای همین هدف و بمنظور جلب رضایت محمد ظاهر شاه برای بازگشت به افغانستان، حمایت از طالبان تشدید شده و دستاوردهای نظامی آن در غرب و جنوب کشور هرچه بیشتر تحکیم می شود.

بعد از دیدار "احمد فاروق لغاری"، رئیس جمهور پاکستان، با "صفر مراد نیازف"، رئیس جمهور ترکمنستان و اعلام اعتقاد هر دو بر اینکه بلون کمک و هم گرانی فعال آمریکا در احداث خط لوله گاز ترکمنستان با پاکستان، این طرح به انجام نخواهد رسید، حکومت ایران، مانند همیشه در عوض اتخاذ یک سیاست صادقانه با دو ملت ایران و افغان، بار دیگر همان سیاست "داشتن برگ مذاکره در دست" را پیش گرفت.

درباره ایران، دیرتر از عراق و لیبی) کشورهای غربی به سراغ مناطق نفت خیز اتحاد شوروی سابق شتافتند.

کرانه های دریای خزر که از جمله مناطق درجه سوم نفت خیز جهان به شمار می رود، مورد توجه دولت های غربی، بالخاصه ایالت متحده آمریکا برای سرمایه گذاری دراز مدت، قرار گرفت. پساتین بودن مزد کار و در دسترس بودن پرسنل فنی در کشورهای این مناطق، برای سرمایه گذاران بسیار دلچسب بوده است، چرا که نفت به قیمت بسیار ناازل استخراج شده و روانه بازار می شود. می بینیم که نفت و سرمایه چگونه حرکت های سیاسی منطقه ای را در تاثیر خود دارد و از جنگ خلیج، جنگ ارمنستان و آذربایجان و سیاست های حکومت ایران و از همه مهمتر از هم گسیختگی اتحاد شوروی چگونه بهره برداری می شود. روش غرب در قبال کشورهای منطقه نفت خیز "خزر" همان سیاست کهنه ایست، که می توان آنرا در جنگ افروزی و تجزیه کشورها خلاصه کرد. اقدام غربی ها در "نی گورنی قره باغ" از طریق آتش افروزی جنگ بین مسلمان ها و آذری ها و آرامنه مسیحی، که بعدها به جنگ "چی چینی" کشانده شد، حاصل همین سیاست است. البته در زمان اخیر، روس ها کنی به خود آمده اند و همه فرمان های غرب را قبول نمی کنند و برای مثال در "چی چینی" زیر بار فشارهای غرب نرفتند و بدین ترتیب آن "کریدور" ترانسپورتی که آنها می خواستند از کنار دریای خزر تا بحیره سیاه باز کنند، همچنان مسدود باقی مانده است. کریدوری که تنها بود اسلامی باشد و از کنار روسیه، با کشورهای مسلمان نشین اطراف دریای خزر ارتباط بگیرد. بدنبال همین مسلود ماندن کریدور "چی چینی" سرمایه داران غرب راه های دیگری را جستجو کردند. از این لحظه به بعد است، که سروکله ارتش "طالبان" در افغانستان پیدا می شود!

راه دیگر مرتبط ساختن کرانه های دریای خزر بواسطه پایپ لاین ها، از طریق ایران به خلیج فارس است. آمریکا جهت تبدیل ایران به دست نشانده مستقیم خود کشور شما را تحریم اقتصادی کرد. به این ترتیب مناطق نفت خیز و دارای ذخائر گاز زیر زمینی فراوان کنار دریای خزر، بصورت جزیره ای در وسط چند کشوری که هنوز صد فی صد از آمریکا اطاعت نمی کنند، باقی ماند. در شمال روسیه، در غرب ترکیه (که کردهای مخالف آمریکا، در مسیر "پایپ لاین" مورد نیاز برای صدور نفت از طریق این کشور قرار دارند) و در جنوب نیز ایران قرار دارد.

بدین ترتیب یگانه راه امتداد این "پایپ لاین" ها از طریق ترکمنستان به افغانستان و از طریق بندر "دلارام" به "کندهار" و بالاخره به بلوچستان و بندر کراچی است!

دولت پاکستان که از این معامله سود بیشتر از دگران می برد، از دیر زمانی در پی آن بود، که یک نیروی نظامی صد فی صد مطیع و فرمان بردار را جهت بکار بستن نقشه هایش در افغانستان سروسامان بدهد. عناصر عقب مانده و کور ذهن مساجد مسلح شدند و آمریکا و پاکستان طالبان را اینگونه تشکیل دادند، تا با به آتش کشیدن افغانستان، نقشه های اقتصادی شان را عملی کنند. طالبان از جنوب کابل تا هرات، در نوار شرقی، جنوبی و غربی کشور-همان نقاطی که از نظر نوادی به پشتون ها تعلق دارد- را در اختیار خود گرفتند. ایران از طریق افغانستان در انزوا قرار گرفت و دستش از همه جا کوتاه شد و در این ماجرا شکست خورد. آمریکا برای تسلط استعماری شرق میانه می کوشد و کوشش سودجویانه اتحادیه های بزرگ سرمایه داری جهان، مسرز و کرانه نمی شناسد و سیر تصاعدی را می بیند! حکومت ایران به مردم خودش حقیقت را نمی گوید و به بند بازی با آمریکا ادامه می دهد و در عین حال علیه طالبان داد سخن می دهد، تا خود را جانشین بهتری نشان بدهد. در حالیکه اگر حقیقت سیاست آمریکا را به مردم بگوید، با یک سیاست استعماری پنجه در پنجه باید بیاندازد، که هفت تنها مردم ایران، بلکه مردم افغانستان و همه کشورهای نفت خیز اطراف دریای خزر هم می توانند آنرا یاری کنند. بر اثر همین سیاست بازی و پنهانکاری حکومت ایران است، که اگر فردا حکومت ایران با طالبان و به فرمان آمریکا و پاکستان به توافق رسیده و از آن برای حکومت در افغانستان حمایت کند، نباید تعجب کرد. حکومت ایران خیلی خوب می تواند حرف ها و سیاست هایش را بسرعت عوض کند، همچنان که جای دوستان و دشمنانش را در هر زمان عوض کرده است.

البته اکنون طالبان اسلحه ای را برداشته است که حکومت ایران می داند چقدر خطرناک است، چون خودشان هم به همین اسلحه مجهز هستند. این اسلحه مذهب و آئین از نوع ارتجاعی ترین آئین است، که اتفاقاً در سال های اخیر حکومت ایران هم خود را به همین نوع آن مجهز کرده است. رویارویی دارندگان این دو سلاح همانقدر امکان پذیر است، که آشتی و همکاری آنها در آینده منطقه و به سود آمریکا، انگلستان و پاکستان!

باین ترتیب است، که - همانطور که شما هم خوب می دانید- در پس هر شعار و حادثه سیاسی، اجتماعی و دینی یک موضوع اقتصادی نهفته است،

مردم افغانستان قربانی قرارداد انتقال گاز ترکمنستان
از خاک افغانستان به پاکستان و دریای عمان بوسیله
شرکت "یونوکال" شده اند!

غارت "نفت و گاز" به قیمت جنگ های منطقه ای!

آنچه که در افغانستان روی می دهد، ارتباط مستقیم با انتقال گاز و نفت حاصل از درهم پاشی اتحاد شوروی توسط شرکت های بزرگ امپریالیستی دارد. انتقال این نفت و گاز از طریق لوله و دریای آزاد، اساس خونریزی و بی رحمی است که در افغانستان جریان دارد و هنوز به سرانجام قطعی خود نرسیده است. لوله های انتقال این نفت و گاز باید تضمین امنیتی داشته باشد و این در حالی است که استراتژی سیاسی دو امپریالیسم آمریکا و انگلستان نیز ضمن التزام به این خواست شرکت های بزرگ نفتی، بر اساس آینده نگری سیاسی-اقتصادی نیز استوار است. آن آینده نگری که براساس آن سرکوب هر نوع جنبش آزادیخواهی و استقلال و عدالت طلبی در منطقه باید سرکوب شود و راه های نفوذ و قدرت یابی دیگر کشورهای بزرگ سرمایه داری اروپا در منطقه نیز مسدود بماند؛ همه خواهد نشان می دهد که امپریالیسم کهنه کار انگلستان، با بهره گیری از شناخت و امکانات گذشته خود در منطقه و بعنوان نزدیکترین متحد و شریک امپریالیسم آمریکا، کمر بند سبز مذهبی و تشدید جدائی ها و اختلافات قومی را همچنان گذشته، بعنوان بهترین ابزار پیشبرد مقاصد خود به کار می برد.

راه توده پیش از سقوط کابل بدست طالبان گزارش مستند و قابل توجهی را در زمینه نقش نفت در جنگ افغانستان منتشر ساخت، که در این شماره راه توده بخشی هائی از آنرا تجدید چاپ کرده ایم. "اومانیت"، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه نیز در تاریخ ۲۳ اکتبر گزارشی را منتشر ساخته است که تأیید کننده بسیاری از حقایق مطرح شده در آن گزارش "راه توه" می باشد. نویسنده گزارش "راه توده" یکی از همکاران افغانی "راه توده" بود. آنچه را در زیر می خوانید به نقل از "اومانیت" می باشد:

«منابع نفت و گاز دریای خزر اشتهای بسیاری را برانگیخته است. هر چند که وجود این منابع تنها علت درگیری های منطقه ای نیست، اما نقش آن در اوضاع منطقه بسیار اهمیت دارد. بدون در نظر گرفتن این واقعیت به دشواری می توان فهمید که مثلاً چرا پاکستان و در پشت صحنه ایالات متحده آمریکا به حمایت از طالبان برخاسته اند، چرا حکومت ترکیه زیر نگاه غرب با چنین شفاوتی به سرکوب کردها مشغول است، چرا روسیه بدون کمترین واکنش جهانی به مداخله در چچن دست زده است و غیره.

بدیهی است این واقعیت ها دلائل گوناگون و غالباً بسیار پیچیده ای دارند، اما در همه آنها یک نکته مشترک وجود دارد: منابع نفت و گاز یا به عبارت دقیق تر "راه های نفتی".

کشورهای صنعتی (سرمایه داری بزرگ) با نگرانی از احتمال وابستگی انحصاری به منابع نفتی خلیج فارس، که جنگ علیه عراق را برای برقراری کنترل بر این منابع به راه انداختند، اکنون نگاه ها را متوجه دریای خزر کرده اند. در حوزه دریای خزر نیز منابع عظیمی از نفت و گاز وجود دارد که هر چند به اهمیت خلیج فارس نیست، اما آنقدر هست که جدال بر سر آن درگیرند. کمپانی های نفتی آمریکائی که پس از درهم پاشی اتحاد شوروی راه خود را به این خطه باز کرده اند و هم چنین کشورهای منطقه که مایل به استفاده از نفت به عنوان مهمترین منبع درآمد خود هستند، در این جدال ها درگیرند.

دریای خزر محصور در میان چند کشور است. برای آنکه نفت به خریداران آن که عمدتاً کشورهای غربی و ژاپن هستند رسانده شود، باید لوله های نفتی یک سلسله از کشورها را طی کند. پس از پیدایش سه جمهوری تازه آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان این مسئله برای آنها مطرح شد که نفت خود را از چه طریقی صادر کنند، با کدامیک از کشورها همکاری کنند، امنیت

خطوط لوله های نفتی چگونه حفظ شوند؟ پاسخ به این پرسش ها روشن نبوده و نیست و جنبه های اقتصادی استراتژیک را در برمی گیرد.

مثلاً آذربایجان اکنون مقادیر ناچیزی از نفت خود را ارسال می کند. این کشور در سپتامبر ۱۹۹۴ برای بهره برداری از منابع نفت و گاز دریای خزر با شرکت های آمریکائی و انگلیسی امضاء کرده است. موسسات فرانسوی نیز که از اوضاع عقب مانده اند، می کوشند برای خود جای پائی بیابند. با اینحال اگر میزان تولید نفت در سال های آینده حجم بسیار مهمی را تشکیل خواهد داد، مسئله راه و چگونگی صدور آن هم چنان به قوت خود باقی است. لوله های نفت و گاز شمال از "گروژنی" و منطقه چچن می گذرند، منطقه ای که روسیه با وجود جنگ های چند ساله اخیر نتوانسته است کنترل کامل آن را بدست گیرد.

راه مستقیم به سمت دریای سیاه از ارمنستان می گذرد که درگیر ماجرای قره باغ است و ارمنستان و آذربایجان بر سر کنترل آن با یکدیگر جنگ دارند.

راه ایران را آمریکا رسماً ممنوع اعلام کرده است. تکلیف راه گرجستان نیز معلوم نیست، زیرا روسیه با آن مخالف است. راه ترکیه، صرفنظر از آنکه از ایران می گذرد، باید از مناطق کردنشین عبور کند، مناطقی که جنگ در آنها جریان دارد. سرانجام راه اصلی عبور نفت که راه کراچی است و یکی از دلائل جنگ و اوضاع کنونی افغانستان است.

راه کراچی

یکی از مسئولین شرکت آمریکائی-سعودی "یونوکال" می گوید: «ما یک برنامه سه میلیارد دلاری برای ساختمان لوله های گاز در دست داریم. ضمن آنکه در نهایت در نظر داریم که این پروژه را با کشیدن یک لوله نفت سراسری تکمیل کنیم.» این لوله ها باید ترکمنستان را از طریق افغانستان به بندر کراچی در پاکستان و در ساحل دریای عمان وصل کند. در این مورد قراردادی میان ترکمنستان و شرکت "یونوکال" در ۲۱ اکتبر به امضاء رسید. یعنی درست همان زمانی که سلطه کامل "طالبان" بر افغانستان برنامه ریزی می شد. در این زمان طالبان که بوسیله پاکستان تشکیل و مسلح شده بود، درحال تحمیل قدرت خود بر سرتاسر کشور بود. این قدرت می بایست امنیت مورد نیاز شرکت "یونوکال" را برای انتقال نفت و گاز تامین می کرد.

راه ایران

از طریق ایران نیز می توان به خلیج فارس رسید. پروژه دیگری نیز وجود دارد که نفت دریای خزر را از طریق بندر سیحان در ترکیه می رساند. این بندر در ساحل ترکیه و روبروی منطقه اشغالی قبرس بوسیله ترکیه قرار دارد. این پروژه ایست بسیار پر خطر زیرا از مناطق درگیر با کردها عبور می کند. ضمن آنکه آمریکا با هر پروژه ای که موجب شود ایران نقشی در منطقه ایفا کند، مخالف است.

راه ترکیه

پروژه مهم تر، اتصال "باطومی" در گرجستان به بندر "سیحان" در ترکیه است. در این جا نیز مسئله کردها مطرح است، ضمن آنکه مسکو "راه شمال" را دنبال می کند و نسبت به این پروژه بسیار بدبین است. از سوی دیگر ترکیه برای آوردن فشار و تحمیل پروژه خود، تحت پوشش ملاحظات زیست محیطی، حمل و نقل مواد نفتی در دریای سیاه را که از تنگه بسفر عبور می کند، مشمول مالیات قرار داده و آن را محدود نموده است.

برنامه روسیه

پس از روی کار آمدن "علی اف" در باکو که از سیاست نزدیکی به روس ها پشتیبانی می کرد، روسیه قراردادهائی را با آذربایجان و قزاقستان به امضاء رساند. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که "ویکتور چرنومردین"، نخست وزیر روسیه خود برخاسته از یکی از بزرگترین مجتمع های انرژی روسیه یعنی "گازپروم" است. در هر حال پروژه روس یا "راه شمال" مبتنی بر آن است که خط لوله نفتی کنونی که از داغستان و حاشیه چچن گذشته و به بندر روسی "نوروسیک" در دریای سیاه وصل می شود، را دو خطه نماید و از آنجا نیز نفتکش های نفتی به منظور جلوگیری از عبور از تنگه بسفر، از بندر بلغاری "بورگاس" عبور خواهد کرد و از آنجا نیز یک لوله نفتی، نفت را به بندر یونانی الکساندرپولیس می رساند. این برنامه با رضایت کامل بلغارستان روبرو است. ضمن آنکه موجب کنار گذاشتن ترکیه شده و مورد حمایت کامل یونان است که خواهان حمایت اروپا از این طرح شده است.

بحران اجتماعی در فرانسه

اعتصاب رانندگان کامیون، وسعت و پیروزی آن پدیده‌ای تصادفی نبوده، بلکه باید آن را در چارچوب شرایط سیاسی و اجتماعی کنونی در فرانسه و بحران همه جانبه‌ای که دولت آن کشور با آن روبروست، مورد توجه قرار داد. اساس بحران ریشه در مقاومت مردم فرانسه در برابر برنامه‌های ضد اجتماعی حکومت راست‌گرای این کشور دارد. این برنامه‌ها در چارچوب پیمان ماستریخ انجام می‌شود و هدف از آن تحکیم موقعیت سرمایه داری بزرگ و کاهش کسر بودجه به میزان کمتر از ۳ درصد برای ورود به پول واحد اروپاست. در صورتیکه دولت فرانسه نتواند تعهدات خود را به انجام برساند، در آن صورت تمام ساختمان اروپائی نئولیبرال کنونی از هم خواهد پاشید. از اینجاست که می‌توان اهمیت مقاومت کنونی در فرانسه را درک کرد و دریافت که چرا تمام کشورهای اروپائی در طول اعتصاب به دولت فرانسه برای پایان دادن به آن فشار می‌آوردند و حتی هر کدام از آنها تقاضای میلییون‌ها دلار خسارت کردند. از همینجاست که باید درک کرد، چرا طی دو هفته سران آلمان و فرانسه بیش از ۶ بار با یکدیگر ملاقات کردند و با چرا شخصیت‌هایی در حد والری ژسکار دستن، رئیس‌جمهور سابق فرانسه خواهان پایان دادن به برابری ثابت میان مارک و فرانک و دادن قدرت مانور بیشتر به دولت شدند، امری که شکاف بزرگی را در درون محافل دست راستی حاکم بوجود آورده است.

مقاومت مردم، دولت فرانسه را ناچار کرد تا طی دو ماه اخیر عمده‌ترین پروژه‌ها و طرح‌های خود را باز پس گرفته یا به حالت تعلیق درآورد. از جمله این پروژه‌ها: برنامه رفهم در شرکت راه آهن (تدارک دیده شده از یکسال پیش، یعنی نوامبر گذشته)، رفهم تامین اجتماعی (معلق)، خصوصی سازی بانک اعتبارات تجاری (پس گرفته شده)، خصوصی سازی شرکت بزرگ تامسون در چارچوب رفهم ارتش (معلق در ماه دسامبر)

محافل حاکمه فرانسه خود از بلوکه شدن دولت و "رفهم" ها سخن می‌گویند و درباره چگونگی خروج از بن بست می‌اندیشند. رئیس‌جمهور ژاک شیراک و نخست‌وزیر وی "آلن ژوپه" به ترتیب با کمتر از ۳۰ و ۲۰ درصد پائین‌ترین سطح پذیرش عمومی را دارند و از این نظر در تاریخ اخیر فرانسه رکورد برجای گذاشته‌اند! از هم اکنون، از تغییرات هیات دولت و استعفا برخی وزرا سخن گفته می‌شود. اما تغییر ترکیب دولت خود به معنی پذیرش شکست در برابر جنبش مردم است، ضمن آنکه تغییر ترکیب دولت نمی‌تواند هیچ مشکلی را بر طرف نماید!

در این شرایط محافل حاکمه فرانسه سعی دارند با ادامه پراگماتیسم راجع به اتحاد اروپا و اینکه گویا به عنوان قطبی در برابر قدرت امریکا عمل خواهد کرد، مردم را به پشتیبانی از برنامه‌های خود فرا می‌خوانند. البته در مورد وجود تضاد میان اروپا و امریکا و امکان و ضرورت استفاده از آن تردید نیست، اما این نکته را نیز نباید فراموش کرد که تحکیم اتحاد اروپا در چارچوب پیمان ماستریخ به معنی تحکیم عمومی مواضع سرمایه مالی جهانی است، در حالیکه مقاومت زحمتکشان در برابر این برنامه‌ها، مواضع سرمایه بزرگ را نه تنها در اروپا بلکه در سرتاسر جهان و از جمله در امریکا و آسیا تضعیف خواهد کرد. در چارچوب همین تضاد، البته باید به برخی اختلافات جدی بر سر تقسیم دوباره جهان (پس از متلاشی شدن پیمان ورشو و ضربات وارده به جبهه کشورهای سوسیالیستی) بین امریکا و اروپا و فزون خواهی و برتری طلبی امریکا در برابر اروپا نیز توجه داشت.

مجموعه این وضعیت شرایط بسیار مساعدی را برای جنبش چپ فرانسه بوجود آورده است. علیرغم ثابت ماندن نسبی آراء حزب کمونیست، میزان نظر مساعد نسبت به این حزب به رقم تاریخی ۳۷ درصد رسیده است، که تنها چند درصد با حزب سوسیالیست فاصله دارد و این نشان می‌دهد که در شرایط معین کمونیست‌ها توان جمع آوری آراء مجموع نیروهای چپ را خواهند یافت. در حال حاضر ضعف بزرگ جنبش چپ فرانسه همراهی و همراهی کمونیست سوسیالیست با اساس برنامه اروپائی ماستریخ است. در نتیجه همانطور که روزنامه فرانسوی لوموند می‌نویسد، حزب سوسیالیست نتوانسته از وسعت اعتراض و مخالفت مردم با گروه راست حاکم به نفع خود استفاده کند. در هر حال، اخبار و گزارش‌ها حکایت از آن دارد که احزاب سوسیالیست و کمونیست بر سر تشکیل یک حکومت ائتلافی در سال ۱۹۸۸ با یکدیگر به تفاهم اصولی دست یافته‌اند، اما چارچوب این ائتلاف و وزن هر یک از طرفین در آن هنوز معلوم نیست و به نتایج انتخابات سال ۱۹۸۸ بستگی خواهد داشت. در این شرایط برخی از نیروهای چپ نگران این هستند که ائتلاف با حزب سوسیالیست در حالی که این حزب از گذشته خود درسی نیاموخته است به تکرار تجربه اتحاد سال ۱۹۸۱ و شکست آن منجر شود. (بقیه در ص ۲۷)

پیروزی همه جانبه اعتصاب بزرگ

رانندگان کامیون در فرانسه

مردم فرانسه در برابر

پیمان امپریالیستی

"ماستریخ"

م. خیرخواه

اعتصاب بزرگ دو هفته‌ای رانندگان کامیون و وسائط حمل و نقل در فرانسه سرانجام با پیروزی کامل اعتصابیون خاتمه یافت. در طول دو هفته اعتصابیون دروازه‌های ورودی به فرانسه را در مرزهای آلمان، اسپانیا، بلژیک، سوئیس و ایتالیا مسدود و از ورود کامیون‌ها و تریلرهای حمل بار به فرانسه جلوگیری کردند. جاده‌ها و اتوبان‌ها و راه‌های کشور بدین طریق و در ۳۵۰ نقطه بسته شد و تعداد بسیاری از شپ‌بنزین‌ها به اشغال اعتصابیون درآمد و با بر اثر نرسیدن سوخت تعطیل شدند. اهمیت اعتصاب اخیر بویژه از آن جهت بود که برای نخستین بار طی سال‌های اخیر، اعتصابی بدین وسعت در بخش خصوصی شکل گرفت. شتابی که محافل حاکمه برای پایان دادن به آن از خود نشان دادند نیز از همین واقعیت ناشی می‌شد.

در واقع حمل و نقل از جمله شاخه‌های اقتصادی است که بیش از همه بر اثر سیاست‌های نئولیبرالی لطمه دیده است. شرکت‌های حمل و نقل، تحت عنوان "آزاد سازی" در سطح اروپا و در رقابت با یکدیگر قرار گرفته‌اند که تمام فشار آن طی سال‌های اخیر بر دوش کارکنان این بخش و بویژه راننده‌ها بوده است. در حالیکه صاحبان و کارفرمایان بزرگ‌ترین این شرکت‌ها سالانه میلیاردها سود می‌برند. از جمله خواسته‌های اعتصابیون بازنشستگی در سن ۵۵ سالگی، تنظیم ساعات کار و کاهش آن و از افزایش دستمزدها بود. اگر در نظر بگیریم که سن بازنشستگی راننده‌ها در ایتالیا ۶۲ سال، در پرتغال و انگلستان ۶۵ سال و در دانمارک ۶۷ سال است، آنگاه می‌توان اهمیت اعتصاب اخیر رانندگان کامیون‌ها و وسائط حمل و نقل فرانسه را بیشتر درک کرده و تاثیر آن را بر روی دیگر کشورهای اروپائی دریافت. این اعتصاب همانند تمام جنبش‌های اعتصابی و اعتراضی یکسال اخیر فرانسه از پشتیبانی وسیع مردم فرانسه برخوردار شد و بیش از ۸۵ درصد مردم فرانسه از خواسته‌های اعتصابیون پشتیبانی کردند. بدین ترتیب مشخص شد که مردم فرانسه درخواست‌های کارگران اعتصابی، انعکاسی از خواسته‌های خود را می‌بینند. این حمایت وسیع و سریع مردم از اعتصاب و اعتصابیون، همچنان نشان دادن که شرایط عینی و ذهنی برای تحولات و شکل‌گیری اعتراضات از سوی مردم، تا چه حد در فرانسه آماده است. این ارزیابی است که بصورت "هشدار" حتی در نشریات وابسته به سرمایه داری فرانسه نیز انعکاس یافت.

پس از گذشت یازده روز از آغاز اعتصاب و مقاومت کارفرمایان و دولت در برابر خواسته‌های کارگران، سازمان سندیکائی "ث.ژ.ت" تصمیم گرفت تا اعتصاب را به دیگر شاخه‌های بخش خصوصی و عمومی گسترش دهد. بدین لحاظ روز چهارشنبه ۲۳ نوامبر یک سلسله اعتصاب همبستگی در راه آهن و حمل و نقل هوائی صورت گرفت که هشدار بسیار جدی و سختی برای دولت تلقی می‌شد. بدنبال این اعتصابات بود که کارفرمایان به سرعت اصل بازنشستگی در سن ۵۵ سالگی را پذیرفتند و دولت متعهد شد که در صورتیکه ظرف ۱۵ روز کارفرمایان و کارگران بر سر ساعات کار به تفاهم دست نیابند، راسا از طریق تصویبنامه ساعات کار را تعیین نماید. به این ترتیب بود که در روز ۵ شنبه ۲۴ نوامبر با امضای یک سلسله تفاهم‌نامه اعتصاب با موفقیت کامل پایان یافت.

جبهه ساندنیست ها اکنون به یک حزب نوین تبدیل شده است که وجود مالکیت خصوصی و یا موسسات خصوصی را سنی پذیرد. برنامه جبهه ساندنیست ها با نشان دادن ترازنامه فاجعه بار جناح راست حاکم، پیشنهاد می کرد که به سیاست ها و اهداف اجتماعی، آموزشی و بهداشتی دهه هشتاد باید بازگشت. اکنون بسیاری از کودکان در ماناگوئه در خیابان ها زندگی می کنند و بیش از ۶۰۰ هزار کودک مدرسه را ترک گرفته و از طریق گدائی و یا کار برده وار در کشاورزی زندگی می کنند. خدمات عمومی بهداشتی یا کاهش یافته و یا به کلی ناپدید شده اند. در حالیکه در سال ۱۹۸۹ حدود ۱۲ درصد اهالی را بیسوادان تشکیل می دادند، این نرخ اکنون به ۴۰ درصد رسیده است. بیماری های کشنده، بار دیگر شیوع یافته اند و ۶۷ درصد کودکان از کم غذایی رنج می برند. هزینه های بهداشتی کاهش یافته و مراکز توسعه کودکان از میان رفته است.

نیکاراگوئه پس از بوکنار دولت انقلابی

امروز نیکاراگوئه با نرخ بیکاری و نیمه بیکاری حدود ۵۳ درصد، یکی از فقیرترین کشورهای آمریکای لاتین است. "آلمن" رئیس جمهور کنونی نیکاراگوئه که در سال ۱۹۹۰ انتخاب شد، یکی از تولید کنندگان بزرگ قهوه در این کشور است. او پس از انقلاب سلب مالکیت شده و به زندان انقلاب افتاده بود. او از زمانی که قدرت را در دست گرفته، بی وقفه ساندنیست ها را زیر ضربات تبلیغاتی قرار داده و آنها را فریبکار اعلام می دارد. در جریان مبارزات انتخاباتی نیز او مردم را از این می ترساند که با بازگشت ساندنیست ها به قدرت، بار دیگر کشور به طرف جنگ و خونریزی خواهد رفت. این درحالی است که سابقه "آلمن" برای انقلابیون و نیروهای مترقی کشور، ضعفی غیر قابل انکار است. "آلمن" با خانواده دیکتاتور معروف نیکاراگوئه "ساموزا" ارتباط داشته است. خانواده ای که طی ۵۰ سال به قیمت گرسنگی مردم برای خود ثروت بیکرانی اندوخت و یکی از اهداف انقلاب نیکاراگوئه سرنگونی و پایان دادن به دیکتاتوری این خانواده بود. "آلمن" معتقد است، که برنامه اقتصادی او، یعنی تعدیل ساختار اقتصادی، موجب جلب سرمایه های خارجی شده است. البته او نمی گوید که این جلب سرمایه به قیمت گسترش حلسی آبادها در حاشیه تمام شهرها ممکن شده است.

نقش آمریکا

برای ساندنیست ها، مخالف اصلی نه "آلمن"، بلکه ایالات متحده امریکا است. جنگی که میان ساندنیست ها و گروه های موسوم به "کنترا" جریان داشت و بیش از ۴۰ هزار کشته برجای گذاشت، بصورت همه جانبه از سوی ایالات متحده امریکا تامین مالی و هدایت و رهبری می شد. (همان حمایتی که از ضد انقلاب افغانستان شد) آن جنگ و آمار تلفات آن، تاثیر انکار نشدنی به روی مردم این کشور گذاشته است و به همین دلیل رئیس جمهور کنونی نیکاراگوئه بی وقفه مردم را از تکرار آن می ترساند. به همین دلیل بسیاری از مردم، نگران از آغاز مجدد جنگ در کشور، به "آلمن" رای دادند. "دانیل اورتگا" و ساندنیست ها در طول سال های اخیر، بی وقفه از آزادی ها دفاع کرده و برخی سیاست های گذشته را مردود اعلام داشته اند، اما ایالات متحده ضمن تاکید بر بی طرفی خود در انتخابات اخیر این کشور، نظر و عقیده خود را از زبان "نیکولاس بورتر"، سخنگوی وزارت خارجه اعلام داشت. او گفت که امریکا همچنان "اورتگا" را نه دمکرات و نه دوست خود می شناسد!

واقعیات بین بست مذاکرات از ص ۲۹

خواستند با توافق ها را اجرا کند و یا استعفا داده و کنار برود. همه این خواست ها و اعتراضات حکایت از سطح بالای آگاهی از ضرورت نجات روند مذاکرات و صلح دارد. می بینید، که نقش شهروندان چقدر اهمیت دارد، این درباره خوانندگان و دوستان شما هم صدق می کند، زیرا اگر ما هنوز هم به تاریخ اعتقاد داشته باشیم، باید درک کنیم که تا چه حد در تعیین سرنوشت خود و جهان موثر هستیم. از آغاز به رسمیت شناختن متقابل اسرائیلی ها و فلسطینی ها و شروع مذاکرات صلح بدینسو، فاصله بین اسرائیلی ها و فلسطینی ها و یا عرب و یهود، تبدیل به طرفداران صلح مبتنی بر قبول متقابل حقوق یکدیگر و مخالفان این صلح شده است. امروز بیش از سخنرانی و حرف، ما نیازمند کمک عملی برای پیشبرد مذاکرات و صلح هستیم.

انتخابات ریاست جمهوری در نیکاراگوئه به سود

طرفداران صندوق بین المللی پول پایان یافت

ساندنیست ها

در انتظار بازگشت!

انتخابات ریاست جمهوری در کشور "نیکاراگوئه" انجام شد. علیرغم همه اعتراض های "ساندنیست ها" مبنی بر تقلب در شمارش آراء، کمیسونی که ناظر برگزاری این انتخابات بود، نظر نهائی خود را مبنی بر شکست ساندنیست ها اعلام داشت و "آلمن"، نامزد اتحاد لیبرال ها را با ۵۱٫۳۰ درصد پیروز این انتخابات اعلام داشت. آراء "دانیل اورتگا"، رئیس جمهور دولت انقلابی ساندنیست ها در این انتخابات، از سوی شورای عالی انتخاباتی ۳۷٫۷۵ درصد اعلام شد. این نظر شورای عالی انتخابات، پس از شمارش دوباره آراء که بنا بر خواست و اعتراض ساندنیست ها صورت گرفت، اعلام شد. پس از اعلام دوباره نتایج انتخابات نیز، ساندنیست ها بر نظر خود، مبنی بر تقلب در انتخابات تاکید کردند. ساندنیست ها، تاکنون چند راهپیمائی اعتراضی نسبت به بی نظمی ها و تقلب های فراوان در حوزه های رای گیری پایتخت "نیکاراگوئه" ترتیب داده اند. ساندنیست ها، اعلام داشته اند، که غیر از حوزه های پایتخت، در شهرها و ایالت "ماناگوا" و "ماناگالبا" نیز تقلب های وسیع، به سود نامزد ریاست جمهوری از جانب لیبرال ها صورت گرفته است.

نگاهی به انتخابات

روز ۲۰ اکتبر بیش از ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر در نیکاراگوئه به پای صندوق های رای رفتند، تا رئیس جمهور و نمایندگان پارلمان و نمایندگان شوراهای شهری را انتخاب کنند. مبارزه اصلی البته میان رئیس جمهور کنونی "آرنولد آلمن" از جبهه لیبرال ها و رئیس جمهور اسبق نیکاراگوئه "دانیل اورتگا"، رهبر حزب ساندنیست کشور جریان داشت. درحالی که براساس آخرین آمارهای پیش از انتخابات، دانیل اورتگا بر رقیب خود پیشی داشت، اما صبح روز انتخابات "آلمن" اعلام داشت که براساس نخستین نتایج ۵۰ درصد آراء را به دست آورده است و حتی نیاز به برگزاری دور دوم انتخابات نیست. در همان حال مسئول مبارزات انتخاباتی ساندنیست ها نیز اطلاع داد که براساس آخرین نتایج بدست آمده، دانیل اورتگا با کسب ۵۰ درصد آراء بر رقیب خود پیروز خواهد شد. این ارزیابی از سوی گروه ۲۴۰۰ نفری موسوم به "اخلاق و علنیست" که بعنوان ناظر مستقل ملی "انتخابات را زیر نظر داشت نیز مورد تایید قرار گرفت. با اینحال نتایج نهائی انتخابات، حکایت از پیروزی "آلمن" داشت! نتایجی که مورد اعتراض ساندنیست ها قرار گرفت و موجب شد کمسیون عالی انتخابات خود وارد صحنه شده و رسیدگی به شکایات را برعهده گیرد. این کمسیون پس از چند روز اعلام داشت که تقلب در انتخابات به گونه ای که ساندنیست ها می گویند وسیع نبوده و درحدی نیست که نیازی به مرحله دوم انتخابات باشد، بنابراین همان نتایج دور اول صحیح است و "آلمن" پیروز انتخابات است!

تاکتیک های انتخاباتی

دانیل اورتگا که از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ ریاست جمهوری نیکاراگوئه را برعهده داشت، در طول دوران مبارزات انتخاباتی خود از آشتی ملی دفاع کرد و کوشید تا پایه حزب ساندنیست ها را که بر اثر اختلافات و خروج برخی شخصیت های مهم آن تا حدودی تضعیف شده بود را گرد آورد. به گفته وی «اتحاد تنها فرمول جادویی پیروزی است. ما یگانه اکثریت برای گرسنگان، بیکاران و قربانیان برنامه لیبرالیسم اقتصادی و تعدیل ساختاری اقتصادی هستیم»

وی اظهار امیدواری کرده بود که بتواند "حکومتی برای همه" را تشکیل دهد و اینکه خونی بر زمین ریخته نشود.

دکتر خاتمی کاندیدای ریاست جمهوری!

در تهران از رایزنی‌های مهمی صحبت می‌شود، که براساس آنها بین رهبری "مجمع روحانیون مبارز"، ائتلاف خط امام" و "کارگزاران"، تفاهم‌هایی بمنظور اعلام حجت الاسلام دکتر محمد خاتمی، بعنوان کاندیدای مشترک برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفته است. همچنین گفته می‌شود، که گروه‌بندی جدید "جمعیت دفاع از ارزش‌ها" به رهبری حجت الاسلام ریشه‌ری نیز از این تفاهم حمایت می‌کند. اگر همه آنچه که گفته می‌شود، به عنوان یک سیاست واحد از سوی سازمان‌های یاد شده دنبال شود، در برابر جبهه پرقدرت سرمایه داری تجاری، بازار و روحانیت مورد حمایت بازار، جبهه نوینی شکل گرفته است، که مقابله روحانیت وابسته به بازار و همچنین "موتلفه اسلامی" بعنوان حزب بازار و سرمایه داری تجاری ایران، با آن دشوار خواهد بود.

رایزنی‌ها بین سه تشکل ائتلافی، برای تفاهم بر سر یک کاندیدای مشترک، بدنبال اعلام انصراف مهندس میرحسین موسوی از نامزدی ریاست جمهوری، تشدید شد و گفته می‌شود، تفاهم بر سر حمایت از دکتر خاتمی به چند دلیل صورت گرفته است. نخست اینکه بصورت مستقیم وابسته به هیچ‌یک از این سه گروه‌بندی نیست، بنابراین می‌تواند نقشی مستقل را ایفا کند، دوم اینکه در بین مردم و نیروهای مذهبی - از جمله روحانیون - بعنوان فردی روشن فکر، منطقی و دارای درک نزدیک به واقعیت از شرایط کنونی جمهوری اسلامی است و سرانجام اینکه روحانی و دارای مراتب علمی است. دوران وزارت او در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، از دکتر خاتمی، خاطره‌ای مطلوب نزد روشن فکران - اعم از نزدیکان به حکومت و یا مورد غضب حکومت - برجای گذاشته است.

پدر حجت الاسلام محمد خاتمی، از جمله آیت الله‌های همفکر و همگام آیت الله خمینی بود، که پیش از درگذشت، امام جمعه یزد بود. آیت الله خمینی پس از درگذشت آیت الله خاتمی او را برادر عزیز خویش اعلام داشت و نوشت: «... او یک عمر با تبحر و واپسگرایی جنگید...».

در صورت اعلام رسمی کاندیداتوری حجت الاسلام خاتمی، باید دید ارجاع مذهبی، موتلفه اسلامی و طیفی که "ناطق نوری"، رئیس کنونی مجلس اسلامی را می‌خواهد به ریاست جمهوری برساند، با کدام حربه تبلیغاتی، جوسازی و حادثه آفرینی وارد میدان خواهد شد. با توجه به اینکه موتلفه اسلامی و روحانیت مورد حمایت آن، پیوسته بر ضرورت روحانی بودن ریاست جمهوری تاکید کرده است، مقابله با دکتر خاتمی دشوارتر از مقابله با میرحسین موسوی است و این در حالی است که هر نوع ضد تبلیغ علیه او به بهانه طرفداری او از آزادی‌ها و حمایتش از روشن فکران و روشن فکری در جمهوری اسلامی، عملاً به تبلیغی به سود او ختم خواهد شد و بر وسعت شناخت و حمایت مردمی او خواهد افزود! اما این همه موجب نخواهد شد، که سرمایه داری تجاری ایران و روحانیون وابسته به آن، میدان را خالی کنند، بدون تردید آنها با تمام نیروی خود برای از کف ندادن قدرت و رسیدن به اهدافی که برای قبضه کامل قدرت در سر دارند عمل خواهند کرد. آنچه که اهمیت اساسی دارد، برنامه اقتصادی-سیاسی این ائتلاف و نگرشی است که کاندیدای این ائتلاف نسبت به مشکلات کنونی جمهوری اسلامی و بحران عمومی جامعه خواهد داشت. این برنامه و نگرش بصورت عام شامل است: بر:

- ۱- ادامه تعدیل در برنامه "تعدیل اقتصادی" و بازگشت از آن، در چارچوب اتخاذ سیاستی ملی و در جهت حمایت‌های دولت از مردم و کوتاه ساختن غارتگران اجتماعی؛
- ۲- دفاع از بازگشت آزادی‌ها به جامعه و مقابله با توطئه‌های ارجاع و سرمایه داری بازار علیه آزادی و آزادیخواهان؛
- ۳- استقرار قانون در کشور، مقابله با محلودیت‌های فرهنگی و سهم ساختن مردم در سیاست‌ها و تصمیمات؛
- ۴- پایان بخشیدن به زدوبند و ماجراجویی در سیاست خارجی.

هر ائتلاف و هر دولت و کاندیدای ریاست جمهوری، که متعهد به این اصول، وارد صحنه شود، از حمایتی ملی برخوردار خواهد شد! نشانه‌های اخیر، که از وسعت شناخت و گسترش افشای توطئه‌های ارجاع در جامعه حکایت دارد، این انتظار را بوجود آورده است، که جبهه مقابله با ارجاع "مذهبی-بازاری" مصمم‌تر و هوشیارتر از گذشته به مقابله با کوتاه

ساختن دست آن از ارکان حکومتی و قدرت دولتی وارد عمل شود. در همین چارچوب است، که شاید بتوان تغییر ترکیب شورای انقلاب فرهنگی، حذف مهندس "مصطفی میرسلیم"، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و عضو رهبری "موتلفه اسلامی" از آن و ورود مهندس موسوی و دکتر محمد خاتمی را نشانه‌های این واقع بینی ارزیابی کرد.

بازداشت مخفیانه و آزادی آشکار "فرج سرکوهی"!

بازداشت مخفیانه "فرج ا الله سرکوهی"، سردبیر نشریه "آدینه" در فرودگاه مهرآباد، سرانجام به آزادی آشکار او در فرودگاه مهرآباد انجامید. او در مصاحبه‌ای که توسط وزارت اطلاعات و امنیت در فرودگاه مهرآباد ترتیب داده شده بود، مدعی شد، که به آلمان رفته و سپس از طریق ترکمنستان به ایران بازگشته است! مقامات امنیتی، که فرج ا الله سرکوهی را بازداشت کرده و با انتشار خبری در روزنامه "جمهوری اسلامی" مدعی خروج او از کشور شده بودند، بدین ترتیب تلاش کردند، تا هم خبر روزنامه جمهوری اسلامی را تکذیب نکرده باشند و هم بازداشت او را به آزادی مشروط تبدیل کرده و فعلاً به ماجرا خاتمه دهند. آزادی مشروط سرکوهی، در همان اظهارات دیکته شده‌ای که در فرودگاه مهرآباد بر زبان آورد نهفته بود!

هر تحلیل و تفسیری پیرامون این بازداشت و باصطلاح آزادی نوشته شود، از چارچوب تلاش ارتجاعی ترین بخش حکومت برای تیره ساختن مناسبات اقتصادی-سیاسی آلمان با ایران، با هدف هموار کردن هر چه بیشتر راه مناسبات با آمریکا و انگلستان خارج نیست! و این در حالی است که این بخش از حکومت، بدین ترتیب تلاش داشت و دارد، با این نوع صحنه سازی‌ها، یورش به مطبوعات و روشن فکران مذهبی و غیر مذهبی را در آستانه دو انتخابات میان دوره‌ای و ریاست جمهوری سازمان بدهد. فرج سرکوهی می‌رفت تا قربانی این دو هدف شود. اهدافی که خنثی شدن آن، در عین حال که در گرو افشاگری‌های اپوزیسیون خارج از کشور بود، متأثر از درک توطئه ارجاع حکومتی، در میان بخش دیگری از حکومتیان و پیرامونیان آن نیز بود.

بزرگراه ۸۰۰ کیلومتری

دولت موقت پاکستان که پس از برکناری خانم بی نظیر بوتو بر سر کار آمده و چهره اسلامی به خود گرفته، اعلام داشت که طی نخستین موافقتنامه‌ای که با دولت جدید افغانستان منعقد ساخته، یک بزرگراه در این کشور خواهد ساخت. این بزرگراه که از مرز مشترک بین پاکستان و افغانستان، در نقطه "چمن" شروع می‌شود، تا قندهار ادامه یافته و پاکستان را به ترکمنستان وصل می‌کند. طول این جاده ۸۰۰ کیلومتر است و این نخستین قراردادی است که حکومت طالبان با یک دولت خارجی منعقد می‌کند.

Rahe Tudeh No 55

December 96

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)
می‌توانید برای تماس سریع با «راه توده» و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.